

دنیا

۴

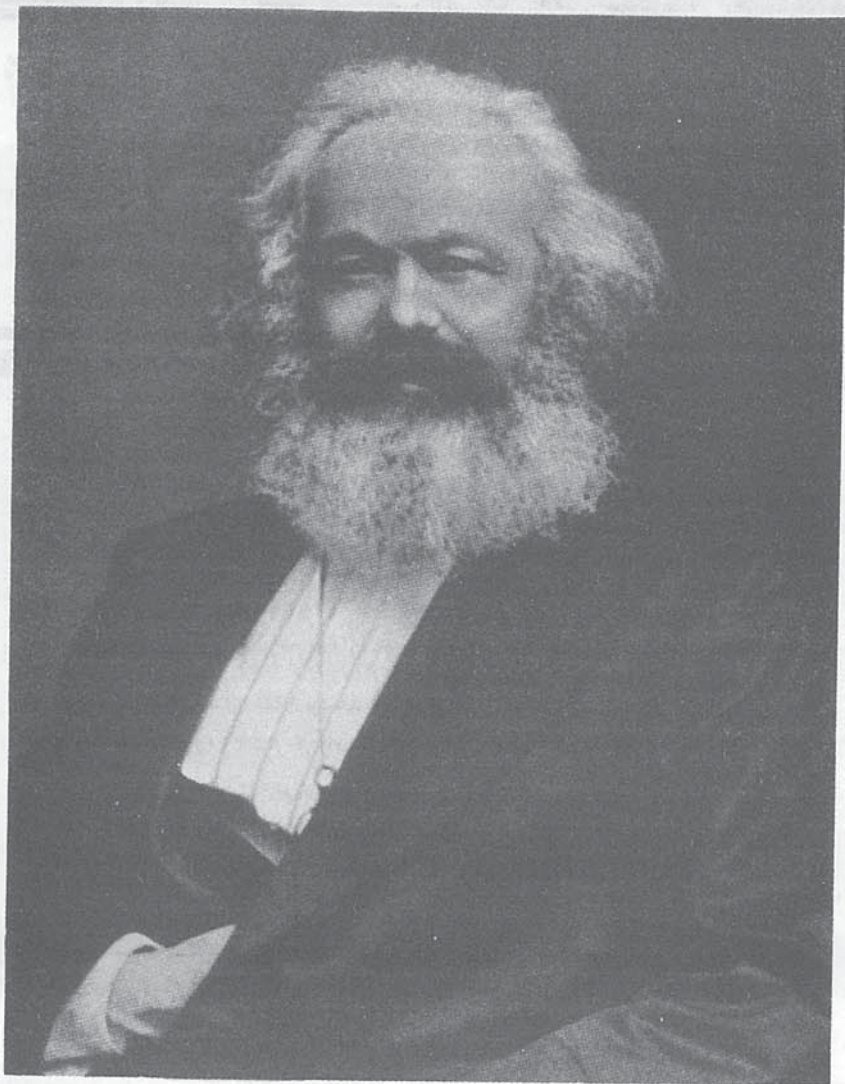
تیر ۱۳۵۷

در این شماره:

- شاه سراسیمه دندان نشان می‌دهد، ولی مردم جان به لب رسیده را باکی نیست (۳)
- ریاست‌آتش (۱۶۰ سال از زادروز کارل مارکس میگذرد)، (۱۰)
- زنده باد جمهوری دموکراتیک افغانستان! (۱۸)
- هفتاد و دو سال از عمر مشروطیت میگذرد (۳۱)
- سیاست و اپسن‌نگر رژیم شاه در اجلاس سنتسو در لندن (۳۷)
- کودتای امپریالیستی و ارتجاعی ۲۸ مرداد - کودتایی بود علیه استقلال و آزادی (۴۴)
- شناسنامه کار، تدبیری با هدف‌های آشکارا ضد کارگری (۵۱)
- دیداری از "الجماهیریه" (۵۵)
- بعدل سوگند که صلح پیروز است (۶۲)

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
بنیادگذار دکتر تقی ارانی

سال پنجم (دوره سوم)



كارل ماركس

"نام او و آرمان او قرن ها زنده خواهد ماند"

انگلس

(۱۸۸۰م)

نام او و آرمان او قرن ها زنده خواهد ماند

شاه سراسیمه دندان نشان میدهد ولی مردم جان به لب رسیده را باکی نیست

(شیوه های مختلف رژیم استبدادی برای مقابله با نهضت مردم)

"جزیره‌نمائی" که شاه مستبد و دارودسته اش با پشتیبانی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها با آن همه جنایت‌مورد مفریبی و ریخت‌وپاش از ثروت‌های بی‌حساب ملی، بخیال خود برای دورانی دراز بوجود آورده بودند دیگر چارلزله‌های سهمگین گردیده است. پایه‌های کاخ استبداد فرعون‌ی خاندان فاسد، چپ‌الگرومنفوری‌پهلوی سخت‌بلرزه درآمده است.

این واقعیت رانته‌نیروهای ضد رژیم شاه می‌گویند، بلکه حتی در لابلای نوشته‌های روزنامه‌های ساواک زده ایران، از برآمدن پی‌درپی شاه و دارودسته اش هم نمایان است. تقریباً مهم‌ترین روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های امپریالیستی وابسته به متحدین رژیم ایران مجبورند با هراس به وضع ناپایداری که برای رژیم مورد پشتیبانی‌شان پیدا شده اعتراف کنند تا آنجا که روزنامه امریکائی "انترنشنل هیرالد تریبون" به سرمقاله شماره ۱۹ ماهه ۱۹۷۸ خود عنوان "ایران میتواند تغییر کند" داده و آنرا با این جمله پایان میدهد: "خبرنگاران و مفسران جرأید معروف غرب مجبورند اعتراف کنند که طیف مخالفین سرسخت استبداد شاه تقریباً همه قشرهای جامعه ایران را در برمیگیرد و کوشش‌های تبلیغاتی رژیم شاه در این راه که جبهه مخالفین را بانام "ائتلاف ارتجاع سرخ و سیاه" بی اعتبار سازد با شکست روبرو شده است. با این ترتیب کاملاً روشن است که وضع ایران رانته‌نیرو تا همین شده دانست و اگر گرونی عمد به وجود آید آنگاه باردیگر شکنندگی حکومت‌های فردی بطور ردناکی نمایان خواهد شد."

پیدايش و تشدید این ناپایداری در ایران پدیدافتاقي نیست. این پدیده محصول د و بحرأ ژرفی است که یکی تمام سیستم سرمایه داری انحصاری جهانی را عموماً و دیگری جامعه ایران را به ویژه در بر گرفته و هر دو این بحرانها باستانی روزافزون شد تو گسترش مییابند.

شاه مستبد ایران و پشتیبانانش بخواهی می بینند و احساس میکنند که با گسترش بیسابقه موج ناخشنودی مردم در ایران، با تغییراتی که در سیاست و کشور همسایه و هم پیمان ایران یعنی ترکیه و پاکستان در سالهای اخیر بوجود آمده، با دگرگونی انقلابی که در کشور همسایه ما افغانستان پیدا شده و با آن ضربه سختی بر پایه‌های تسلط امپریالیسم و ارتجاع در منطقه ای که کشور ما هم در آن قرار گرفته، وارد آمد، دوران ادامه "آرام" فرمانفرمایی خود کاه رژیم استبدادی در ایران پایان یافته و دوران تزلزل و تلاطم آغاز شده است. شاه و پشتیبانانش با تمام نیرو می‌کوشند که برای این بیماری مزمن رادرمانی پیدا کنند و در این کوشش همه "شیوه‌های کهنه" پیشگیری و مبارزه علیه جنبش‌های

آزاد بیخشی ملی را دوباره زنده کرده و همه " تجربیات " همپالکی های خون آشام خود را در کشورهای دیگر بکار می بندند .

شیوه اول - تشدید فشار تا حد کشتار و حشایانه مبارزان را آزادی ، دزدیدن و محو اجساد کشته شدگان ، پرکردن زندانها و تنهیدگاهها . با این " دارو " رژیم میگوید از گسترش سریع شعله های آتشی کبرافروخته شده و آتش خشم مردم جلوگیری کند . در این کوشش يك عامل بحساب نیامده و آن اینست که ایران امروز ، ایران ۱۵ سال پیش است و نه جهان ۱۵ سال پیش . تفسیر اعظمی که در این مدت در جهان و ایران رویداده شرایط بگلی تازه ای را بوجود آورده است . بحران درون کشور عمیق تر از این است که با این داروی کهنه شده بتوان آنرا درمان کرد . در شرایط امروزی دیگر مردم جانشان به لب آمده و کار دبه استخوانشان رسیده است و دیگر از سرگ بیمندارند و همنانطور که در نمایشهای عظیمه های اخیر نشان دادند شعار " یامرگ یا آزادی " که مبارزان قم با خون کشته شدگان روی دیوارها نوشتند ، هر روز قشرهای تازه تری از مردم را به دنبال خود میکشاند .

از اینجهت است که حتی مشاوران امپریالیستی رژیم شاه او را از شدت عمل در رو برداشتن با نمایشهای مردم بر حذر میدارند . رویدادهای نزدیک به ششماه اخیر ایران بخوبی این واقعیت را نشان داد که خشونت مرکب از رژیم مردم را هر روز خاصی تر کرده و وسراسر ایران بصورت يك انبار بمبها و منفجره درآمده است .

عامل دیگری هم که امکانات رژیم را در این زمینه محدود میکند بی اعتمادی نسبت به ارتش است . رژیم می بیند که ارتش امروزی ایران ارتش ده سال پیش نیست ، این ارتشی است که اکنون اولین نشانه های تردید و متزلزل در فرمانبرداری بی چون و چرا پیش پدید آمده است . رویداد تبریز و رویداد ماکنگ شته در پیگان مبرجود که در نتیجه آن چند افسر جوان تبرهاران شدند وعده ای دیگر زیرساطور مرکب از رژیم قرار گرفته اند اعتماد بنفسی را که تا یکسال پیش شاه در مورد ارتش زیر فرماند هیش داشت به سختی متزلزل ساخته است .

به همین جهت است که رژیم به کارگردیدن شیوه اول خود زیاد اعتماد ندارد و همزمان با آن شیوه های دیگر را مورد آزمایش قرار میدهد .

شیوه دوم استفاده از بناد های آدمکش اوپاش و مامورین ساواک بالباس شخصی . این شیوه هم در قلموس جهانی ارتجاعی نتواند اجرا نگردد . همیشه یکی از افزارهای نیروهای ارتجاعی توسل به اوپاش و کارکنان بدون او نیفورم دستگاهای جنایت بار خود بوده است . همه میدانند که تزار بیسم در روسیه به میزان زیادی از این شیوه استفاده میکرد ولی نه کشتارهای مبارزان انقلابی ، نه بازداشت گاهای مرگ سیبری و نه بناد های اوپاش ، نتوانستند از سرنگونی اجتناب ناپذیرش جلوگیری نمایند . پس از جنگ امپریالیسم امریکایی به ویژه در کشورهای امریکای لاتین که رژیمهای نظیر رژیم سیاه استبداد ایران در آنها حکمفرماست برای جلوگیری از گسترش جنبش های رهائی بخش ملی و آزاد بخوا- هانه این شیوه را با وسعت بسیار زیادی بکار بسته و می بندند . حالا هم شاه ایران بدستور مشاوران " سیا " کیش و با تنه گردانی پست فطرتانی مانند مجیدی این شیوه را بمورد آزمایش میگذارد . در خانه مخالفان رژیم بمب میگذارند ، آنها را از کوچه و خیابان میدزدند و مقصد کشت میزنند و در بنایان میاندازند ، چاقو کشان و کارگزارهای بدون او نیفورم ساواک را به مجامع عمومی مخالفان رژیم میفرستند پرووکاتورها را به داخل صفوف نمایش دهندگان گسیل میدارند . در این زمینه هم رژیم استبداد فکر میکند با این اقدامات ممکن است این ویان فرد و یا گروه را برای مدت کوتاهی بترساند و ساکت

و آرام کند . ولی این سیل عظیم ناخشنودی و اعتراض مردم را که از وضع سیاسی و اقتصادی کنونی ایران سرچشمه میگیرد نمیتوان از بین برد . برعکس رژیم استبداد شاه بنا بر ماهیت ضد ملی و ضد خلقی بطور روزافزونی بر این خشم و ناخشنودی مردم میافزاید . این راهم پشتیبانان رژیم می بینند و میدانند که این سیل رانه با کمک گارد های مسلح و نهادهای ست اوهاش و چاقو کشان نمیتوان به بند کشید و از ایسن جهت شیوه سوم را بچین میکنند .

شیوه سوم - عوامفریبی است . با آنکه این شیوه مکنه همه در رساله های گذشته اثراتش در زمینه ماکردن مردم داشت اکنون بتدریج تاثیر و نفوذ خود را از دست میدهد ، ولی هنوز هم رژیم این شیوه را بعنوان یکی از عمدترین نو شد اروپرای همه در دها بکار میبرد . برای عوامفریبی کالا های زیادی در بازار ایران عرضه میشود : یکی از آنها اعطای آزادی از طرف شاه ، ایجاد " فضای آزاد " طبق فرمان ملوکانه و نظائر آنهاست . شاه تصور میکند که با این مسخره بازیها میتواند مردم ایران را که هر روز پید اتر میشوند و خواهان برافتادن این دودمان مغفوزارتگر و فاسد هستند ، در چهارچوب " نظام شاهنشاهی " به " بازی آزادی " سرگرم سازد . " آزادی " شاهانه البته میبایست در همان چهارچوب انتقاد به دربان وزارتخانه ، مامور پست ، دست فروشان کوچهای جنوب شهر و برخی تذکرات بسیار نمود بانه نسبت به مامورین مالیات برد آمد و کار راه نمائی و احیاناً در بار مبرور کراسی و رشوه گیری در اداره و موسسات دولتی آنهم در حدودی که وزارت اطلاعات و جهانگردی صلاح بداند محدود گردد . غافل از اینکه دامنه رشد فکری و آگاهی سیاسی مردم ایران در رساله های اخیر خیلی بیش از آنکه رژیم بتواند تصور آنرا بنماید گسترش یافته است . شاه هرگز ناظر نداشت که مردم ایران از امکانی که برای ابراز ناخشنودی خود بدست آورده اند ، در وهله اول برای دادن شعار " سرنگون باد استبداد شاه ! " استفاده خواهند کرد .

شاه و همسرش بدوره افتاده و بالای منبر میروند . شاه از یک سو سرمایه داران را از کمونیسم میترساند ، از سوی دیگر به کارگران وعده میدهد که از حقوق آنان در مقابل زیاد مریه های سرمایه داران پشتیبانی خواهد کرد . در مقابل مسلمانان " گره ها بد " میشود . کسی که خود و خانواده اش در سراسر جهان بیکی از فاسدترین خاندان های حکومت کنند مشهور شده اند نقاب پشتیبانی از دین و ایمان بصورت خود میکشند و مانند واعظ بالای منبر میروند و مردم را از خطر انقلاب بیهوش نگویا همه دشمن مذ هبند بر حدز میگرد . ولی مردم دیگر خوب میدانند که شاه ایسران ، با حمایت همه جانبه مادی و معنوی از صهیونیسم و از سردمداران محافل بهائی (که هر دو وابسته به دستگاهای سیا ارتجاعی و جاسوسی امپریالیستی هستند) ، بطور روشن در اولین رده های ارتش دشمنان خلق های مسلمان خاورمیانه ، خاور نزدیک و شمال افریقا جای گرفته است و حنای عوامفریبی او در زمینه " پشتیبانیش " از دین اسلام در دیگر در میان مسلمانان مبارز و آزاد پخواه رنگ نندارد . و کارگران دست اورا خوانده اند و هر روز بیشتر و بیشتر می میرند که سرچشمه همه بدبختیها و شواریهای زندگیشان همان حکومت جابروفا رتگر رژیم استبدادی شاه است . خود شاه و کارگزاران رژیم و پشتیبانان شان پی برده اند که از این شیوه هم کاری برای درمان بیماری ساخته نیست و همین جهت است که به شیوه دیگر متوسل شده اند .

شیوه چهارم - مخالفین خود را از هم جدا ساز ، میان آنان تفرق انداز و یک بیک را سرکوب کن . اینست یکی از کمترین و کارگرتترین شیوه ارتجاع جهانی . اکنون که رژیم استبدادی شاه می بیند که شیوه های دیگرش اثر محسوس نمی بخشد و بحران روز بروز شدتو گسترش پیدا میکند ، میکوشد که این شیوه را وسیله نجات خود قرار دهد . در این زمینه رژیم

از تجربه‌های بسیاری چه در مقیاس میهن خود مان و چه در مقیاس جهانی برخوردار است و هنوز امکان
 ابتنات فراوانی دارد. زمینه عینی برای کارگر بودن این شیوه، ضعف‌های موجود در میان رده
 های نیروهای مخالف رژیم است. این ضعفها بخشی ناشی از عوامل عینی و وابستگی‌های گوناگون
 طبقاتی این نیروها به منافع محدود طبقه و تشرخوش است و بخشی دیگر مربوط به پائین بودن سطح
 آگاهی سیاسی و ضعف اعتقاد آنان به لزوم مبارزه آشتی ناپذیر سیاسی تا رسیدن به هدف عمده یعنی
 سرنگون ساختن رژیم استبداد سلطنتی شاه است. شاه رژیم استبداد پیش از این نقاط ضعف با
 حیل‌گری و تزویر بهره برداری میکنند و میگویند از اتحاد همه نیروها برای تحقق هدف مشترک یعنی
 برانداختن رژیم استبداد جلوگیری نمایند و این نیروها را به جنگهای ویرانگری میان خودشان
 مشغول سازند. رژیم این سیاست را در چهارچوبهای مختلفی بکار میبرد و میکوشد میان
 جناحهای گوناگون جنبش ضد استبدادی تخم سوء ظن، عدم اعتماد، و در صورت امکان دشمنی
 و کینه‌توزی را بپاشد و از این راه نزدیکی، تبادل فکر، اتحاد میان آنان را غیرممکن سازد.

ببخود نیست که ماورین ساواک و دستگاہهای تبلیغاتی رژیم از یکسوقش‌های معینی از مردم را از
 امکان پیروزی "ارتجاع سپاه" میترسانند و مدعی میشوند که گویا هدف مسلمانان مخالف رژیم استبداد
 آزادی مردم و استقلال ملی و سرنگونی رژیم شاه نیست، بلکه هدف اصلی آنها اینست که درباره
 چادر سپاه به سرزنان کنند و زنان را از کارخانه و اداره و مدرسه و بیمارستان بیرون کشیده و به کنج
 زندان خانم‌فروستند و هرکس مقاومت کند به روی او اسید میریزند و چند ماورساواک هم ماور می‌شوند
 که در واقع به چنین جنایتی دست بزنند و از سوی دیگر میان مبارزان مسلمان اینطور تبلیغ میکنند که
 گویا انقلابیون مارکسیست و یار طرفداران نظریات علمی درباره تحول جامعه بشری "دشمنان دین
 و ناموس هستند"، "مساجد را خراب میکنند"، "زنان را عمو می‌کنند"، "اموال مردم را مصادره
 میکنند" و "ولاطالاتی بسیاری از این قبیله، این تبلیغات دشمنانه هم نوآوری رژیم سپاه استبداد شاه
 نیست. از این شیوه کهنه هم ارتجاع همیشه استفاد کرد و می‌کند و همانطور که تجربه وقایع کشور
 همسایه افغانستان که اکثریت مطلق مردمانش مسلمان هستند نشان داد این سم هم دیگر
 بدن نیرومند خلق ناراضی و آگاه کارگر نیست و نمیتواند این یکپهلوان میدان تاریخ جهان را از پا
 درآورد. این سم میتواند برای مدت کوتاهی میان‌عه‌ای رخوت و سستی ایجاد کند ولی پاد زهر
 روشن بینی و آگاهی سیاسی است که این سم را بی اثر خواهد ساخت.

در پیوند با این کوشش رژیم شاه نمیتوان پادآوری نکرد که تنها دستگاہهای تبلیغاتی و ماورین
 حقوق بگیر رژیم نیستند که این سم را در میان رده‌های نیروهای میهن پرست و آزادخواه پخش
 میکنند و هوای اجتماعی را مسموم می‌سازند. دودسته دیگر که از لحاظ ماهیت باید یکراختلاف جدی
 دارند، یکی آگاهانه و دیگری ناگاه به این کار رژیم کمک می‌رسانند.

دسته اول را گروههای نفاق افکن حرفه‌ای تشکیل میدهند که ماور نیستند اما در راس آنها
 قرار گرفته‌اند. اینان یک هدف دارند و آن اینست که از اتحاد نیروها علیه رژیم جلوگیری کنند. برای
 اینکار نه با ماسک هواداری از رژیم که رسوایی آبرو است بلکه با نامهای پرسروصدای انقلابی نما
 وارد میدان میشوند. شیوه عمل اینها درست همانطور است که دولت چین امروز عمل میکند.
 رهبران ماور نیستی چین که با فاشیستهای شیلی و جنگ افروزان امریکا و اروپا و ژاپن و جانیانی مانند
 موبوتو و صمیمانه همکاری دارند، علیه ویتنام قهرمان مستقیم و غیر مستقیم تاحد ارتش کشی
 جنایت آمیز پیش میروند. گردانندگان این گروهها در حقیقت بدستور استادان پکنی خود از رژیم شاه
 که کین توترین دشمن جنبش آزادخواهانه و میهن پرستانه کشور ما است پشتیبانی میکنند. شگفتی

فقط در اینجا است که تمام رسوائی‌هایی که سیاست زمامداران یکن در دشمنی دیوانه وار نسبت به جنبشهای رهائی بخش ملی سراسر جهان بار آورده است هنوز افرادی نا آگاه از آن پیروی میکنند و با تلاش خود آب پل‌سایای دشمنان بشریت و در درجه اول بزرگترین دشمن ملت ما رژیم استبداد سلطنتی شاه می‌ریزند.

گروه دیگری نا آگاهانه بدام دشمن افتاده اند آنها هم هستند که در چهارچوب تنگ نظریات و اعتقادات گروهی، قشری و طبقاتی خود گرفتارند و نمیتوانند آنطور که باید روش مبارزان در زمین باشد، عمدتاً از غیر عمد و تشخیص دهند و چه بسا آنچه را که غیر عمد و فوری است بر عمد ترجیح دهند. آنان هم خود و هم مردم را به مسائلی مشغول میکنند که برای برانداختن سد اساسی پیشرفت جامعه مابسی آزادی و استقلال ملی نقش تعیین کننده دارند و از اینراه در عین اینکه در صداقتشان در مبارزه علیه رژیم استبداد تردیدی نمیتوان داشت در عمل با شیوه‌های نادرست خود کار سیاسی این رژیم را آسان می‌سازند. این گروه بجای اینکه همفکرها را علیه رژیم تجهیز کنند بخشی از نیروی خود و مردم را برای مبارزه با سایر نیروهای ملی و میهن پرست و در درجه اول در جهت تضعیف بخش توده ای جنبش ملی و دموکراتیک میهن ما وارد میدان میکنند. نتیجه این شیوه افتادن در همان دایه است که رژیم هر روز می‌گسترند. ولی همانطور که تاریخ مبارزات انقلابی سراسر جهان نشان داده است از حدت این بیماری هم در جریان رشد تناقضات درونی جامعه و شرکت روز افزون نیروهای خلق و بویژه توده‌های زحمتکش در نبرد کاسته خواهد شد. مسلم است که کوشش آگاهانه همه مبارزان راستین را آزادی و استقلال ملی طول و حدت این بیماری را کوتاه تر و کمتر خواهد ساخت و همین علت است که ما بویژه در این زمینه برای رهبران گروهها و سازمانهای مبارز ضد رژیم مسئولیت بزرگی قائل هستیم.

جریان مبارزات ماههای اخیر بویژه در آن بخشی که در مبارزات رود رومانیروهای سیاه سرکوب کننده رژیم درگیر شده اند از گسترش پدیده نزدیکی نیروها به یکدیگر شهادت میدهد. بهترین نمایش خارجی این نزدیکی در وحدت شعار اساسی مرحله کنونی است. شعار سرنگونی رژیم استبداد سلطنتی محمد رضا شاه به شعار همه نیروهای مبارز پیگیر تبدیل شده است. لزوم ایجاد یک حکومت ملی و آزاد بخواه و مراجعه به آراء عمومی مردم برای تعیین سرنوشت آیند کشور هر روز مورد پذیرش قشرهای وسیعتری از نیروهای مبارز ضد رژیم قرار میگیرد.

همین پدیده است که بیش از هر عامل دیگر گردانندگان رژیم استبداد را دچار سراسیمگی و سردرگمی کرده و در عین اینکه مانند گذشته با هارت و پورت از "ثبات" رژیم در می‌زنند، اعتماد به نفس گذشته را از دست داده اند و فکر مقابله با گسترش بیشتر این پدیده "خطرناک" افتاده اند. شیوه پنجم - در پیوند با همین چارچوبی است که رژیم بهره‌برداری از آخرین شیوه خود را مورد ملاحظه قرار داده است که محتوی آن "کنار آمدن" با بخشی از نیروهای مخالف رژیم برای سرکوب بخش‌های مبارز و آشتی ناپذیر آن است. بکار بستن این شیوه آخرین نیرنگی است که شاه و رژیم در چنته دارند و از مدتها پیش از سوی پشتیبانان امریکائی و انگلیسی به او توصیه میشود. اینان از او می‌خواهند که با آن دسته‌هایی از مخالفان که برای امپریالیسم خطری بوجود نمی‌آورند، کمی کنار بیاید و به خشونت ساواکی کمی آب و رنگ تازه بزند و با دادن برخی امتیازات این گروه‌ها و "شخصیت" هارا از انبوه مردم ناراضی جدا کند و مابک آنها در میان نیروهای مخالف رژیم تفرقه بیندازد. شایان کوشش را مدتی است آغاز کرده، به این و آن وعده نخست و زیری میدهد، نزد آنان واسطه می‌فرستد و در عین حال همه جا برای ایجاد وحشت احتمال "پیشرفت نیروهای توده ای" را مطرح می‌سازد.

برکنار کردن یکی از قهرمنوکران ، سرکرده ارادل و آد مکشان " شاهپرست " نصیری را هم باید در همین چهارچوب مورد بررسی قرار داد . جنایات ساواک تا آن اندازه در ایران " فراگیر " و در دنیا " جهانگیر " شده بود که نگهداشتن نصیری حتی برای اربابش غیر ممکن گردید . این خود نشانه ضعف روزافزون رژیم شاه است که دیگر نمیتواند امثال نصیری را نگهدارد و از ترس او را به پاکستان میفرستد ، یعنی به جایی که بعد از دزهای ساواک در ایران بیشترین " امنیت " ممکن را برای او فراهم سازد .

شاه میخواهد اینطور وانمود کند که گویا جنایات ساواک کار نصیری هاست و با برکنار کردن او اوضاع عوض میشود . ولی کیفیت کند اندک سرچشمه همه جنایات رژیم در بار پهلوی و شخص محمد رضا شاه است و هر وسکهای مانند نصیری ، مقدم ، فرد وست و نظایرانان جز نوکران پست و جوجسه جلاد های ضحاک دوران کتونی نیستند و نقشی جز اجرای کورکورانه دستورات شخص شاه ندارند . مثل " سنگنرد برادر رشغال است " که ملاد در باره آنان صادق است . کسانی که با پخش لاطالاتی از این قبیل که گویا با رفتن نصیری ها و آمدن مقدم ها وضع تخمیر میکند ، از این توطئه مزورانه شاه پشتیبانی میکنند و بزرگترین جنایت را به جنبش ملی و آزاد یخواهانه میهن ما مرتکب میشوند . کوشش در منحرف کردن مسیر اساسی جنبش که در جهت سرنگونی شاه مستبد است ، بسوی صبره های درجه دوم و سوم و تلاش در رنگهداری شاه ، این سرچشمه جنایات بمنزله خنجر زهر آلودی است که از پشت به نیروهای ضد استبداد وارد آید . وظیفه همه مبارزان راستین ضد استبداد است که این مانور مزورانه شاه و خیانت و سازشکاری کسانی را که با ماسک هواداری از جنبش مردم زمینه مساعد برای اینگونه بازیها و مانور ها بمنظیر گول زدن قشرها و گروهها یکم آگاه مردم آماده میکنند ، رسوا سازند .

اینها ست عمدترین شیوههایی که رژیم شاه (مانند همه رژیمهای ارتجاعی تاریخ گذشته و معاصر جهان) برای ناتوان کردن و درهم شکستن جنبش گسترش یابنده نیروهای ضد استبداد بکار می بندد .

یگانه پاد زهری که نیروهای ضد استبداد برای خنثی کردن این شیوهها در اختیار دارند ، تشدید مبارزه با سمگیری روشن در جهت سرچشمه همه بدبختیهای اجتماعی ، یعنی در مبارز فاسد و خون آشام پهلوی ، سازماندهی این مبارزات و اتحاد عمل همه نیروهای مخالف رژیم است . تنها با تشدید مبارزه میتوان هر روز دامنه نبرد را وسیعتر کرد و قشرهای تازه مترو تا زمتری را بمیدان نبرد کشید و از اینراه نیروهای ارتجاع را در رهنمای سراسر کشور پراکنده کرد و آنرا ناتوان تر ساخت و از اینراه زمینه را برای بمیدان آمدن بازهم بیشتر نیروهای تازه تری آماده کرد . تنها با تشدید مبارزه و وارد شدن قشرهای وسیعتری از محمکشان و اصناف و روشنفکران ، سیل ناخشنودی مردم از دیوارهای سرها زخانهها بدرون آن نفوذ میکند و بزرگترین پایگاه رژیم شاه را متزلزل میسازد . جنبش آزاد یخواهان و میهن پرستانه کشور را بدرون نفوذ جدی در سرها زخانهها ، بدون جلب بخش صهی از افسران جوان ، درجه داران و سرها زان با شکال میتوانستند این سنگرخوف رژیم استبداد را درهم شکنند . باید با تمام نیرو در این جهت فعالیت کرد .

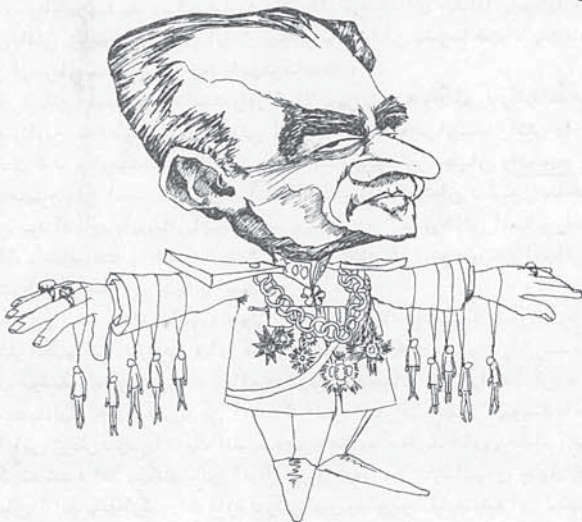
گروههای مخالف رژیم باید بدون درنگ به سازماندهی همه جانبه تردقیق ترین نیروهای خود بپردازند . عمل پراکنده و بدون نقشه جز شکست و ناکامی چیزی بهار نیآورد . باید برای تجهیز هر چه وسیعتر و کاملتر و موثرترین نیروهای خود با محاسبه کامل امکانات دشمن نقشه دقیق و همه جانبه طرح کرد . باید همه امکانات و شیوههای ممکن مبارزه را با د نظر گرفتن وضع نیروهای رژیم امروز در اختیار دارد و فرد را در اختیار خواهد داشت مورد بررسی قرار داد . آماده بود که به تناسب بدید

آمدن شرایط جدید اشکال نوینی از مبارزه را جان‌شمن اشکال کهنه‌کرد . جنبش‌رهای بخش ملت ایران گسترش مییابد و در چنین شرایطی اهمیت حیاتی دارد که رهبری گروه‌های مبارز، بتوانند در "لحظه مناسب" با تدابیر درست به ضعیف‌ترین نقطه جبهه دشمن، سخت‌ترین ضربه را وارد سازند و امکان مانور را از او بگیرند .

بدون اتحاد عمل گردانهای مبارز، این سازماندهی و عمل طبق نقشه میسر نیست . اگر تنهایی از شاخه‌های نیروهای ضد رژیم آنقدر نیرومند میبود که میتوانست به تنهایی سنگرهای استبداد را درهم شکند، آنگاه میتوانست ادعا کند که احتیاجی به اتحاد با سایر نیروها ندارد . ولی واقعیت جامعه کنونی ایران اینست که برای فرو ریختن کاخ استبداد تلاش متحد همه نیروهای میهن پرست و آزادخواه و بهره برداری آنان از هر امکان اضافی - هر قدر هم کوچک باشد - ضرور است . تنها از این راه میتوان غول خون آشام استبداد سلطنتی را زیاد رآورد . تاریخ جنبش‌های پیشین ترقیخواهانه و میهن پرستانه مردما بارها این حقیقت را تاکید کرده است .

درست بر همین پایه است که حزب توده ایران برای اتحاد عمل نیروهای ضد استبداد اهمیت درجه اول قائل است و علی‌رغم همانا سازگاریهایی که از سوی برخی از گروهها و شخصیت‌های مبارز نسبت به سیاست حزب ما انجام میگیرد، پیوسته برای رسیدن به اتحادی استوار با آغوش باز سوی این نیروها گام برمیدارد و در این راه هرگز خسته نخواهد شد .

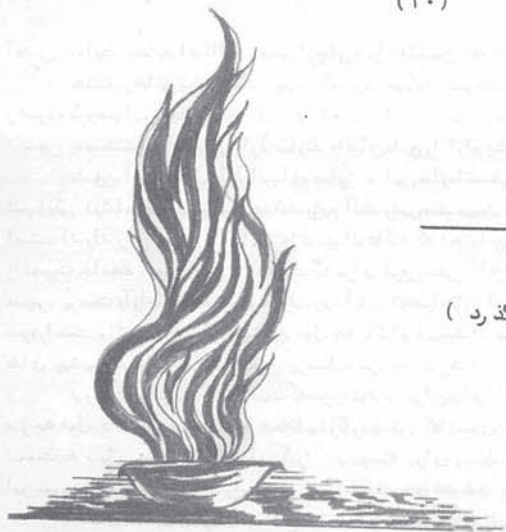
تشدید مبارزه در مقیاس تمام جامعه و سراسر ایران، سازماندهی نیروها و عمل طبق نقشه دقیق و اتحاد عمل نیروهای مبارز شرایط اساسی برای رسیدن به هدف مشترک همه مردم ایران یعنی سرنگون ساختن رژیم استبداد محمد رضا شاه و نیل به آزادی و استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی هستند .



رقمشاهانه

رَبایش آتش

(۶۰ سال از زادروز کارل مارکس میگذرد)



"پروته" از ایزدان بارناخدایان یونانی است. وی ایزدی بود را و چون رنج و سرگردانی آدمیان را در سرما و تیرگی دید، بر آن شد که آتش را از کوره خدایان برآید و آنرا به انسان بدهد. پس بانگی زبانه ای سوزان از آتش ریود و آنرا ارمان بشر ساخت. بشر در فروغ آن از تیرگی و در تابش آن از سرما رست و جهان خود را بهتر ساخت.

مارکس شیفته چهره پروته است و او را "والا ترین شهید و قدیس در کارنامه فلسفی" مینامد. خود مارکس در تاریخ معاصر نقش پروته زمینی را بازی کرد. آموزش او بهمان آتش جان بخش برای توده کار و زحمت بدل شد. او میگوید: "فلاسفه، تنها به صورت گوناگون جهان را توضیح داده اند و فلسفه مسئله بر سر تفهیر جهان است". و برای آنکه فلسفه به افزایش توان دگرگون ساختن جهان بدل شود، او بر آن بود که باید با پرولتاریا پیوند یابد. میگوید: "مغزهای انسانی فلسفه است و قلب آن پرولتاریا". نیز میگوید: "اتحاد آنهاست که فکر میکنند و لذا رنج میبرند و لذا فکر میکنند" شرط دگرگونسازی جهان است.

آن جهان بینی که او، با بهره جویی از بهترین عناصر اندیشه بشری تا زمان خود، پی افکند و بعد در دستش انگلس آنرا در عرصه های مختلف مشخص ساخت و سپس در آغاز سده بیستم بدست لنین جامه عمل پوشید و گسترش نو یافت، تا امروز خرمی و سرسبزی خویش را حفظ کرده است.

درست بدلیل همین سرزندگی است که لنین اندرزمید هد: "پیوسته با مارکس مشورت کنید!" زیرا همیشه از این ژرفش در دریای یک اندیشه بی همتا، با ماواریدهای رخشان باز خواهید گشت، او را کهنه شده اعلام میکنند و این ادعا امروزی نیست. در سالهای چهل قرن گذشته، "هگلایان جوان" اندیشه مارکس را که تازه در کارزایش و تبلور بود، اندیشه ای "کهنه" و "غیرنقاد" اعلام داشتند و کتاب فرتوت فلسفی را که رنگ و روغن نوحورده بود، بهخ آن کشیدند! ولی از نقادان اثری برجای نماند و آنچه که "کهنه" اعلام میشد، امروز جهانی را بسوی بهار و جوانی میرد و درفش

رزم و کار سازنده صد ها و صد ها میلیون در پنج قاره جهان است .

يك فيلسوف كاتوليك معاصر بلژیكي و از مخالفان ماركسیسم ، بنام آ. د. ووالانس (A. de Waelhens) در اشروح بنام " فلسفه ابهام " (چاپ ۱۹۶۷) درباره این اندیشه چنین مینویسد : " در شرایط کنونی ماركسیسم تنها فلسفه سیاسی است که مواعیدش در باره هر چیزی — زی با احساس مسئولیت همراه است . این تنها فلسفه ایست که بنام واقعیات سخن میگوید و در واقع نیز واقعیات را مورد بررسی قرار میدهد . این تنها فلسفه ایست که درك میکند که سیاست را نمیتوان از تاریخ جدا کرد " . (کتاب یاد شده ، صفحه ۳۳۳) .

يكی از دانشمندان ماركسیست در توصیف اثر بزرگ ماركس و انگلس — " مانیفست " تحلیلی بدست میدهد که بسی سنجیده و روشنگر است . وی میگوید : " مدینه الهی " اثر قدیس اوگوستین برای آغاز نفوذ ایسم ، " كمدی خدایان " اثر دانته برای آغاز سرمایه داری و " مانیفست " ماركس و انگلس برای آغاز جامعه سوسیالیستی ، هر سه ، آثار خشم ، ایمان و عشق کبیر خلق محسوب میشوند . هر سه آنها ، هر کدام در چارچوب تاریخی خاص خود ، نظام کهنه را بسود استقرار نظام نومی کوبند و ظهور این امر در سرپیچ های بزرگ تاریخ يك پدیده فرهنگی و مدنی قانونمند و ضرور است .
لنین درباره آموزش ماركس چنین میگوید : " آموزش ماركس بسی قدرتمند است زیرا حقیقت است . این آموزشی است کامل عیار و خوش پیوند که يك جهان بینی موزون که ، با خرافه و ارتجاع و دفاع از ستم بورژوازی ناسازگار است ، به انسان عطا می کند " .

بهمین جهت درد و ران حیات طوفانی این آموزش ، از طرف دشمنان رنگارنگش بآن بد و گونه برخورد شده است : کسانی کوشیده اند آنرا مطلقا خطا جلوه دهند و انكارش کنند . کسانی دیگر کوشیدند ناقص و نارسش بخوانند و با وصله های ناچور " تکمیلش " کنند . مثلا ماركس را با فلسفه قرون وسطایی تئوس داکوئیناس ، با اندیشه كانت ، با نظریات فریود و سایر تریبون زدند . یا از " چنینی کردن " ماركسیسم سخن گفتند ، یا اعلام داشتند که ما طرفدار " ماركسیسم انقلابی و دموکراتیک " هستیم (گوئی ماركسیسم غیر انقلابی و غیر دموکراتیک نمیتواند وجود داشته باشد !) یا از " نئو ماركسیسم " و " ماركسیسم اصیل " (که ، در مکتب فرانکفورت " ساخته و پرداخته میشود و مسوورد استفاده سوسیال دموکراتهاست) سخن بمیان آوردند .

همه جا هدف نه تکمیل بلکه جریحه دار کردن ماركسیسم ، تهی ساختن آن از گوهر انقلابی از خصلت ناسازگار آن با خرافه و ارتجاعیست بود . و حال آنکه ماركسیسم يك پدیده محلی نیست ، بلکه يك آموزش علمی بین المللی است که البته میتواند بنحو خلاق و از سرچشمه عمل تکمیل شود و سر شرایط خاص انطباق یابد ، ولی نباید مسخ ، تهی و بی چهره گردد .

ماركسیسم مجموعه ای از " جزئیات لا یتغیر " نیست ، ننگ نیست ، علم است . با آنکه يك سیستم فکری است ولی سیستم جامد نیست ، سیستم فکری رشد یابنده است و با آنکه ماركس و انگلس و لنین در ایجاد و گسترش آن سهمی شگفت انگیز دارند ، ماركسیسم امروزی ثمره تنها اندیشه آنها نیست ، بلکه درغنا و بسط آن جنبشهای انقلابی و کارگری و دانشمندان و اندیشه وران انقلابی سراسر جهان شرکت دارند ، بعلاوه از منیع علوم طبیعی و اجتماعی و اسلوهی د بدم غنی ترفنی تر میشود . برخلاف سفسطه ای که میکنند ، بسط و تکمیل و توسازی و مقولات و احکام و استدالات آموزش ماركسیسم — لنینیسم ، " تجدید نظر طلبی " نیست . " تجدید نظر طلبی " اصطلاحی است برای آن نوع دگر سازی های مژورانه در ماركسیسم که هدف آن تبدیل این آموزش انقلابی و انتقادی بیک آموزش بی آزار آکادمیک در خدمت سرمایه و ستم خرافه است . شأن نزول ماركسیسم ، چنانکه ماركس

میگفت، تغییرجهان بود، نه تثبیت آن و آن چه "مارکسیسمی" است که در دستر محافظه کاری بخزد و به افزاستمگردد ل شود و به سپاه انبوه رنجبران جهان خیانت کند! از عمله فروغ وسوزندگیس رباستانید، آنرا نابود کرده اید.

مارکسیسم از همان آغاز پیدایش خود، ابد ادعوی مطلقیت نداشت. صاحب نظران بورژوا تمایل شفقتی داشتند که خود را کاشف حقایق کل و جاوید بیانگرند و بدینسان بیکران را در آغوش کشند و بیشمار را بشمارند. مثلا فیلسوف معروف آلمانی امانوئل کانت در اثر خود "انتقاد عقل محض" سیاه برسفید می نویسد: "امید وارم که سیستم من علی الدوام تغییرناپذیری خود را حفظ کند!" در همین کتاب سیستم خود را "سرمایه ای" میانگارد که "در آینده افزایش نخواهد یافت!" از فلاسفه معاصر بورژوا "ویتگنشتاین" نیز در اثر مهم خود "رساله منطقی - فلسفی" می نگارد: "حقیقت افکار بیان شده در این رساله بنشترمن رذناپذیر و قطعی است و لذا بر آنم که مسائل ما روحه بنا و اساسی و مشکل نهایی حل شده است!"

البته در میان صاحب نظران بورژوا کسانی مانند هگل نیز هستند که در اثر بیوایی سرشتی تفکر خود چنین باوهایی نیافته اند. هگل فلسفه را یک سیستم رشد یافته میداند و درستی تصریح میکند: "آن شکل حقیقتی که حقیقت بدان شکل موجود است، سیستم علمی آن حقیقت است."

مارکس و انگلس و لنین با رها تصریح کرده اند که آموزش آنها تنها راه نمای عمل است. مارکس مینویسد: "تا کنون فلاسفه در کسوی میز خود حل کلیه معماها را حاضر داشتند و کافی بود در نیای ابله بی خبردن بگشاید تا یک های سرخ کرده حقایق مطلقه را فرو بلمند. ولی ما در مقابل عالمیان بمشابه شریعت گزاران با اصول تازه حاضر و آماده ای ظاهر نمیشویم و نمی گوئیم: اینست حقیقت! پس در برابر آن بزانود رآئید! بلکه ما اصول جدید را بخاطر جهان و بر پایه اصول خود این جهان انبایق و گسترش میدهیم" (کلیات، جلد ۱، صفحه ۳۸۱). مارکس میگفت: "باید اشیاء را آن چنان که هستند در نظر گرفت و لذا باید از منافع انقلابی از طریق که با وضع تغییر یافته انطباق دارد دفاع کرد" (جلد ۳۱، صفحه ۴۳۸).

انگلس که او را دشمنان مارکسیسم به ایجاد یک سیستم انتولوزیک (وجودی) جامد متهم میسازند، مینوشت: "سیستم سازی پس از هگل محال است. این درست است که جهان دستگاه واحدی است یعنی یک کل بهم پیوسته است و لازمه معرفت باین دستگاه شناخت سرایای طبیعت و تاریخ است، ولی این امری است که هرگز انسان بدان دست نمی یابد، لذا کسی که در صد در صد ایجاد دستگاه تمام و کمال برآید، ناچار است جاهای خالی بسیار زیادی را بکمک توهمات و تصورات خویش پر کند" (کلیات، جلد ۲۰، صفحه ۶۳۰).

در همین زمینه لنین میگفت: "اشتباه عمده ای که میتوانند انقلابیون مرتکب شوند، آنست که به واپس بنگرند، به انقلابات گذشته، و حال آنکه زندگی این همه عناصر نوین بوجود میآورد" (لنین، کلیات بفرانسه، جلد ۲۴، صفحه ۱۴۵). و نیز میگفت: "ما هرگز آئین مارکس بمشابه چیزی جامع و مقدس نمی نگریم، برعکس، ما معتقدیم که این آئین تنها سنگ بنیادی دانشی رانهاد است که سوسیالیست ما، اگر نخواهند از زندگی واپس بمانند، باید آنرا در همه جهات به پیش رانند" (لنین، کلیات بفرانسه، جلد ۶، صفحات ۲۱۸-۲۱۷). این سخنان مارکس، انگلس و لنین، که نظایر آن در نوشته هایشان بسیار است، باروشنی خورشید نشان میدهد که مارکسیسم دشمن دگماتیسم است و مارکسیست ها از زمره آن سنت پرستان جزمی نیستند که واحدی مراغه ای در باره آنها چنین سروده است:

" فضل و علم توجز " روایت " نیست
 از " حقیقت " بدست کوری چند
 برای مارکسیست ها ، بگفته پرمفرزگه ثنوری خاکستری است و این درخت زندگی است کسه
 همیشه سرسبز است . برای مارکسیست ها آموزش مارکسیسم — لنینیسیم تنها اسلوب عمل و خاستگاه
 تفکرات ، بقصد جویندگی و پژوهندگی دلیرانه و نوآورانه . لنین نمونه بزرگ چنین مارکسیستی است
 که بروی اصول انقلابی بخواب نرفت ، بلکه برای سکوی محکم تمام قد ایستاد تا آنرا به حربه ای
 بازهم کاراتر و پراتر بدل کند .

چنانکه گفتیم تمام مسئله در حفظ گوهر انقلابی مارکسیسم از دستبرد های اپورتونیستی " چپ " و راست است . مارکس و انگلس در " اساسنامه بین الملل اول " تصریح کردند که " رهائی اقتصادی زحمتکشان ، آن هدف کبیری است که جنبش سیاسی بمثابه افزار باید تابع آن شود " . البته مقصد مارکس و انگلس از " رهائی اقتصادی زحمتکشان " بهبود حیات مصرفی آنها بمعنای سوسیالیستیک این کلمه در عین حفظ نظام مزدوری سرمایه داری نیست و نمیتواند باشد ، بلکه هدف خاتمه دادن به این نظام بعنوان شرط اصلی و مقدم رشد سریع سرپای جامعه و شخصیت انسانی ، خاتمه دادن به بردگی مزدوری و ساختن اقتصاد نوین سوسیالیستی است و این خود امری است که باید از راه جستجو و تجربه ، شکل مشخص آنرا در جریان عمل یافت ، زیرا وظیفه ایست خرابی و فرسودگی و پرمسئولیت و بنا بر تصریح مارکس اقتصاد دهرگز تحمیل و ستم را بر نمی تابد و آنرا با قهر و زور نمیتوان بجلو راند .

مسئله تحول جامعه سرمایه داری به جامعه نوین سوسیالیستی در عین حال یک مسئله سیاسی است (حاکمیت) ، یک مسئله اقتصادی است (مالکیت) ، و این دو جهت نیز در پیوند دیاکتیکی با یکدیگر است . حاکمیت سیاسی باید بدست زحمتکشان بیافند تا آنها بتوانند مالکیت خصوصی سرمایه داران بر وسائل تولید را به مالکیت اجتماعی مبدل کنند . شرط این تحول عظیم کیفی در مالکیت ، البته تحقق تحول کیفی در حاکمیت سیاسی است . یکی بدون دیگری ممکن نیست . حاکمیتی که مالکیت خصوصی سرمایه داری را از بنیاد درگون نکند ، خصلت خلقی و انقلابی خود را در عمل از دست میدهد و نمیتواند دوام آورد و بنوبه خود تحول در مالکیت بدون آنکه افزایش حاکمیت سیاسی در دست زحمتکشان باشد میسر نیست . تمام روح انقلابی مارکسیسم در همین پیوند دیاکتیکی است . اگر نیک وقت کنیم بسیاری از خطاها از دم درک همین دیاکتیک حساس و مهم " حاکمیت " و " مالکیت " حاصل میشود . یافتن رابطه درست بین جنبش عقلی ، سیاست و اقتصاد در شرایط مشخص زمانی و مکانی ، پایه تنظیم آن چنان روشی است که بتواند انقلابیون را به ادراک واقع بینانه محیط اجتماعی و کشف شیوه مناسب مبارزه موفق گرداند ، و وظیفه ای که بهیچوجه آسان نیست .

مارکس متذکر میشود که " مزد " و " سود " بطور عینی و بدون مداخله خواست کسی (و از آن جمله خواست خود کارگران) در نقطه مقابل هم است و هر قدر هم که سرمایه داری ، بمنظور جلوگیری از تحول انقلابی جامعه ، وضع مادی کارگران را بهبود بخشد ، این تقابل عینی اقتصادی — اجتماعی اثرات و بی آمد های جلوگیری ناپذیر خود را طی زمان ظاهر خواهد ساخت . از اینجاست که کوشش های اپورتونیستی برای یافتن " راه سوم " ، " راه مختلط " که در آن گویا باصطلاح از " افراط " های فردگرائی سرمایه داری و جمع گرائی سوسیالیستی احتراز میشود ، داستان بی سرانجام و سخن پوچی است . از همین قماش است دعوی سردمداران جامعه پیران که مدعی هستند فرمول یک هماهنگی عالی اجتماعی راحت شعار " جامعه مختلط " یافته اند . مارکسیست ها با تکیه بر این تقابل عینی

مزد و سود، با مشکل کردن نبرد علیه استثمار سرمایه داری، این روند تاریخ را بشکل آگاهانه بسود هدف مطلوب رهبری میکنند و نبرد نهائی با آنهاست.

یکی از انتقادهای متداول صاحب نظران بورژوازی به مارکسیسم، متهم ساختن آن به رؤیا و پندار بافی (فوتوبی) است، یعنی اندیشه سوسیالیسم خیال خوش و زیبائی است که عقلی نیست. بقول ریکاردو، سرمایه داری را "دست غیبی" رقابت آزاد و االب سود اداره میکند، و اگر این دست غیبی برود، رشته امور از هم می گسلد. لذا تصور جهانی که در آن عدالت صرف حکمروا باشد افسانه باقی است. میگویند: واقعیت جهان سوسیالیستی (سوسیالیسم واقعی) نیز نشان داده است که در آنجا "بهشت برین" پدید نشده، جستجوی سود، ستیزه های فردی، امتیازطلبی جمعی بزبان جمع دیگر، ستم و دروغ و فریب، همه، منتها را بشکل دیگری، وجود دارد و لذا "فوتوبی" مارکس و انگلس و لنین عملامتی است رده شده است! سوسیال دموکراتهای راست می افزایند که تنها از راه "مهندسی کوچک" و تعمیرات عملی در بنای موجود جامعه میتوان آنرا بهتر ساخت و "بهتر ساختن" غیر از "بهبود" است، که خود آرزویی است خام، و زیرا وقتی بند ریج اصلاح میکنیم نمیدانیم بکدام سومرویم و یک جامعه ایده آل را از پیشتر مجسم کردن، خیالی باقی است. ببینیم عیار این دعاوی پُرهای و هوچیست؟

نظریات مارکس و انگلس و لنین بعنوان پایه گزاران کلاسیک سوسیالیسم علمی ابدار و پندار نیست. کلاسیک ها و پیروان پیگیر راه و روش آنها، با اسلوب علمی به تحلیل واقعیت تاریخ و جامعه معاصر انسانی پرداخته اند و می پردازند و هر نتیجه گیری آنها بر کوهی از فاکت و تجربه تکیه دارد. منتها تئوری جمع بست و ترازیندی است، عصاره است و زندگی انبوهه عظیم رویدادها و گرايشهای قانونمند یا تصادفی است و در ظاهر مابین علمی ترین و واقعی ترین تئوریها و سیر زندگی روزانه شباهت اندکی است. تنها، با دیدن جنگل و فرقه نشدن در تماشای درخت (بگفته لنین)، با بررسی تاریخ در سیر راز و مدت آن میتوان فهمید که چگونه از خاکر شعله برمی خیزد، چگونه از کتاب کوچک "مانیفست" ۱۸۴۸، جنبش عظیم انقلابی عصر ما پدید آمده و چگونه از خاکستر یک روسیه فقیر پس از جنگ داخلی در ۱۹۲۱ و جنگ دوم جهانی اتحاد شوروی مقتدر در بران ما، قد علم کرده است. در جهان بینی مارکسیستی یک سخن هم رؤیا با فانه بمنای جد از واقعیت تاریخی نیست ولی این روشن است که جهان بینی مارکسیستی بر اساس علم تاریخ جامعه ایده آل و آرمانی را می ریزد که هم اکنون با تمام مشخصات تکامل یافته و تجلیات تعالیه خود پدید شده و لازمه پیدایش آن کار و مبارزه طولانی است. آنچه هم اکنون بدست آمده ضامن تحقق این آرزوی شریف انسانی است. وانگهی هرگز در تاریخ، بشر بدون رؤیا نبوده است. اسطوره ها، مذاهب، فلسفه ها همه بیانگر آرزوی انسان برای رهائی همه جانبه است. این رویا همیشه با انسانها دل داده که با مشکلات درافتد و برومات حیرت انگیز و نحوی اعجاز آمیز غلبه کند. هر یک از این نبردها و پیروزی ها گامی است به پیش. شاید رزمنده آنها گام قطعی ندارد و وقتی آن را تنها گامی کوچک در جاده ای دراز می بیند که عمر او را فرو بلیعه می دهد، نومید شود ولی در این تردید نیست که از گامهای کوچک است که گام قطعی زائیده می شود و نبرد برای جامعه کمونیستی، نبرد در راه گام قطعی است. محال پنداشتن ایجاد جامعه با مراتب عالی تر و والا تر از جامعه سرمایه داری موجود بهمین اندازه لغو است که در زمان خود دعوی فئودالها و پورده داران علیه سرمایه داری لغو بود. جامعه ای که بلافاصله پس از سرمایه داری پدید میشود، نامدتها" لکه های مادر زاد" هزاران سال جوامع مبتنی بر مالکیت خصوصی، امتیاز و حرمان فرماندهی و فرمانبری، بهره دهی و بهره کشی را در روحیات و اخلاقیات خواهد داشت و ناچار در آن

معایب و نواقص نیز بروز خواهد کرد. آنچه که مهم است آنست که آزمون عقلی هم اکنون نشان داده که داستان " دست غیبی " کذائی آتای ریکارد و حرف مفت است. کشورهای سوسیالیستی پویایی اقتصاد خود را هم در راهنگ رشد تولید و هم در راهنگ رشد بازده، حتی بشهادت ارقام سازمان ملل متحد، مدتهاست ثابت کرده اند.

مهندسی کوچک سوسیال دموکراتهای راست از آنجمله در نمونه سوئد، انگلستان، آلمان غربی نشان داده است که طلیغ سازشکاری و اقامت و خائنانه و لجن آلود این آقایان با سرمایه داران بزرگ و همه نوع باصطلاح " واقع بینی ها " تفسیری در بنیاد جامعه مبتنی بر بهره کشی انسان از انسان داده نشده است. اقدامات باصطلاح " اجتماعی " در کشورهای سرمایه داری غرب پرازی جنگ دوم پیش از آنکه نتیجه عمل سوسیال دموکراتها باشد، نتیجه وجود سوسیالیسم واقعی و فشار آن در تاریخ است. اگر در بخش از جهان پرچم تپاناک اندیشه دفرمند مارکس، انگلستان و لنین افزایش یافته، میلیاردهای اروپای غربی برای این آقایان " سوسیال دموکرات " فاتحه هم نمیخوانند. در آمریکا که بورژوازی قوی و ترسش باور نسبی کمتر است، هنوز آموزی مانند درمان، آموزش عرضه شومترین سوداگری ها است و سوسیال دموکراسی نتوانسته است در اینجا به نیروی بدل شود.

هم اکنون وجود سوسیالیسم واقعی و فوئائی در تاریخ برپا کرده و واقعی پدید آورده که بیسابقه است؛ سیستم مستعمراتی فروریخته، " جهان سوم " یاد رعرصه حیات و تمدن گذاشته، جنبش زحمتکشان، جوانان، زنان، صلح گسترشی شگرف یافته و درجه زمیندگی و دراکه اجتماعی همه جهان بالا رفته و اندیشه ها و نهماد های تاریخ اندیش و شعبده بازی پارلمانی و سفسطه های اجتماعی بورژوازی بیش از پیش رسوا شده است. درود یوار کاخ فرتوت سرمایه فرومیریزد. یکی دیگر از سفسطه ها علیه آموزش مارکس جستجوی " تضاد " تئوری مارکسیستی با عمل در کشورهای سوسیالیستی است. پس از جنگ دوم جهانی به زرادخانه آنتی کمونیسم این سفسطه افزوده شده است که گویا در عمل تمام نظریات مارکس رد شده و سوسیالیسم عقلی (یعنی سوسیالیسم موجود واقعی در یک سلسله کشورهای جهان) نه فقط شباهتی به پیش بینی های نظری و تئوریک مارکس ندارد، بلکه اغلب عکس آنست. نتیجه آنکه مارکسیسم شکست خورده و سوسیالیسم موجود هم اصلاً سوسیالیسم نیست.

اخیراً با استفاده از این مغلطه کهنه و پیش یافتاده ملّخان سرمایه داری، دستگاه تبلیغات آنتی کمونیستی رژیم ایران نیز کتّابی درباره " سوسیالیسم نظری و سوسیالیسم عقلی " نشر داده و خواسته است از همین راه سوسیالیسم را باصطلاح باشیوه " منطقی " رد کند ولی مانند همیشه تنها بقاضی رفته است.

اسلوب مولف آنتی کمونیست کتاب (که ضمناً تئوری مارکسیستی اطلاعی ندارد) آنست که ابتدائی جملات کوتاه و دلجوایی شمارا، بقول خود، با نظریات مارکس درباره سوسیالیسم آشنا میکند؛ مغلطه از همین جا شروع میشود. مارکس هرگز نسخه هائی بدست نداده که بفراغید این سوسیالیسم!

آنچه که مارکس در اثر ادبیانه و عظیم خود " سرمایه " خواسته است ثابت کند آنست که سرمایه داری نیز یک صورت بندی اجتماعی - اقتصادی نظریات فئودالیسم است که با قوانین خاص تولید بزرگ کالا از بنیان آن جامعه سر بر کرده و خود در اثر گسترش تضاد های درونی خویش ناچار باید منزل رابه صورت بندی نوینی که دیگر نمیتواند مبتنی بر مالکیت خصوصی باشد، ببرد از. البته برخی مشخصات بسیار عمده نظام سوسیالیستی را مارکس و انگلس بر اساس تجربه کمون پاریس و تحلیل

های عمیق علمی دیرپدست داده اند ولی بخوبی از شیوه‌هستی رگداد های تاریخی و تنوع اشکال آنها در عین شباهت‌ها هیتشان آگاه بودند و به صادر کردن آیات و خشورانه دست نزنده اند. درست بهمین سبب تنظییم "شرعیاتی" از گفته‌های مارکس در بیست سی بند کوتاه و ارائه آن به عنوان نظریه مارکس در باره ساختمان سوسیالیسم یک شارلا تانیسم واقعی است. بویژه آنکه تمام این "نظریات" منسوب به مارکس مفلوط و گاه پرت است و نشانه آنستکه مولف خواص مبعثت غرض، خواه بعثت جهالت و عدم اطلاع و عدم درک، و خواه سته و نتوانسته خلاصه ای از اصول فلسفی، اقتصادی و اجتماعی مارکسیسم یا اقل اندیشه‌های مارکس در باره مشخصات جامعه آینده را بدست دهد. آنچه که مارکس و انگلس و حتی لنین تا قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در باره مشخصات جامعه نو می گفتند یک سلسله احکام عمومی و خصیصه های کلی جامعه آتی است که صحت آن تنها در طول مدت ثابت میشود. مثلا کلاسیک‌های مارکسیستی از زوال دولت و دستگاه قضایی آن و پیدایش خودگردانی اجتماعی، از اضماع طبقات، از توزیع برحسب نیاز، از نزدیکی کارفرمای و پدید آمدن یک شهرود، از همبستگی بین المللی خلق‌ها و پیروزی نهایی صلح جهانی و غیره سخن گفته اند. آنها گفته اند که برای رسیدن در این مرحله که کمونیسم نام دارد باید از فاسوسوسیالیسم عبور کرد ولی آنها نگفته اند که در این فازها از چه مراحل مشخصی و چگونه باید گذشت. آنها غیب نمیدانستند و دعوی چنین "معجزاتی" را نیز نداشتند. لنین برداختن باین نوع آینده نگری‌های بی پشتوانه راناروا میدانست و همیشه کمونیست‌ها را از آن بر حذر میداشت و متوجه حل‌وظایف مشخص میساخت.

این صحیح است که تاریخ تکامل اندیشه‌ها در زمان انقلابی و تحقق هدف‌های سوسیالیستی بر مراتب و مراتب در عمل مشخص تاریخی در سوار تریورین و خم تر از آن از آب درآمد که حتی شاید بنظر کلاسیک‌های مارکسیسم میرسیده ولی اگر آنها در واقع قادر نبودند که همه این پیچ و خم‌ها را ببینند در آن صورت از زمره "انبیاء" می بودند، ولی آنها نه انبیاء پنداری، بل دانشمندان انقلابی بودند که عمر خود را وقف درک قوانین عینی تکاملی تاریخ و تنظییم مشی سیاسی شریخش برای تسریع این تکامل بسوی جهانی بهتر نمودند و اتفاقا در این تلاش خود بحد حیرت‌آوری کامیاب هستند و مشریت مدیون آنهاست.

مفطله دیگری که میشود "اثبات" آنست که سوسیالیسم "علی" یا سوسیالیسم واقعا موجود یا آنچه که مارکس گفته بکلی فرق دارد! اینهم دروغ محض است. باید توجه داشت برای آنکه سرمایه داری خود را به "سرمایه داری انحصاری امپریالیستی" امروزی برساند (تازه آنها در چند کشور محدود اروپای غربی و امریکای شمالی)، قریب پانصد سال از طریق استثمار وحشیانه مردم خود، استعمار خلق‌های دیگر، جنگ‌های غارتگرانه، تلاش کرده است. شمراین تاریخ خونین و طولانی جز یک جامعۀ فاکل و ماکول، یک جامعه جنگل و سرشار از تضاد نیست. شما می‌خواهید طی نیم قرن، سوسیالیسم در کشوری که پیش افتاد نبود، در زیر فشار سخت آسای امپریالیسم، با وجود تأثیرات چندین هزار ساله مالکیت خصوصی و روان فردی ناشی از آن یکمرتبه معجزه کند و بهشت تحویل دهد و همه آرزوهای دیرین سال بشر را برآورده سازد؟

در واقع ایراد آنست که چرا مارکس غیب گوی کل نبود و چرا انقلاب اکتبر در عرض مدتی کوتاه جامعه را مانند جامه از ختم رنگری تاریخ بارنگی نو در نیآورد! اینکه بین تئوری و عمل تفاوت است امری است روشن. برای آنکه یک تئوری نو انقلابی بتواند از سنگلاخ عمل راه خود را بگشاید فرصت لازم است. چنین کاربردی، در مقیاس جامعه بشری، بدو

انواع رنجها، خطاها، عقب نشینی ها، گمراهیها قابل تصور نیست. در چنین اموری غیب گوئی نمیتوان کرد. ملاحظه سست "سوسیالیسم نظری" و "سوسیالیسم عملی" مانند دیگر جوش و جلاهای افتراء آمیز خود نتیجه تزلزل موقعیت بورژوازی در جوامع معاصر انسانی است. لنین میگوید: "وقتی نفوذ فکری بورژوازی در بین کارگران سقوط میکند، آسیب می بیند، ناتوان میشود، در آنحال بورژوازی همیشه و در همه جا به مایوسانترین دروغها و افتراءها متوسل شده است و خواهد شد" (لنین - کلیات - جلد ۲۵، صفحه ۳۵۲). ولی دشمنان مارکسیسم بدانند که اتفاقا از درون دشواریهاست که این آموزش حقانیت خود را متجلی میسازد، زیرا بد رستی گفته اند: "از دشواریهاست که اعجازها زائید میشوند".

آنچه که ما در این نوشته کوتاه خواستیم یادآوری کنیم نه بیان زندگی نامه مارکس است و نه تخریب آموزش او، بلکه تنها نشان دادن این نکته بود که آموزش مارکس یک دم، یک اوتوبی و یک آموزش آکادمیک بیطرف نیست بلکه یک آموزش علمی، واقع گرا، جانبدار و انقلابی است که نه جهت علمی و نه جهت عقلی و انقلابی آنها دشمنانش نمیتوانند مردود سازند. زمانه ما با همین تمام این مسئله را با اثبات رسانده است. آموزش مارکس بزرگترین انگیزه فکری و روحی برای عمل و پیکار است. مارکس خود در رپرتوی این اندیشه با پیگیری اعجاب آوری، طعیرغم دشواریهای روح سوز که محیط نامساعد تاریخی ایجاد کرده بود، برای شکل و نبرد پرولتاریا کوشید و مراحل حیات خصوصی او تنها داستان نیرومند تر شدن ایمان و عزم و نبرد اوست. وی در حق مردان انقلابی از نوع خود او، این سخنان شعله ور نوشته است که برای ما اکنون چنین ویژه ای دارد: "من در سیمر زندگی واقفان این نکته اعتقاد راسخ بیشتری یافته ام، که همه با بیع واقعا نیرومند، پس از آنکه در جاده انقلابی پای نهادند، حتی از شکستها، پیوسته نیرو و قدرت تازه تری بدست میآورند و هر چه در سیلاب تاریخ بیشتر شناسی کنند، قاطع تر و مصمم تر میشوند".

از جلوه های "انقلاب" شاهانه

- "یکی از ایرانیهای سرشناس اخیرا در لندن در پارک سن" مشرف به "هاید پارک" آپارتمانی گرفته که دیوارهایش از جیبر و روانهایش از بلور ساخته شده و بشکل خیلی جالب و چشمگیر تزئین یافته است. هر کس که به این آپارتمان وارد میشود و دیوارهای جیبر و روانهای بلور را می بیند، به ذوق و سلیقه این ایرانی خوش سلیقه آفرین میگوید (خواندنیها، ۱۷ مهر ۱۳۵۵).
- "ساعت ۱ با مادام روز راننده کامیون شماره ۲۴۲۸۹ تهران - ج ۰۰۰ هنگامیکه قصد داشت کامیونش را در چهار دیواری متریکی در حایبان آن رایجان پارک کند مردی را که از قبل در گوشه ای خوابیده بود، زیر گرفت و او را زیر چرخهای کامیون له کرد. در تحقیق ماموران معلوم شد این مرد از بعد از ظهر دیروز در آنجا خوابیده بود و برای پوشش خود شش نیز مقداری کاغذ و مقوا بروی خود کشیده بود" (کیهان ۱۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۷)
- باز دشمنان "انقلاب شاه و ملت" بگویند که این "انقلاب" عدالت اجتماعی برقرار نکرده و "دموکراسی اقتصادی" و "اقتصاد دموکراتیک" را در سراسر کشور جاری نساخته است!

زنده باد

جمهوری

دمو کراتیک

افغانستان!



نور محمد تره سی

شامگاه هفتم اردیبهشت (۲۷ آوریل) رادیوی کابل نخستین اعلامیه "شورای انقلابی قوای مسلح افغانستان" را پخش کرد و این خبر مسرت بخش را اعلام داشت که "آخرین بقایای سلطنت ظلم، استبداد و قدرت خاندان نادرشاه سفاک خاتمه یافت و تمام قدرت دولت بدست خلعت افغانستان قرار گرفت". نهم اردیبهشت، پس از آنکه وضع در پایتخت و سراسر کشور بحالت عادی بازگشت، شورای نظامی انقلابی تمام قدرتهای دولتی را به "شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان" منتقل نمود و خود در آن مدغم گردید. دهم اردیبهشت رادیوی کابل فرمان شماره یک شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان را پخش کرد. در این فرمان از جمله گفته میشود:

"۱ - شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان در اولین جلسه خود نورمحمد تره سی شخصیت بزرگ ملی و انقلابی افغانستان را به حیث رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان که در عین حال رئیس حکومت یعنی صدر اعظم نیز میباشد، انتخاب کرد.

۲ - شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان بعثابه عالیترین قدرت دولتی کشور در اولین جلسهناتاریخی خود بعنوان نقطه چرخش عظیم تاریخی در سرنوشت نهضت آزاد بیخس خلق افغانستان با توافق آراء تصویب کرد که: الف - بعد از این تاریخ (دهم ثور ۱۳۵۷ مطابق ۳۰ آوریل ۱۹۷۸) افغانستان از لحاظ سازمان سیاسی "دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان" میباشد. ب - حکومت بعثابه عالیترین قوه اجرائی کشور از طرف شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان انتخاب و بنام "حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان" یاد میشود. حکومت در نزد شورای انقلابی

جمهوری د موکراتیک افغانستان مسئول است .

بموجب فرمان شماره ۲، شورای انقلابی جمهوری د موکراتیک افغانستان بپیک کارمل را بسمت معاون شورای انقلابی جمهوری د موکراتیک افغانستان و معاون صدراعظم انتخاب کرد و اعضاء حکومت را تعیین نمود .

سیاست صلحجویانه عدم تعهد، بیطرفی مثبت و فعال برپایه اصول همزیستی مسالمت آمیز، تحکیم روابط حسن همجواری با همه کشورهای منطقه، سمت اساسی سیاست خارجی حکومت جمهوری د موکراتیک افغانستان و صنعتی کردن کشور، اعتلاء سطح زندگی مردم، انجام اصلاحات ارضی د موکراتیک، برانداختن مناسبات فئودالی و ماقبل فئودالی، تامین حقوق و آزادیهای زحمتکشان و برابری حقوق زنان با مردان، اصلاحات آموزش و پرورش و تصفیه دستگاه دولتی از عناصر ضدانقلابی و فاسد، مواد اساسی برنامه حکومت را در عرصه سیاست داخلی تشکیل میدهد .

انقلاب ملی ود موکراتیک افغانستان که برهبری " حزب د موکراتیک خلق افغانستان " به پیروزی انجامید خشم امپریالیسم و محافل ارتجاعی جهان را برانگیخت . بلافاصله کارزار تبلیغاتی علیه جنبش انقلابی و حکومت جدید افغانستان آغاز شد . نورمحمد ترهکی رئیس شورای انقلابی این کارزار خصمانه را محکوم ساخت و گفت : " ارتجاع بین الطلی علیه جنبش رهائی بخش جهان ورژیم های مترقی و مهین پرست به اشکال و اسلوبهای گوناگون خرابکارانه توسل میجوید . اینک هنگامیکه در نتیجه انقلاب پیروزمند ۲۷ آوریل قدرت تحاکمه در افغانستان بدست نیروهای واقعا ملی، ترقی خواه، دموکرات و مهین پرست منتقل گردیده است، ارتجاع بین الطلی به تبلیغات بدخواهانه ود روغ دامن میزند، واقعیات را مسخ و ماهیت حوادث را تحریف مینماید، میکوشد افکار جهانیان را مشوب سازد " . رئیس شورای انقلابی عملیات محافل ارتجاعی بین الطلی را مبنی بر اینکه گویا بهنگام قیام هزاران نفر کشته و اعدام شده اند رد کرده و گفت : " در جریان حوادث ۲۷ آوریل تعداد کشتهها از صد نفر تجاوز نکرده است " .

سودمند میشریم تا آنجاکه در یک مقاله می گنجد وضع افغانستان و واقعیات هائی را که به انقلاب ملی ود موکراتیک انجامید، از نظر بگذرانیم .

برخی اطلاعات عمومی

مساحت کشور ۵۰۰ ۰۷۰ کیلومتر مربع، چهارینجم آن کوهستانی و فلاتهای مرتفع و کم حاصل است . سلسله کوههای هندوکش از خاور به باختر کشور امتداد دارد . ارتفاع متوسط آنها ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ متر است . رود های مهم عبارتند از مرغاب، هریرود، کابل رود و رود هیرمند (که از شمال خاور تا جنوب باختر کشور جریان دارد و بسرحد ایران میرسد) .

افغانستان در شمال با اتحاد شوروی، در باختر با ایران، در جنوب و خاور با پاکستان و در منتهی الهه شمال خاوری در طول چند کیلومتر با چین و هند هم مرز است . اقلیم کشور شدت بری، تابستان آن خشک و گرم، زمستانش سرد است .

جمعیت کشور از ۱۸ تا ۲۰ میلیون تخمین زده میشود . تاکنون در آن سرشماری انجام نگرفته و بطور کلی در هیچ زمینه ای آمار درستی در دست نیست . از جمعیت کشور ۱۰ تا ۲۰ میلیون کوچ نشین و نیم کوچ نشین هستند . بخشی از کوچ نشینان ساکن مناطق مرزی پاکستان و افغانستان میان این دو کشور رگشت و گذارند .

توزیع جمعیت بسیار ناموزون است . پرجمعیتترین مناطق کشور عبارتند از کابل، هرات، قندهار، خانآباد و کم جمعیتترین مناطق صحراهای گرمسیر جنوب و کوهستانهای مناطق مرکزی و

و شمال خاوری است .

یکی از مشخصات حیات اجتماعی - اقتصادی افغانستان کندی گسترش شهرهاست که خود از ضعف رشد صنعتی کشاورزی میگردد . پانزده تا ۲۰ درصد جمعیت در شهرها زندگی میکنند . جمعیت کابل پایتخت کشور حدود ۵۵۰ هزار نفر است . هرات ، مزار شریف ، قندهار ۲۵ تا ۱۰۰ هزار نفر و شهرهای درجه دوم مانند جلال آباد ، میمنه ، غزنی ، فیض آباد ، خان آباد پل خمی و غیره ۲۵ تا ۳۰ هزار جمعیت دارد .

افغانستان کشوری است کثیرالمله . در آن واحدهای قومی مختلف بیش از ده ملیت ساکنند از جمله پشتون ها ، تاجیک ها ، ازبک ها ، ترکمن ها ، بلوچ ها ، هزاره ای ها .



پشتون ها بطور متمرکز و بیشتر در بخش جنوبی کشور ساکنند و در بخشهای شمالی کشور رهه جی پراکنده اند . اکثریت پشتون ها به کشاورزی و یا به حالت کوچ و نیم کوچ به دامپروری میپردازند . بخشی از پشتون ها در پاکستان زندگی میکنند . منطقه پشتون نشین پاکستان بدست استعمارگران انگلیس از افغانستان جدا شد و هنگام تجزیه شبه قاره هند به پاکستان منتقل گردید . این یادگار استعمار انگلیس تاکنون بکرات موجب تشنج میان دو کشور افغانستان و پاکستان گردیده ولی حکومت تازه حل مسئله را به انجام مذاکرات مسالمت آمیز موعول کرده است .

تاجیکها در میان خلقهای افغانستان قدیمی ترین خلق کشاورز شمار میروند ، در میان آنها نظام عشیره ای وجود ندارد . تاجیکها در واحدهای سواحل هریرود ، هرات ، بدخشان ، پنجشیر و در بخشی از منطقه کابل زندگی میکنند ، در شهرستانهای دیگر افغانستان نیز پراکنده هستند . هزاره ای ها نیز که از لحاظ قومی از اخلاف قبائل مغولند بزبان دری صحبت میکنند . سازمان عشیره ای هنوز در میان آنها وجود دارد . هزاره ایها در مناطق کم حاصل کوهستانهای مرکزی بنام

هزاره جات ساکنند .

ازبکها در منطقه مرکزی شمال افغانستان ، منطقه مزار شریف اکثریت جمعیت راتشکیلس میدهند . سازمان عشیره‌ی در میان ازبکها نیز با زمانده مهمی ندارد .
ترکمن ها در مجاورت ازبکها در منطقه میننه ساکنند بطور عمده کوچ نشینند و بدامپرووری ، (تربیت قرمگل ، اسب و شتر) می پردازند . در حوالی بلخ و مزار شریف ترکمنها با ازبکها مخلوط زندگی میکنند و کاملاً اسکان شده اند .
بلوچ ها در جنوب کشور سکنی دارند . گذشته از اینها گروههای کوچک دیگری مانند چارایماقی ها و نورستانیها و غیره نیز وجود دارند که بزبانهای گوناگون صحبت میکنند .
دین اکثریت قریب به اتفاق افغانها اسلام است و در زندگی مردم افغانستان نقش مهمی ایفاء میکند .

وضع اقتصادی

افغانستان با آنکه ثروتهای زیرزمینی فراوانی دارد از لحاظ اقتصادی یکی از کم رشدترین کشورهای جهان است . استعمار انگلیس در دوران کتسلط داشت از رشد اقتصادی واجتماعی افغانستان جلوگیری کرد و نگذاشت این کشور از مرحله اقتصاد طبیعی وزراعتی ابتدائی گام فراتر نهد . در آن دوران فقط یک ضرابخانه ، یک کارخانه کوچک تعمیرافزار جنگی ، یک کارخانه پشم بافی در کابل و یک نیروگاه کوچک برق آبی در جبل السراج به قدرت ۲۰۰۰ کیلووات مجموعه صنایع کشور را تشکیل میداد .

در سالهای پس از ۱۹۱۹ که افغانستان استقلال سیاسی خود را بدست آورد واحد هائسی از صنایع معاصر ، از آنجمله کارخانه کبریت سازی ، نساجی ، سنگبری ، نجاری ، پشم بافی ، چاپخانه ، سیمان ، قند و غیره بوجود آمد . در دهه اول پس از کسب استقلال صنایع دستی و خانگی نیز مورد تشویق وسیع قرار میگرفت . کشتند و زیر برنامه ریزی حکومت جدید مینویسد : " متحد دین آن زمان با شور و شوق مصنوعات وطنی را به تن و مصنوعات خارجی راتحریم میکردند . اما دین نیافتد که در اثر دسائیس و توطئه های استعمار این نهال نورس جوانه نازده سرسریده شد ، و تمام کوششها برای رشد صنایع ملی کشور در غنچه پژمرد . بنا بر تعقیب شیوه اداره استعماری و نفوذ امپریالیسم آن کوششها در جهت رشد اقتصادی با هیچ گام مثبت و وسیعی دنبال نگریید . . . عدم رشد صنایع داخلی و نفوذ امپریالیسم در اقتصاد مملکت موجب آن گردید که موضع کشور در تقسیم بین المللی کار بهیچون نیاید . کالا های زراعتی بعنوان اموال عمده صادراتی کشوری باقی ماند و کالا های ساخته شده مصرفی بعنوان واردات اساسی " (روزنامه پرچم ، اول سنبله ۱۳۴۲) .

با آنکه با اجرای برنامه های رشد اقتصادی ۱۰ - ۱۵ سال اخیر در زمینه صنایع گامهای برداشته شد ، معذک صنایع کم رشد یافته است . کارخانه های نسبتاً بزرگ و نیروگاههای برق آبی سرابی ، نخلو ، پل خمری ، مجتمع بافندگی گلپهار ، کارخانه قند بغلان ، کارخانه پشم ریسسی قند هار ، کارخانه تعمیرات بمبیل کابل و غیره با سرمایه دولتی و یا سرمایه مختلط دولتی و خصوصی ، با استفادهاز کمک مالی و فنی خارجی و بطور عمده اتحاد شوروی تاسیس یافته اند . اتحاد شوروی برای دایر کردن اراضی جلال آباد و ساختن جاده سالنگ کابل و روپهمرفته برای انجام بیش از ۱۲۰ طرح اقتصادی کمک کرده است . شماره موسسات معاصر صنعتی از ۲۴۰ تجاوز نمیکند . میزان تولید مهمترین فرآورده های صنعتی در سال ۱۳۵۴ برقرار زبر بوده است : برق ۲۲۷۲۰۵ میلیون کیلووات

ساعت ، گاز طبیعی ۲۹۹ میلیارد مترمکعب ، ذغال سنگ ۱۸۳ هزار تن ، نمک ۴۸۷ ، پنبه پاک کرده ۳۲۶ ، سیمان ۱۴۴۲ ، کود شیمیائی ۳۱ ، قند ۸۹ ، روغن نباتی ۶۳ هزار تن و منسوجا (پنبه‌ای ، الیاف مصنوعی و پشمی) مجموعاً ۸۱ میلیون متر .

نزدیک به ۸۵ درصد اهالی کشور بکار کشاورزی و دامپروری مشغولند . اکثر آنها را دهقانان بی چیز ، اجاره دار و یا خوش نشینان و کارگران روستائی تشکیل میدهند .

سلطانعلی کشتندگی مقاله ای تحت عنوان " وضع تاسف آورتولید پنبه و غله در کشور " در روزنامه پرچم (دوشنبه ۲۳ جدی ۱۳۴۷) نوشته بود : " باوصاف اینکه افغانستان باصطلاح یککشور زراعتی محسوب میشود و بایه اساسی اقتصاد آنرا تولید زراعتی تشکیل میدهد ، ولی مشخص سیمای این اقتصاد یک پایه ، سطح نازل حاصلدهی کار و عقب ماندگی عظیم زراعتی است که با این وضع صادراتکشور نیز (که هم اکنون ۹۰ درصد آن مشتمل بر مواد زراعتی است) نمیتواند از لحاظ کمی و کیفی بهبود یابد ."

بطوریکه جدول زیر نشان میدهد در میزان تولید فرآورده های کشاورزی ، طی سالهای تغییر محسوسی پدید نیامده است :

فرآورده های کشاورزی (هزار تن)

	۱۹۷۴	۱۹۷۳	۱۹۷۲	۱۹۷۱	۱۹۷۰	۱۹۶۸
گندم	۲۷۵۰	۲۷۰۰	۲۲۴۳	۱۹۱۵	۲۰۸۱	۲۲۴۱
ذرت	۷۷۰	۷۶۰	۷۰۰	۶۷۰	۶۶۷	۷۶۶
جو	۳۸۰	۳۶۰	۳۵۰	۳۳۵	۳۱۰	۳۷۵
برنج	۴۲۰	۴۲۰	۴۰۰	۳۵۰	۳۳۶	۳۹۶
سیب زمینی و سبزیجا	۷۰۰	۶۸۰	۶۶۰	۷۲۵	۶۲۶	۶۳۸
میوه	۸۶۵	۸۴۰	۸۰۰	۶۵۰	۸۰۹	۸۲۵
پنبه	۱۴۵	۱۰۸	۷۹۷	۶۳	۷۶	۶۹
چغندر رقند	۶۷	۶۴	۶۰	۶۰	۶۲	۶۲
نیشکر	۵۲	۲۲	۶۰	۵۰	۵۵	۵۷
دانه های روغنی	۴۰	۳۸	۳۴	۲۸	۳۵	—

تولید فرآورده های دامی نیز کاملاً دچار رکود است و تولید ناخالص طی نیز در سال ۱۳۵۴ مطابق آمار دولتی (۹۶۱ میلیارد افغانی یعنی تقریباً معادل ۱۶۸ میلیارد ریال بوده است .

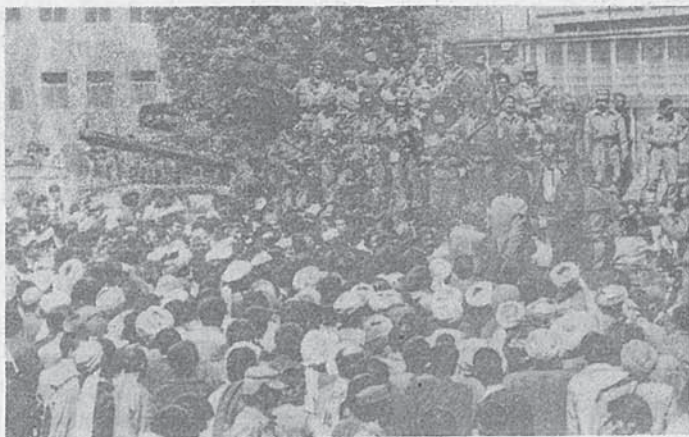
در چنین شرایطی میلیونها تن از مردم افغانستان در شرایط رقت بار و محروم از هر وسیله زندگی بسر میبرند . توده های عظیم دهقانان زیر چنگال آهنین قرضهای رباخواران ، ستم و استثمار و حشیانه مالکان بزرگ ، مالیاتهای سنگین ، بوروکراسی و اداره فاسد محلی و مرکزی شکنجه میکشیدند . طبقه کارگر کشور بیرحمانه استثمار میشد و کسبه و پیشه وران ورشکست میگرددند .

حزب دموکراتیک خلق افغانستان

بدینسان تسلط نظام فئودالی ، نفوذ استعمار و امپریالیسم ، همسایه خاوری ما افغانستان را با وجود منابع ثروت طبیعی و مردم محتمکش در نازلترین سطح حیات اجتماعی و اقتصادی نگاه

داشته بود .

پس از جنگ دوم جهانی برپایه تشدید تضاد میان دهقانان و مالکین ، میان خلق و سلطنت مطلقه ، میان خلق افغانستان و امپریالیسم و در نتیجه پیروزی درخشان خلق شوروی در مبارزه علیه فاشیسم هیتلری و ملیتاریسم ژاپون ، پیدایش اردوگاه سوسیالیستی و اعتلاء جنبش‌رهای بخش ملی خلقهای آسیا و آفریقا ، جنبش دموکراتیک در افغانستان نیز گسترش یافت . از سوی دیگر در اثر رشد نسبی نیروهای مولده و توسعه نسبی صنایع ، طبقه کارگر کشور رشد یافت . مجموعه این عوامل در ترکیب طبقاتی ، و معتقدات اجتماعی خلق افغانستان تاثیرات عمیقی بخشید . با شرکت عده ای از روشنفکران محافل پدید آمدند که با برخورداری از جهان بینی علمی در جستجوی راه‌رهای خلق از یوغ ستم استثمارگران ، از فقر و جهل و بیماری برآمدند . این محافل در ۱۱ دسامبر ۱۳۴۴ (اول ژانویه ۱۹۶۵) با هم متحد شدند و نخستین کنگره " حزب دموکراتیک خلق افغانستان "



پیوند توده مردم و ارتش ضامن پیروزی انقلاب افغانستان بود

راتشکیل دادند . کنگره پس از انتخاب کمیته مرکزی که در رأس آن نورمحمد ترهکی دبیرکل حزب قرار داشت به کمیته مرکزی ماموریت داد تا بر طبق رهنمودهای کنگره اساسنامه و برنامه حزب را تدوین و تنظیم نماید . این برنامه تنظیم شد و در نخستین شماره روزنامه خلق بمدیریت ترهکی در ۲۲ فروردین ۱۳۴۵ منتشر گردید . در مقدمه برنامه گفته میشود :

" افغانستان طی قرن ۱۹ و چند دهه قرن ۲۰ يك کشور مستعمره ، نیمه مستعمره و تاکنون يك کشور دارای نظام اقتصادی - اجتماعی فئودالی میباشد .

ملت ستمدیده این کشور سختترین و جبران‌ناپذیرترین نوع استبداد و استثمار ، جهل و فقر را زیر چنگال فئودال‌های حاکم محلی و مهاجمین استثمارگر بریتانیا متحمل شده اند . قیام ملی خلقهای افغانستان که با شرکت تمام طبقات زحمتکش مردم صورت گرفت به تسلط

مستقیم استعمارکهن پایان داد . . . از آن تاریخ تاکنون ۴۷ سال میگذرد . طی این مدت طبقات و خلیقهای محروم کشور و مبارزان ملی ما ، مشروطه خواهان و آزاد بخوانان ، برای طرد نظام فئودالی ، رد استبداد و ارتجاع داخلی ، ریشه کن ساختن استعمار و امپریالیسم ، مجاهدات دلیرانه نموده اند که با کمال تأسف بنا بر نبودن شرایط مساعد ملی و بین المللی موقتا مواجه با شکست های رقت بار گردیده اند و قدرت فئودالیهای فرمانروای محلی (طبقه حاکمه) و محافل حاکمه آن هم چنان پابرجا ماند و تضاد اساسی بین دهقانان و فئودالها ، تضاد بین خلیقهای کشور و امپریالیسم را شدت بخشید .

تاریخ ، رسالت حل این تضادهای اساسی را بعهده نیروهای مترقی و وطن پرست با تحقق مرام دموکراتیک خلق گذاشته است .

در این مقدمه مرحله انقلاب خلق افغانستان ، انقلاب ملی و دموکراتیک مشخص گردیده و در متن مرامنامه نیروهای که میتوانند به این انقلاب تحقق بخشند مشخص شده است . در مرامنامه گفته میشود که دولت ملی و دموکراتیک بر پایه جبهه متحد ملی که ستون فقرات آنرا اتحاد دهقانان و کارگران تشکیل میدهد ، میتواند تحقق یابد . در مرامنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان اتخاذ راه رشد غیر سرمایه داری ، انجام اصلاحات دموکراتیک ارضی ، ملی کردن بازرگانی خارجی ، انقلاب فرهنگی ، حل دموکراتیک مسئله ملی ، اجرای سیاست خارجی مترقی ، پشتیبانی از صلح و جنبش رهایی بخش ملی در سراسر جهان ، علیه تجاوز امپریالیستی ، استقرار روابط دوستانه با کشورهای سوسیالیستی و مقدم بر همه با اتحاد شوروی و همه کشورهای صلح دوست به تفصیل توضیح شده است .

انتشار روزنامه " خلق " و مرامنامه حزب دموکراتیک خلق بلافاصله در سراسر کشور و انتشار وسیعی پدید آورد . زحمتکشان و کلیه عناصر دموکرات در این مرامنامه با زتاب آرزوها و خواستههای خود را دیدند و آنرا مورد تأیید قرار دادند . امام شعبان خلق در داخل پارلمان (جلسی جرگه و میتراتو جرگه) علیه آن برخاستند . در نتیجه پس از نشر شماره ششم از انتشار روزنامه " خلق " جلوگیری شد . نشریه دیگری بنام " پرچم " انتشار یافت که آن نیز بیانگر منافع خلق و مدافع مرامنامه و اندیشههای حزب دموکراتیک خلق بود . انتشار این روزنامه پس از مدتی ممنوع گردید .

جلبگیری از نشر روزنامههای " خلق " و " پرچم " حزب دموکراتیک خلق افغانستان را از فعالیت بازداشت. افغانستان کشوری است که در آن از هر دو نفر فرد بالغ ، ۹ نفر بیسوادند . برای بیداری خلق و سازمان دهی آنان تنها به روزنامه و نشریات نمیتوان اکتفا کرد ، تعاس مستقیم با تودمرد موزحمتکشان و تبلیغات شفاهی نقش بزرگی ایفا میکند . با توجه باین واقعیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان از بد و تاسیس بمتشکیل میتینگ ها و تظاهرات خیابانی توجه فراوانی مبذول میداشت و طی ۱۳ سال که از تاسیس آن میگذرد در سراسر کشور هزاران میتینگ و تظاهرات خیابانی تشکیل داده است . چه بسا این تظاهرات و میتینگ ها مورد حمله ارتجاع و پلیس قرار میگرفت . از آنجمله تظاهرات ۲۵ اکتبر ۱۹۶۶ (که یادبودش همه ساله از طرف نیروهای مترقی و میهن پرست افغانستان تجلیل میگردد) . در اثر حمله پلیس بخون کشیده شد و در جریان آن چندین جوان بقتل رسیدند .

حزب دموکراتیک خلق افغانستان از بد و تاسیس خود برای دفاع از حقوق زحمتکشان ، افشای اقدامات ضد ملی و ضد دموکراتیک هیئت حاکمه و اشاعه مرام دموکراتیک خلق از تربیون پارلمان استفاده کرده است . در سال ۱۹۶۵ ببرک کارمل ، نوراحمد و فیضیان الحق و سال ۱۹۶۹ ببرک کارمل و حفیظ اللامین بعضویت مجلس شورای افغانستان انتخاب شدند .

ببرك كارمل كه اكنون بعنوان معاون شورای انقلابی جمهوری دموكراتيك افغانستان و معاون صدراعظم انتخاب شده است هنگام بحث درباره خط مشی صدراعظم وقت دكترعبدالظاهر (ژوئيه ۱۹۷۱) درمجلس شورای افغانستان ماهيت حكومتهای افغانستان را افشاء كرد و گفت : " حكومتهای دولت افغانستان ، بشمول حكومت صدراعظم موظف دكترعبدالظاهر ، همه بهنمايندگی ازطبقات حاكممرتجع واستثمارگرافغانستان ، حلقههای سپاه يك سلسله اند كه خلق کشورمارا بهزنجيركشيده اند . بدین جهت ما دربرابرتماحكومتهای دولت افغانستان بی اعتمادی صريح وقاطع خود راسرسخانه اعلام کرده ایم وبحكم اراده خلق افغانستان بحكومت شماينز ، آقای عبدالظاهرای اعتماد نمیدهیم . زیراوضع هلاکت باركنونی کشورمابين این حقيقت انكارناپذیر است كهحكومتهای افغانستان بنابرماهيت طبقاتی خود هرگز نمیتوانند مردم رنج كشيده مارا از فقروظلمت نجات دهند . . . بااین خط مشی پادرهاوكه بیشترتريك مقاله عادى جرائد حكومتی شماهت دارد تاخط مشی يك حكومت وبياك عده وزراى فاقد ماهيت دموكراتيك وجدانخلق مدعی حكومت بهمحرومترین ، مظلومترین وعقب ماندترین مردم جهان ، یعنی خلقهای افغانستان هستيد . . . ازجان مردم فقیرماچه میخواهيد ؟ . . . آقایان صاحبان قدرت چراازتشكیل مستقل احزاب ، ازاتحادیههای كارگران ، دهقانان ، جوانان ، محصلان می ترسيد ؟ چراازآزادگی بيان ، تظاهرات واعتصابات ميترسيد ؟ چراازبيداری ، اتحاد وتشكل خلق ميترسيد ؟ معلوم است برای اينكشما من حيث ماهيتتان ، ضد دموكراتيك وضد خلق هستيد وامتيازات بزرگ طبقاتی وبقای شمارا بهمخاطره می اندازد " .

درهمان مجلس محافظت الله امين ، نماينده ديگرحزب دموكراتيك خلق كه اكنون معاون صدراعضوزيراومورخارجه جمهوری دموكراتيك افغانستان است جنين گفت : " مبارزات جهانیسی دموكراتيك خلق كه درمرحله كنونی بخاطریریزی انقلاب دموكراتيك ملی صورتی پذیرد متكى بر جهان بینی علمی است . ماوسايرپيشاهنگان خلقهای زحمتكش جهان امپرياليسم راكه تلاش دارد خلقهای عظيم کشورهای عقب مانده ورپيه انكشاف رابه خلقهای وابسته وتحت ستم تيدیل وغارت نمايد وبشریت راهميشه باخطرچنگ تهديد ميكند مخوفترین دشمن حال واستقبال خلقهای جهان می شناسيم . سياست بيطرفی فعال وقضاوت آزاد ، آن چنانكه حكومتهای افغانستان ازآن دميينزند درعمل وجود ندارد ، رومردآن حوادث بين المللی كه بامصالح ملی افغانستان ارتباط ميگيرد ، حكومتها موضع جدی وروشن اتخاذ نمی كنند . اينگونه موضع گيريهای مبهم كه با اصول سياست بيطرفی وقضاوت آزاد يك کشوربيطرف مفايرت دارد حيثيت ملی مارا به سويه جهانی پائين میآورد . . . مطبوعات وراديو دولتی اخبارورويدادهای سياسی جهان راتحريف وبهمنفع کشورهای امپريالستی پخش ميکنند ومردم را ازحقايق مربوط به جهان ، صلح وتوسقی نهضت های بين المللی كارگری وجنش های رهائی بخش ملی جهانی بی خبرنگه میآرند . كابوس وحشتناك استبداد كه بالای خلقهای ستمكش كوشورسايه افكنده است ، رشوت ستانی واختلاس ، انواع شكجه هاوالت وكوهی كه ازطرف كاركنان فاسد دستگاه اداری دولت مخصوصا توسط عمال باصطلاح " امنيت " جريان دارد حقايق تلخ وجانكاهي است كه نمیتوان روی آن پرده انداخت .

اعضای دربرابرسرايزبردن كتب زهراگين برضد اندیشه های پيشروا زمانبع امپرياليسمی وكشورهای وابسته بمان ، استفاده ناجايزتبليغاتی ازدين مقدس اسلام برضد جنبش ترقی وجوانان آگاه وطن پرست كوشوربمنظور ايجاد تفرقه بين زحمتكشان ورنجبران وطن ، دامن زدن به نفاق و تبعيضات ملی ، مذهبی ، ومطوقوی بخاطرجلوگيري از رشد شعورسياسی وطبقاتی خلقهایك قسمت

مهم سیاست ارتجاعی و کوتاه‌نظرانه حکومتها را تشکیل می‌دهد."

نمایندگان حزب دموکراتیک خلق که بطور همه‌جانبه وضع کشور و سیاست دولت را تحلیل می‌کردند در انتقاد از سیاست هیئت حاکمه تنها نبودند. وضع در کشور طوری رویه فساد میرفت که عده دیگری از نمایندگان نیز مجبور بودند ولها لحن سازشکارانه گوشه‌ای از ناراضی روزافزون مردم را منعکس سازند.

وضع اقتصادی روز بروز بدتر می‌شد. در ماه مه (۱۹۷۱) در کابل و جلال‌آباد دانشجویان و دانش‌آموزان، و در مجاورت کابل در هقانان دست بتظاهرات زدند، انتقاد روزنامه‌ها شدت یافت. در سال ۱۹۷۲ وضع اقتصادی کشور وخیم‌تر شد. کارگران، دانشجویان و کارمندان دولت دست با اعتصاب و تظاهرات هرزدند. خواسته‌های عمده آنان که در مطبوعات وقت منتشر می‌شد عبارت بود از مبارزه با افزایش سریع قیمت‌ها، احتکار، رشوه‌خواری و فساد، همچنین مبارزه در راه افزایش دستمزد، درخواست انجام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و تصویب قانون احزاب و اتحادیه‌ها بر طبق مفاد قانون اساسی. در نتیجه تشدید وخامت وضع اقتصادی تشنج در سراسر کشور همچنان ادامه یافت، مبارزه اعتصابی کارگران، دانشجویان و تظاهرات کارمندان دولت ادامه می‌گرفت. همانطور که حزب دموکراتیک خلق افغانستان ضمن انتشارات خود، در جریان تظاهرات و میتینگ‌ها و از پشت‌تربییون مجلس شورایی توضیح داده بود، رژیم سلطنتی هرگز نمیتوانست و نمی‌خواست خواست‌های مردم را برآورد و ناگزیر در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳ سرنگون گردید و نظام جمهوری برقرار شد.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان طی اعلامیه‌ای پشتیبانی خود را از نظام جمهوری اعلام داشت و چنین گفت: "کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان با تأیید و پشتیبانی از نظام جمهوری در کشور، این پیروزی ملی را به همه اعضا، حزب، جوانان خلقی، دوستان و علاقمندان و همه خلقهای وطن‌محبوب ما افغانستان از ته دل تبریک گفته، آرزو مندست که حزب در این مرحله تاریخی در راه تأمین هدف استراتژیک خود به موفقیت‌های بازم بیشتر و بزرگ‌تر نائل آید."

در واقع سقوط رژیم اگرچه با سرکردگی سردار داود خان ولی با شرکت قشروسیعی از افسران وطن پرست و ترقیخواه انجام گرفته بود. هنگامیکه محمد داود بیانیه‌ای خطاب به مردم افغانستان منتشر کرد کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان اعلام داشت: "از نظر حزب ما محتوی این بیانیه در حالی بر اساس منافع خلق تحقق یافته میتواند که برای تطبیق آن یک جبهه وسیع دموکراتیک ملی اصولی به اشتراک تمام احزاب و نیروهای پیشرو، دموکراتیک و ملی تشکیل یابند. کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان آمادگی خود را برای شرکت در همچو جبهه متحد و اصولی اعلام میدارد."

ولی محمد داود تشکیل چنین جبهه‌ای را در نظر نداشت، هیچ حزب و جمعیتی را بر سمیت نمی‌شناخت و باین پیشنهاد حزب دموکراتیک خلق واقعی ننهاده. با این وجود هر وقت از جانب نیروها ارتجاعی علیه جمهوری اقدامی بعمل می‌آمد حزب دموکراتیک خلق بدفاع از جمهوری برمیخاست اما محمد داود که به کمک عناصر ترقیخواه بر سر کار آمده بود بزودی شورائی را که تشکیل یافته بود، تعطیل کرد و وزرا و افسران ترقیخواه را از کار برکنار ساخت و بجای آنها عناصر محافظه کار و هم طبقه خود را بکارگمارد، از انجام وعده‌های خود سرباز زد و بطوریکه روزنامه "انیس" منتشره کابل نوشته است: "وعده‌های میان‌خالی اومدنی با احساسات و افکار مردم افغانستان بازی کرد. اما همینکه کارش به استقرار رسید دیگر نه وعده‌ای بود و نه شرم از یاد آن وعده‌ها، نه از آن مردم دوستی اثری بود و نه از وطن پرستی نشانه‌ای."

روزنامه "لوموند" در ۱۳ ماه مه ۱۹۷۸ از قول خبرنگار ویژه خود مینویسد: "در ماههای اخیر در کابل بر کمّی پوشیده نبود که داود وعده‌های خود را بجا نیاورد و رژیمش پوسیده است. در محافل آگاه‌ها از "ضرورت نزدیک آینده" سخن میگفتند، اما چنین می‌پنداشتند که تغییر زمانه در یکبار دیگر در رون طبقه حاکمه انجام خواهد گرفت". همین روزنامه مینویسد: "رشوه خواری و فساد همچنان ادامه داشت. داود این وضع را امید و ولی بجای آنکه برای تغییر و سالم کردن وضع دموکراتیزه کردن زندگی اجتماعی نتیجه‌گیری و اقدام نماید، بر همان اشراف پوسیده تکیه کرد تا کشور را با اصطلاح "در دست داشته باشد". شرکت عده‌ای از جوانان مترقی در دولت تغییر یاری پدید نیارود، ماهیت دولت همان که بود بر جا ماند. یعنی خاندان سلطنتی با ضافه چنبد سرمایه در بزرگ زمانه امورا در دست داشتند. اشراف از طایفه وسیع خاندان سلطنتی بودند. اعضا آن اکثر ارباب رلیسه "فرانکوافان" کابل تحصیل کرده بودند. . . . ننگ آنها بیشتر به کشورهای اروپا دخته بود تا به فلاتهای افغانستان. زندگی پرتجمل آنها با وضع رقت بار اکثریت مرد هواستمار بیرحمانه آنان ارتباط ناگسستگی داشت. کلیه مقامات عالیله دولتی را آنها اشغال کرده بودند. طبقه اشراف به طبقه پوسیده جدا از مردم تبدیل شده بود. . . . از آزاد ییهای بنیادی اثری نبود احزاب سیاسی متنوع بودند. . . . داود در ۱۹۷۷ قانون اساسی جدیدی به تصویب روسای قبائل و "رجال" رساند که خودش منصوب کرده بود، بموجب آن خود را رئیس جمهور اعلام کرد و انتخابات رابه اکتبر ۱۹۷۷ موکول نمود. خبرنگار "لوموند" میافزاید: "با این شرایط بهیچوجه شگفت‌آور نیست که اعضا الیگارشی حاکم نخستین مشمولان تصفیه شده باشند."

نقش ارتش در انقلاب ۷ شور

حزب دموکراتیک خلق افغانستان از بد و تاسیس خود رسماً اعلام کرد که طرفدار اصول مبارزات سیاسی مسالمت‌آمیز است. در شماره ششم روزنامه "خلق" در مصاحبه‌ای که تحت عنوان "خلق از خود دفاع میکند" انجام گرفته است، چنین میخوانیم: "ما بنا بر تجربه تاریخی و منابع علمی و مساعدت شرایط ملی و بین‌المللی جدا طرفدار اصول مبارزات سیاسی مسالمت‌آمیز، کاملاً قانونی، علمنی و پارلمانی هستیم که بصورت کلی منطق آن در "مرام" و دیگر مضامین جریده خلق توضیح گردیده است. . . . تغییر در تناسب قوای بین‌المللی به نفع صلح، دموکراسی، استقلال ملی و ترقی و ضعف روز افزون نیروهای ارتجاعی بین‌المللی و ملی، به ممالک کم‌رشد همچو افغانستان و بخصوص شرایط مساعد ملی ما، امکاناتی را بوجود آورده است که از طریق مبارزه مسالمت‌آمیز و اصل "انتقال مسالمت‌آمیز" میتوان مردم کشور را از تحت ستم، فقر و عقب ماندگی نجات داد و بجانب هدف غائی به پیش برد. تجربه ملی مبین این حقیقت است که شرایط سیاسی و جغرافیایی افغانستان محبوب در اوضاع احوال کنونی بصورت قطع حکمینماید که هم دولت و هم جریانات تفریق‌خواه دموکراتیک و ملی از عمل تشدد آمیز اجتناب کنند تا زمینه مساعد برای پیشرفت مملکت مهیا گردیده باشد. هر وطن پرست افغان که عشق بوطن، ملت و افغانستان محبوب داشته باشد با اعمال ما جرجوانانه و انقلاب‌بگری، آتارشی‌گری و اخلاخل اوضاع دست نخواهد زد. اما در پاسخ این سؤال که اگر حکومت یا بعضی اشخاص و محافل مفتن به توطئه‌ای یا عمل تشدد آمیزی دست بزنند تکلیف چه خواهد بود؟ سخنگوی حزب دموکراتیک خلق پاسخ میدهد هر کس و هر قدرتی که دست به توطئه تشدد آمیز، خلاف قانون بزند ارتجاع را علیه تنور تشویق کند، دین مبین اسلام را وسیله اغراض شوم سیاسی خود سازد و دین وسیله مردم شریف افغانستان را بفریبد و علیه منورین مترقی، وطن پرست و با ایمان برانگیزاند، بصورت قطع عامل استعمار و دشمن استقلال ملی مملکت و ضد قانون اساسی خواهد بود. اطمینان

هند

مید هیم که ملت افغانستان و جوانان منور کشور تمام د سائنس استعماری و عمال خارجی راد رک خوا کرد و باراده قانونی خود چنین اشخاص و محافلی را افشاء و " قانون " آنها را بجزای اعمال خلاف " قانون " شان خواهد رسانید . "

چنانکه هی بنیم حزب د موکراتیک خلق افغانستان از بد و تاسیس طرفدارج دی راه رشد نه مسالمت آمیز انقلاب بوده است و در وران فعالیت خود نیز همواره کوشش کرده است از اعمال ماجراجویا جلوگیری نماید . اما در عین حال ، همانطور که نور محمد تره کی رئیس شورای انقلابی طی مصاحبه خود با مخابرات اطلاعات متذکر گردیده است جلب حمایت هر چه وسیعتر افراد نیروهای مسلح افغانستان یکی از مهمترین برنامه های حزب را تشکیل داده است ، زیرا هیچ نیروی انقلابی نمیتواند فقط به محسن نیت خود متکی باشد و سو " نیت د شمنان خلق را نجهند و اگر آماده نباشد که در موقع لزوم اعمال قهر مسلحانه ارتجاع را با اعمال قهر مسلحانه پاسخ گوید در انتظار کامیابی نباید باشد .

حزب د موکراتیک خلق افغانستان وضع نیروهای مسلح رژیمهای گذشته افغانستان را مورد تحلیل قرار داده و نوشته است : " نیروهای مسلح دولت افغانستان در تاریخ جامعه طبقاتی کشور پیوسته ابزار استمگری و استثمار حبان و مسائل تولید بوده و هنوز نقش کوبنده خود را بر ضد جنبش د موکراتیک و آزاد بیخش خلق افغانستان ایفاء میکند . با وجود این باید در نظر داشت ارتش افغانستان اساساً زسه بخش تشکیل یافته است : ۱ - افراد (نفرات) ، ۲ - ماد و نسان (درجه داران) ، ۳ - آمران (فرماندهان) .

۱ - پر شمارترین بخش ارتش را نفرات تشکیل میدهند . دهقانان بی زمین و کم زمین ، خرد مالکان ، پیشه وران دهات ، خرده بورژوازی شهری و بطور کلی زحمتکشان افغانستان مکلند در این بخش زیر پرچم خدمت کنند . با توجه به ترکیب نفرات ارتش بجزا تمیتوان گفت که صفوف ارتش افغانستان نیروی عمدتاً بالقوه انقلاب د موکراتیک ملی و حتی متحد قابل اعتماد پرولتاریای بیدار در انقلاب نیرومند سوسیالیستی کشور بشمار می آیند . افسران انقلابی ، گروهها و سازمانهای د موکراتیک و انقلابی باید به بیداری سیاسی و تجدید تربیت انقلابی نفرات ارتش توجه فراوان میدول دارند .

۲ - درجه داران ارتش افغانستان نیز با ستثنای آنهائیکه نوجوشمی های طبقات و محافل حاکمه افغانستان میباشد موقعیت طبقاتی مساعدی دارند ، در بدنه ارتش بطور کلی فرزندان دهقانان فقیر ، خرد مالکان و پیشه وران دهات ، فرزندان خرده بورژوازی شهری و ماموران پائین رتبه دولت خدمت میکنند . این بخش ارتش که بد رجاستم تفاوت در داخل و خارج از اشکال استثمار و استمگری مالکان فئودال ، بورژوازی کمرادور ، بوروکراسی استبداد سلطنتی و ارتجاع و امپریالیسم و انضباط و اطاعت کور کورانه رنج میکشند میتوانند و باید در انقلاب ملی و د موکراتیک شرکت نمایند .

۳ - فرماندهان ، امرای ارتش افغانستان بطور کلی موقعیت طبقاتی نامساعدی دارند . قشر فئودالی فرماندهی نیروهای مسلح همواره بمثابة اکت اجرای مقاصد پلید سلاطین خون آشام خاندان محمد زائی بمنفع نظامات فرتوت فئودالی و پزبان انقلاب ملی و د موکراتیک اعمال خانانسه انجام داده اند و میدهند . اما قشریائینی امراء که از طبقات محروم و زحمتکش برخاسته اند و از طبقه انقلابی خود جدا شده با دشمنان تاریخی مردم افغانستان و مقدم بر همه با اشرافیت فئودالی و خاندان محمد زائی پیوند یافته اند ، در اوج جنبش آزاد بیخش میتوانند و باید توسط نیروهای انقلابی کشور بسود جنبش انقلابی مورد استفاده قرار گیرند .

کارهای ثابت قدم افسران ارتش بطور عموم منسوب به طبقات و اقدار زحمتکش کشورند و اکثریت آنان میهن پرست ، دارای غرور ملی و خواهان د موکراسی ، ترقی اجتماعی و استقلال ملی ، انقلاب اجتماعی در کشورند . بدین سبب تصادفی نیست که در کودتای ضد نظام سلطنتی ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳

بیش از ۹۲ درصد افسران پائین رتبه منسوب به طبقات زحمتکش وصاحب اندیشه های دموکراتیک و مترقی، شرکت جستند، و بدست داود خان بزوی ازمرکزفرماندهی برکنارویواحد های دوردست تبعید گردیدند و بجای آنها دشمنان خلق اززدانها بیرون کشیده شدند و دراس قدرت قرار گرفتند.

بدین ترتیب در میان افسران، درجه داران و نغرات ارتش افغانستان کسانیکه درصوف حزب دموکراتیک خلق افغانستان پرورش یافته بودند، کم نبودند.

این حقیقت را نورمحمد ترهکی درکنفرانس مطبوعاتی ۱۷ اردیبهشت توضیح داد و گفت:

"حزب ما نظاً میان ترقیخواه رابرای مبارزه درراه رهائی خلق ازبوغ ستم هیئت حاکمه اشرافی کشور بسیج کرده بود. در دوران اخیر ما قل حاکمه سرکوب حزب دموکراتیک خلق را تدارک می دیدند. فعالین حزب را مورد پیگرد و فشار قرار دادند. بسیاری از رهبران حزب را زندانی کردند. حزب را خطرناک و تهدیدی میگرد. در این هنگام رهبری حزب به همزمان خود در ارتش افغانستان رجوع کرد و آنها را فراخواند تا مبارزه مسلحانه برخیزند."

بدینسان سحرگاه هفتم اردیبهشت تانکها راه کابل را پیش گرفتند. به سردار داود اتمام حجت داده شد. امتناع او از ترک پست خود بزد و خورد کشید و نبرد انقلابی آغاز شد. در کمتر از ۲۴ ساعت رژیم مستبد محمد داود درهم شکست و قیام هفتم شور، که آغاز انقلاب ملی و دموکراتیک بود، پیر و زگرید.

نخستین گامهای راه انقلاب

اینکه در برابر حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان وظائف مهمی قرار دارد: مقابله انقلابی باتوطئه های رنگارنگ ارتجاع داخلی و خارجی، مبارزه دشوار و پرافتخار برای آینده تابناک خلق افغانستان. نخستین گامهای راه انجام این وظائف برداشته میشود. حکومت انقلابی با شور و انرژی به کار آغاز کرده است. وزیران شبانه روز کار میکنند. نورمحمد ترهکی رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان در برابر نمایندگان خلق که از بخشهای مختلف کشور رکابل گرد آمده بودند اظهار داشت: هدف انقلاب هفتم ثور این بود که هیئت حاکمه استعمارگرو مرتجع را براندازد، قدرت دولتی را به نمایندگان دهقانان کارگران، پیشه وران و همه مردم زحمتکش منتقل سازد. دوران که میان خلقهای مختلف بدشمنی دامن میزدند تا قدرت را در دست استعمارگران نگهدارند، سپری شده است. حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان علیه هرگونه مظهر تبعیض، اعمال فشار و ستمگری اقدام برای ارتقاء سطح زندگی خلق مبارزه خواهد کرد. افغانستان با کشورهای که بدون قید و شرط به رشد آن یاری برسانند روابط خود را گسترش خواهد داد. نورمحمد ترهکی نمایندگان خلق را درقبال توطئه های دشمنان داخل و خارج کشور به هشیاری فراخواند.

برای آنکه اصلاحات ارضی دموکراتیک با شرکت فعال دهقانان زحمتکش انجام گیرد، کار دامنه دار و روشنگری ضرورت دارد. بدین منظور همه روستاهای افغانستان فعالان نوسازی انقلابی اعزام میشوند. کمیته های روستائی تشکیل می یابد. برای حفظ هیئت دولت جوان در برابر تجاوز خارجی و اخلاگران داخلی، کمیسیون ویژه ای ایجاد گردیده است. کمیسیون دیگری بنام کمیسیون قضائی اقداماتی را که بمنظور تامین حقوق دموکراتیک خلق بعمل می آید، کنترل میکند. تصویب نامه ای توزیع عادلانه خواربار میان کارگران، کارمندان و نظاً میان رانتنظیم مینماید. برای زحمتکشان کم درآمد کم هزینه اضافه دستمزد منظور گردیده است. از خاگردولت با تخفیف

قیمت مردم سیمان و مصالح ساختمانی فروخته میشود. برای مبارزه با بیسوادی مدارس شبانه تاسیس می یابد. نخستین اتحادیه کارگری را کارگران نساجی حومه کابل تشکیل دادند. در میتیگی که بمناسبت این رویداد مهم برگزار شد محمد دانش وزیر صنایع و معادن سخنرانی کرد و گفت: "تأمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک زحمتکشان یکی از اهداف بنیادی ی ثوراست. ما اطمینان داریم که کارکنان موسسات دیگر نیز با الهام از سرمشق کارگران کارخانه نساجی به تشکیل اتحادیه های خود خواهند پرداخت."

اتحاد شوروی نخستین دولتی است که برای گسترش دامنه همکاریهای اقتصادی و فنی با حکومت جوان افغانستان وارد مذاکره شده است. قرار است بزودی ساختمان یک مجتمع تغلیظ و ذوب مس در یکی از غنی ترین معادن مس افغانستان آغاز شود، قدرت نیروگاه برق مزار شریف افزایش یابد، برای گسترش کشف معادن نفت، گاز و کانیهای دیگر ماشین آلات و افزار لازم از طرف اتحاد شوروی به افغانستان داده شود، میزان خرید کالاها از اتحاد شوروی افزایش یابد.

انقلاب ملی و دموکراتیک خلق افغانستان که اینک بر رهبری کمیته مرکزی حزب پرافتخار دموکراتیک خلق افغانستان به پیروزی رسیده است بی تردید در خشانترین صفحه تاریخ کشور افغانستان را میگذشاید و آینده پراز موفقیت در راه بهروزی، آزادی و ترقی خلق افغانستان را نوید میدهد.

تردیدی نمیتوان داشت که خلق برادرافغانستان تحت رهبری حزب پرافتخار خود، زیر درفش شکست ناپذیر وحدت و با بهره گیری از پشتیبانی نیروهای صلحدست و ترقیخواه جهان، در مبارزه علیه ارتجاع و فتنهگران داخلی، علیه امپریالیسم و توطئهگران خارجی پیروز خواهد شد و خواهد توانست رشد اقتصادی کشور را تسریع کند و موجبات ترقی سطح زندگی و رفاه مردم زحمتکش و افراهم سازد.

۱۲ خرداد ۱۳۵۷



_____ دست در دست

_____ زنجیر استبداد

_____ محمد رضای جلاد را

_____ بگسلیم!

هفتاد و دو سال از عمر مشروطیت میگذرد

هفتاد و دو سال از عمر مشروطیت ایران میگذرد. اگر بخواهیم عمراً حقیقتاً بدوران زندگی و اثر بخشی آن اطلاق کنیم باید بگوئیم که عمر مشروطیت ایران بسیار کوتاه بوده است: از سالهای دوران انقلاب (۱۹۰۶-۱۹۱۱) یعنی دوران نبرد درخشان و خونین مردم ایران علیه حکومت مطلقه شاهان قاجار و فتوایها و خانها و استعمارگران که بگذریم و سالهای جنگ جهانی اول را تا انقلاب کبیرا کتبر یعنی دوران اشغال ایران از طرف قوای نظامی خارجی، پشت سر بگذاریم و درباره جنبش نوخاسته انقلابی بویژه در شمال کشور چیزی ننویسیم به بیست سال تعطیل مشروطیتی میرسیم که "کلا و جزفاً" تعطیل بردار نیست، بجای مشروطیت دیکتاتوری رضاشاه راسی بینیم که چون بختکی برسینه مردم افتاد و نوسفهارا در قفس سینه ها حبس کرده است. امیرالایم انگلیس را مشاهده میکنیم که رژیم دیکتاتوری را در ایران مستقر کرد و بوسیله دویا بگاه مهم اقتصادی وصالی یعنی شرکت غاصب نفت جنوب و "بانک شاهی" بخارتگری و اعمال نفوذ خود سرگرم است. از لحاظ سیاسی و نظامی نیز سیاست ضد شوروی رضاشاه و شرکت در پیمان "سعدآباد" خاطر امپراطوری را از جانب ایران آسوده داشته است.

هنگام جنگ جهانی دوم با ورود ارتش های متفقین از جمله ارتش شوروی، حکومت دیکتاتوری با فرار رضاشاه متزلزل میشود، بار دیگر نامشروطه و قانون اساسی بحیان میآید و دورانی بس کوتاه نیروهای ملی و دموکراتیک در شرایطی دیگر، شرایطی که از یکسوم مروط به تحولات و تفسیرات جامعاً ایران در طول زمان و از سوی دیگر تحولاتی است که در اوضاع بین المللی بویژه پس از انقلاب کبیرا کتبر و پیدایش اولین کشور سوسیالیستی جهان بجای روسیه تزاری در همسایگی ایران پدید آمده، وارد میدان میشوند. ساختار نیروها، خواستههای آنها، تجربیاتی که از گذشته بدست آمده آنها را از نیروهای زمان انقلاب مشروطیت عمیقاً متمایز میکند. این با رجنش، یک جنبش صرفاً بورژوازی نیست بلکه جنبشی است فراگیر که طبقه جوان کارگرو هقانان کثیرالعدد را در بر میگیرد و رهبری آن در دست مالکان لبرال و بورژوازی عمدتاً تجاری نیست. بورژوازی ملی که رشد قابل توجهی کرده، خرده بورژوازی که بخشی از آن بدنبال بورژوازی ملی میرود و بخش دیگر آن بسازمانهای توده ای زیر رهبری حزب طبقه کارگر یعنی حزب توده ایران می پیوندد با آرایش ویژه خود در جنبش شرکت میکند. خلقهای آزربایجان و کردستان برای رهائی از استمطلی، تأمین حقوق خود در میهن خویش ایران و شرکت در جنبش عمومی مردم ایران برای مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع و استبداد، بپامیخیزند و هنگامه نبرد انقلابی بالا میگردد. در این نبرد با رژیم دربار، یعنی سنگراتجاع و در راس آن شاه مرکز سیمه ها و توطئه های ضد خلقی است. اما نیرومندی جنبش مانع از آن است که این توطئه ها بپهنهای پلید خود برسند. با پایان جنگ جهانی دوم، نبود جنبه فواحد انزیروهای ملی

ود موکراتیک ، ورو دامیرالیسم هارود رنده امریکا بصحنه سیاسی ایران ، کففتاسب نیروها بسبود ارتجاع امیرالیسم ود بارکه خود را برای سرکوب جنبش انقلابی آماده میکردند ، تغییر میکنند ، آنها حمله خود را ابتدا بمآذ رهاچان و کردستان آغاز میکنند و سپس بسرکوب سازمانهای حزب توده ایران در شهرستانها و سازمانهای موکراتیک میپردازند . در بهمن ماه ۱۳۲۷ بمبها نه سوء قصد ناموفقی در دانشگاه ، کودتای که بهرحال انجام میگرفت ، انجام میدهند و با اعلام حکومت نظامی حزب توده ایران را غیرقانونی اعلام کرده و رهبران و فعالان حزب و شورای متحد مرکزی را تحت تعقیب قرار میدهند . برای تحکیم موقعیت وسط اختیارات شاه و سلب حقوق مردم به تشکیل موسساتی دستوری دست میزنند ، اصل ۴۸ قانون اساسی را چنان تغییر میدهند که شاه بتواند بد لخواه خود مجلسین را ، هر وقت بخواهد ، منحل کند ، مجلس سنارا که از آغاز مشروطیت تا آن زمان اصلا تاسیس نشده و تشکیل آن موکول بمصوب نظامنامه ای از طرف مجلس شورابود و شوراهم به چنین امری اقدام کرده و عملا مذوف بود ، تشکیل میدهند و سنگری در مقابل مجلس شورابوجود میآورند که نوکران شاه و بسیاری از اعمال امیرالیسم در آن جای میگیرند . یکی از هدف های این اقدامات تحکیم قرارداد نفت با امیرالیسم انگلستان است که پایه های آن در نتیجه مبارزات سال های ۲۰-۲۷ سست شده و بعلاوه امیرالیسم امریکا هم خواستار آن است که بنحوی در رفتار تگری صنایع نفت جنوب سهیم شود و انگلستان میخواهد پیشدستی کرده موضع خود را در مسئله نفت مستحکم کند . اما جنبش موکراتیک در این سالها آنقدر عمیق و گسترده شده است که ضربت کودتای بهمن بیست و هفت را از سر میگذرانند . حزب توده ایران بزودی صفوف خود را در رخفای آراید و رهبران بورژوازی ملی و بخشی از خرده بورژوازی که از این ضربتد راما ن مانده اند جببهملی را بوجود میآورند و با دیگر مبارزه علیه امیرالیسم و ارتجاع بویژه علیه کمپانی غاصب نفت جنوب اوج میگیرد . این کارزار که تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در مدتی نزدیک چهار سال طول میکشد و در جریان آن صنایع نفت ملی میشود ، دکتر مصدق بنحسبت وزیر میرسد ، سناراعلا منحل و قوانین ارتجاعی مجلس را پس از بهمن ۲۷ با گرفتن اختیارات بزور مردم از مجلس ، لغو میکنند ، یکی از صفحات درخشان مبارزات مردم ایران علیه امیرالیسم و ارتجاع و استبداد است . در این مبارزات با زهم شاهود رپارش اساسی ترین سنگسرها دشمنان مردم هستند . دربار ، این لانه توطئه و فساد در این حوادث چنان مفتضح و رسوا میشود که حتی حزب بورژوازی و میانه رو (ایران) هم شمار لیز و مبرقراری رژیم جمهوری را اعلام میکند .

کودتای ۲۸ مرداد باین دوران کوتاه که نیروهای ملی توانستند به پشتیبانی مردم از برای آزاد یهای مصرح در قانون اساسی بهره برداری کنند پایان داد . از آن پس تا کنون یعنی مدت ۲۵ سال از مشروطیت همان سلطنت باقی مانده است و بر فصول " حقوق ملت " و " قوای مملکت " ، یعنی از اصل هشتم متمم قانون اساسی تا اصل بیستونهم که بیشتر دست آورد های انقلاب ناتمام مشروطیت در آنها مندرج است با دست برد های تازه محمد رضا شاه بقانون اساسی و بازورسریزه و ساواک خط بطلان کشیده شد و بصورتی درآمده که باید بین آن و نظام شاهنشاهی یعنی حکومت خود سری و خود کامگی علامت مساوی گذاشت . در واقع اصول سه گانه " حزب رستخیز " اصول دو گانه ایست که دو اصل اول آن با هم یکی است . قانون اساسی در قاموس شاهورستخیز یانش همان اصل شاهنشاهی است . انصافا باید گفت شاه از این " اصل " بسبود خود ، خانواده و اطرافینانش و امپراطور یالیست هابحد اعلی استفاده کرده است . شوخی نیست ، خیانت و جنایتکاری و پول خرج کردن هم عرضه و استعداد لازم دارد ! بیست و هفتاد میلیار د لار در آمد نفت را در سالهای اخیر همه کسی نمیتوانست باین آسانی دور بریزد و از جمله خروارها آهن و پولاد و مواد منفجره که تنها خا صیت آنها آدامشکی و ویرانی است روی هم انبار نماید و ده ها هزار " کارشناس " نظامی امریکائی برای نگهداری

آنها و یاد دادن طرز استفاده از آنها برای سرکوب مردم و فرمانروایی بارتش ایران با پرداخت حقوق های گزاف و باورنکردنی "استخدام" کند!

جمع بندی کنیم: از این هفتاد و دو سال تاریخ مشروطیت را ۴۵ سال حکومت مطلقه و استبداد پدرویسرپهلوی اشغال میکند، شش سال هم دوران خود انقلاب است و ۲۱ سال دیگر راهم باستانی دوران کوتاه حکومت دکتر مصدق، چه در دوران جنگ جهانی اول که کشور اشغال بود و چه در دوران حکومت هائی مانند وثوق الدوله، صدر مساعد و حکیمی و منصوری را و نظایر آنها و مجامع لسی را که بوجود میآوردند نمیتوان بحساب عمر مشروطیت گذارد که در آن میبایستی قوای مملکت ناشی از ملت باشد. در این ۲۱ سال هرگاه جنبش نیروهای انقلابی و موکرات گسترش یافته و قدرتمند شده و توانسته است برای مدتی کوتاه ارتجاع و در رأس آنها شاه و دربار را براندازد و زمین را و اداری عقب نشینی کند. قانون کار را بقبولاند، آزادی مطبوعات و بیان و اجتماعات را در حد معینی بدولت های ارتجاعی تحویل کند، قانون ملی شدن صنایع نفت را از مجلس ارتجاعی بگذراند و شاه را مجبور بامضاء آن کند، در مجالس عده ای از عناصر موکرات را وارد کند، دکتر مصدق را بنخست وزیر برساند، فرماندهی کل قوا را از شاه بگیرد و او را، شاه را مجبور بفرار کند و... اما بزودی امپریالیسم و ارتجاع با استفاده از نقاط ضعف و تفرقه نیروهای ملی و موکراتیک جنبش را سرکوب میکنند، سنگر های از دست رفته را باز میستانند و مستحکیم آنها میبرد ازند. از یک سو ارتش را که شاه فرمانده آن است امریکائی زد میکنند، گسترش میدهند و مجهز میکنند و از سوی دیگر زمانی شیطانی بنام ساواک به وجود میآوردند که ستم از کرده مردم بکشند و همه اینها برای حفظ "سلطنت مشروطه" یعنی سلطنتی که حافظ منافع غارتگران امپریالیستی و همقطاران ایرانی نمای آنهاست.

خلاصه آنکه عمر مشروطیت با قانون اساسی در همان شکل اولیه حتی بشماره انگشتان دست هم نمیرسد تا چه رسد به ۷۲ سال. مسلم است که اسامی مانند سالهای پیش مجلسین و "حزب رستاخیز" جشن هفتاد و دو سالگی مشروطیت را برپا خواهند کرد. اما مشروطیت در نظر آنها آنچنان رژیعی است که سلطنت محمد رضا شاه را مطلق و ابدی کرده است!

نظری بانقلاب مشروطیت

هدف ما در اینجا نوشتن تاریخ نیست. درباره انقلاب مشروطیت نوشته ها بسیار است. ما فقط بخطوط کلی و مشخصات اصلی این انقلاب و نتایج حاصل از آن اکتفا کرده و کوشش میکنیم ببینیم آیا جنبش انقلابی کنونی مردم ایران پس از ۷۲ سال خواستار اجرای قانون اساسی بهمان شکل اولی و رژیم مشروطه است یا آنکه قانون اساسی تازه و رژیم دیگری که متناسب با اوضاع و احوال اجتماعی فعلی ایران و وضع جهان و پیاسخگوی خواستهای اکثریت مردم باشد، میطلبد.

جنبش انقلابی مشروطیت جنبشی است که علیه رژیم استبدادی و مطلقه شاهان قاجار که از یکسو مظهر نفوذ الیسم و از سوی دیگر آلتیلا اراده ای در دست استعمارگران انگلیس و روسیه متزاری برای تسلط سیاسی و اقتصادی آنها بر ایران بود، پدید آمد. در این انقلاب کمیه، پیشه وران، تجار کوچک و توده های ناراضی شهری در زیر رهبری بورژوازی عده (تجاری)، عده ای از روحانیان بزرگ و نفوذ الهای لیبرال شرکت کردند. این جنبش توانست در پنجم اوت سال ۱۹۰۶، چهاردهم ذی قعد الحرام ۱۳۲۴ (۱۴ مرداد) قانون اساسی را به مظفرالدین شاه و دربار او بقبولاند.

تصویب قانون اساسی از یکسوفزیت سختی بقدرت مطلقه دربار وارد کرد و از سوی دیگر موجب شد که جنبش انقلابی در بین توده های مردم گسترش یابد، خواستهای موکراتیک آنها در سطح بالاتری مطرح گردد، جنبش شکل گیرد، انجمن ها بعنوان محل تجمع توده ها پدید آیند و جرائد و نشریات

مترقی باگا کردن مردم بپردازند و با ترحم یکا در بار که کوشش داشت جنبش را سرکوب کند مقابلسه نمایند و آنها را درهم شکنند و سرانجام متمم قانون اساسی را که حد زیادی مظهر تمایلات دموکراتیک توده های شهری شرکت کننده در انقلاب در آن دوران بود، بد بار محمد علی شاه بقبولانند. جنبش انقلابی میرفت که از چارچوب تنگ تمایلات بورژوازی بویژه آن قسمت از بورژوازی که مالکیت ارضی وابسته بود، خارج شود و خصمیت واقعا دموکراتیک بخود بگیرد، توده های زحمتکش شهری و خردده بورژوازی سازمان یابند، در رهبری انقلاب شرکت کنند و نیروی عظیم دخیره انقلاب یعنی دهقانان را که تا این زمان اصلا بحساب نیامده بودند بحرکت درآورد. در این مرحله است که بورژوازی عمده، مالکان لیبیرال و پارهای از روحانیان که با تصویب قانون اساسی متمم آن کار انقلاب را پایان یافته میدانستند از خود گرایشی سازشکارانه نشان میدهند و از پیشرفت و تعمیق جنبش انقلابی بینناک میشوند. توافق روسیه تزاری و انگلستان بر سر تقسیم ایران موقعیت در بار و ارتجاع عقود الهی را بهبود میبخشد و کودتای ضد انقلابی ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ بدوران مشروطیت صغیر یا پایان میدهد ولی جنبش انقلابی با قیام تبریز و روش و خشنهای شمالی کشور اوج میگردد و سراسر کشور بجنبش میآید. در این مرحله از انقلاب استعمارگران مستقیما دخالت کرده، قوای نظامی خود را از شمال و جنوب وارد ایران میکنند و کار انقلاب مشروطیت را فرامحمد علی شاه، بقای سلطنت و احیای مشروطیت دچهرید صرهربری سپهدار رشتی (فتودال بزرگ) و خانهای بختیاری و سرکوب توده های اصیل دموکراتیک پایان می یابد.

قانون اساسی و متمم آن

قانون اساسی و متمم آن که دست آورد اولین مرحله انقلاب مشروطیت است با توجه بساختار جامعه آن روزی، رهبری انقلاب، نفوذ و دخالت استعمارگران شامل موادی است که گرچه اختیارات شاه را بسیار محدود میکند (اصول ۴۹، ۴۴، ۴۵ متمم قانون اساسی) بسیاری از حقوق مدنی و انسانی و آزادیهای بورژوازی را ولو مفید بقیودی تصریح مینماید و اصل ۲۶ قوای مملکت راناشی از ملت میداند و آنها را بسمه قوه منفک و مستقل تقسیم میکند، با اینحال دارای نقاط ضعف زیادی است که در طول زمان همواره ارتجاع و شاه از آنها بسود خود بهره برداری کرده اند. یکی از نقاط ضعف مهم قانون اساسی بحساب نیآوردن بیش از هشتاد درصد از مردم ایران یعنی دهقانان بود که از هر طبقه مولایه دیگری از جامعه ایران بیشتر در رنج بودند، دیگری دادن فرماندهی کل قوا بشاه بود که امروز همجای خود باقی استو یکی از نقطه های گرهی کشمش شاه بود که مصدق بود. حقوق شروع و اعلان جنگ و عقد قرارداد صلح و موادی که بحملت عدم صراحت مورد سوء استفاده شاه قرار گرفته اند در این قانون وجود دارد. بطور خلاصه قانون اساسی بدون آنکه به پایگاه اقتصادی فتودالیم یعنی مالکیت بر زمین و روابط ارهاب - رعیتی دست بزنند، به بورژوازی امکان داد که تا حد معینی در حکومت شرکت کند و حکومت مشروطه سلطنتی فتودال - بورژوا بوجود آید. آنچه در این قانون اساسی نصیب بورژوازی متوسط، کسمیو پیشه و ران و توده های فقیر شهری که بار سنگین مبارزه را بدوش میکشیدند شد، همان مواد بیست که بنام " حقوق ملت ایران " از اصل هشتم تا اصل ۲۶ در متمم قانون اساسی قید شده و در تمام دوران مشروطیت از طرف (قوه مجریه) که شاه در رأس آن قرار دارد پایمال شده است: بفرمان محمد علی شاه قزاقها مجلس شورا را درهم کوبیدند، رضاشاه با داشتستن فرماندهی قزاق کودتای سوم اسفند را انجام داد. محمد رضاشاه همگردد مقام فرماندهی کل قوا بصرکوبی مردم پرداخت. کشتار بیرحمانه خلقهای آذربایجان و کردستان، کشتار ۱ خرداد، کشتار پارس از ۲۸ مرداد، کشتار مردم قوت تبریز و سایر کشتارها در سراسر ایران همه بدستور این فرماننده کل قوا انجام گرفت. موسسانهای بی دربی و صجاس دستوری که بقانون اساسی و متمم آن دستبرد

کلانی بسود شاه زند و قوانین ارتجاعی ای که محتوای آنها حذف آزادیهای بورژوازی مصرح در قانون اساسی و بالا بردن قدرت شاه بود، همه بزور سرنیزه ارتش و قوای زیر فرمان شاه بوجود آمد. ما بدین آنکه ارزش انقلاب مشروطیت را با وجود ناتمام ماندن شرایط تاریخی از نظر دین و دینداران، ناچار از بیان این حقیقت هستیم که در قانون اساسی و متمم آن و عنصر متضاد یکی سلطنت با حقوقش و دیگری مردم " ملت " با حقوقشان روبروی هم قرار گرفته و در برابرند. تاریخ ۲۲ ساله مشروطیت نبرد بین این دو عنصر متضاد است. عنصر مردم در طول زمان رشد یافته و تبدیل به نیروی با کیفیات بسیار عالی تر از دوران مشروطیت شده. شماره کارگران صنعتی که در آن دوران تقریباً وجود نداشت از مرز و میلیون نفر گذشته، دهقانان ایران از لحاظ کیفیت قابل مقایسه با دهقانان آن دوران نیستند، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی و روشنفکران ایران از نظر کمی و کیفی رشد و تکامل یافته و در مبارزات ملی و موکراتیک شرکت کرده و تجربه اندوخته اند. در مقابل، عنصر سلطنت بکمک امپریالیسم و ارتجاع یعنی بورژوازی بزرگ و وابسته و زمینداران بزرگ یکباره آب پاکی بر روی تمام حقوق مردم حتی آنچه در قانون اساسی و متمم آن وجود داشت ریخته اند و سلطنت را از دوران محمد علی شاه قاجار نیز مستبدانه تر کرده اند. با این وضع آیا میتوان گفت که جنبش انقلابی امروز مردم ایران خواهان احیای همان قانون اساسی و متمم آن و مشروطیتی است که قرار بود شاه در آن سلطنت کند نه حکومت؟ آیا تجربه تلخ ۲۲ سال کافی نیست که نیروهای ملی و موکراتیک را بین نتیجه برساند که در کشوری امپریالیسم زده مانند ایران نمیتوان سلطنت را تبدیل به مقامی منحصراتشرفیاتی کرد و حکومتی ملی و آزاد بخواه بر سر کار آورد؟ آیا محمد رضا شاه دیکتاتور را میتوان تابع اراده مردم کرد؟ آیا مقتضیات جهان امروز وضع بین المللی همان است که در دوران انقلاب مشروطیت بود؟ آیا بغرض آنکه این شاه بنحوی نابود شود، فرزند و دیارش تفسیر ما هیت میدهند؟ مگر همین محمد رضا شاه نبود که پس از رفتن پدرش نوشت که قصد دارد مشروطیت را احیا کند؟ مگر از این بچه گرگ کهدر شرایط آرزوی جنگال و دندانش را پنهان میداشت گرگی درنده تر و سفاک تر از پدرش بوجود نیامد؟ مگر در کشورهای که پس از جنگ جهانی دوم بساط سلطنت را در زور پدند چه اتفاقی افتاد؟ آنچه مسلم است نیروهای ملی و موکراتیک ایران جانیدار استقلال سیاسی و اقتصادی میهن و خواهان آزادی و موکراسی هستند و در مبارزه ای دشوار با حکومت استبدادی محمد رضا شاه که هم ضد ملی و هم ضد موکراتیک است، درگیرند.

قانون اساسی و متمم آن در حال حاضر همانطور که در بالا گفته شد بصورتی درآمده که شاه را صاحب اختیارات کامل و مسلط بر کلیه قوا کرده است. این نیروها چگونه میتوانند این اختیارات را از او سلب نمایند؟ با خواهش و تمنا یا با مبارزه پیگیر و قاطع، مبارزه ای که براتحاد همه نیروهای ملی متکی باشد و از تمام نقاط ضعف رژیم متضاد های درونی آن استفاده کند؟ جواب خواهش و تمناها را رژیم تاکنون با تشدید فشار و ترضیفات داده است. بنابراین راهی جز مبارزه بی امان برای سر انداختن استبداد وجود ندارد و بغرض آنکه چنین امکانی بوجود آید بچه دلیل باید در پارک پایگاه امپریالیسم و ارتجاع استولوا آنکه رومبا صفت خود را بموش مردگی بزند و انتهاز فرصت کند، برجای گذاشت؟ تجربه حکومت دکتر مصدق این حالت را بخوبی نشان داد. شاه از ترس مردم به بسیاری از اقدامات دکتر مصدق صحنه گذاشت ولی سرانجام با استفاده از اختیاراتی که برای خود تراشیده است فرمان عزل دکتر مصدق و نصب زاهدی را صادر کرد و زمینه کودتای تاراج را فراهم نمود. رضا شاه هم در آغاز کار که هنوز مستقر نشده بود همین نقش را بازی کرد و همینکه زیر پایش را تحکیم کرد بیست سال تمام بنام قانون اساسی دیکتاتوری کرد.

آنچه ما میتوانیم و باید بنام سایت جشن مشروطیت انجام دهیم تحلیل درستی از انقلا ب مشروطیت و نقش نیروهای شرکت کنند در آن و ویژه علل پیروزیهای اولیه (۱۹۰۶ تا ۱۹۰۷) و عوامل شکست جنبش، و تجربه ازبیردهای این دوران برای پیشبرد جنبش امروزی ایران است که برای ایجاد حکومتی ملی و آزاد بخواه مبارزه میکند.

شعر از سلیمان لایق

وزیر رادیو تلویزیون جمهوری دموکراتیک افغانستان

آتش دیدگان

آتشی کاندر نهاد ما فتاد
گرچه ما را سوخت، اما زنده باد
زنده باد این آتش و سودای ما
آتش پوینده در رگهای ما
گرچه ما را آتخو آنها سوخته است
عشق ها را در سها آموخته است.
رگ رگ ما شعله گیر آتش است
تار و پود ما اسیر آتش است
هر که از ما مشت خاکستر گرفت
شعله سوزنده را در بر گرفت.
سوختیم اما سر فریاد نیست
شکوه کار مرد آتش زاد نیست.
چیست آتش؟ عشق مردم داشتن
دل بزیر نیش کودم داشتن
دست در کام پلنگان بردن است
مشت ها از قهر توفان خوردن است
کاخ مردم استوار از پختگان
پخته باشد خاک آتش دیدگان

سیاست واپس نگر رژیم شاه

در اجلاس سنتو در لندن

روزهای ۱۹ و ۲۰ آوریل سال ۱۹۷۸ (۳۰ و ۳۱ فروردین ۱۳۵۷) بیست و پنجمین اجلاس نوبتی شورای وزیران امور خارجه کشورهای عضویمان نظامی سنتو - عالیترین ارگان ایمن بلوک تجاویز امپریالیستی - در لندن برگزار شد. در آن "سایروس ونس" از جانب ایالات متحده آمریکا، "دیویدا وگن" از جانب انگلستان، "گاند وزا وگچون" از جانب ترکیه، "آفاشاهی" از جانب پاکستان و "عباسعلی خلعتبری" از جانب ایران شرکت کردند. مذاکرات در پشت درهای بسته صورت گرفت. ولی از نطقهای مقدماتی علنی، از تفسیرهای روزنامه‌ها و اخبار خبرگزاری‌ها و از اعلامیه مشترکی که انتشار یافت، هم موضوع‌های مورد مذاکره و هم موضعگیریهای دولت‌های عضو اتحاد و دی که بتوان بتوضیح مختصر آنها پرداخت، فاش گردید. موضوعهای مورد مذاکره طیف وسیعی داشت. در فهرست آنها از جمله وضع در شاخ افریقا (مسئله جنگ سومالی و اتیوپی و مسئله جدایی طلبان اریتره)، وضع در جنوب افریقا (جنبش استقلال طلبانه در نامی بی - کشور جنوب غربی افریقا که تحت اشغال جمهوری افریقای جنوبی است، مسئله حمایت از حملات مسلحانه "اونیتا" و نیز افریقای جنوبی علیه آنگولا و غیره)، مسئله رودزیا، مسئله قبرس، مسئله خاور نزدیک (مناقشه اسرائیل و اعراب و مسئله فلسطین)، مسائل مربوط به روابط اردوگاه امپریالیستی و خانواده کشورهای سوسیالیستی یا مناسبات "غرب و شرق" گنجانده شده بود.

عباسعلی خلعتبری - دبیرکل اسبق سنتو و وزیر خارجه کنونی حکومت شاه، در این اجلاس از "خطرهای مستقیم و غیرمستقیم که صلح و امنیت ناحیه ما را تهدید مینماید" ابراز نگرانی کرد و بعنوان نظر رسمی دولت ایران لزوم بازگشت سنتورا به "هدفهای اولیه خود" و به "اصول اولیه خود" مطرح ساخت. این موضعگیری بایسته توضیح است. ما در این مقال پرده از زوی آن برخوایم گرفت.

طیف وسیع مذاکرات در این اجلاس وزیران سنتو جالب توجه است ولی شگفت‌انگیز نیست. شگفت‌انگیز نیست چون در گذشته نیز در اجلاسهای نوبتی سنتو مسائلی طرح و مورد بحث قرار گرفته که با هیچ مقیاسی در "منطقه" سنتونی گنجد، از جمله مسئله اوضاع در کشورهای سه‌گانه هند و چین (ویتنام، لاوس و کامبوج) بهنگام جنگهای تجاویز امپریالیسم امریکادراین کشورها. در واقع پیمان سنتو باین معنی "منطقه ای" نیست که فقط در منطقه جغرافیائی کشورهای سه‌گانه آسیائی عضوآن (ترکیه، ایران و پاکستان) عمل کند. علاوه بر حفظ "امنیت" بصرای

تاراجگری نواستعماری امپریالیسم و حفظ "ثبات" رژیمهای ارتجاعی منطقه و سرکوب جنبشهای مترقی در آن سنتومنونان یک پیمان نظامی - سیاسی امپریالیستی اساسا برای آن تشکیل شد که پیمان ناتورا در اروپا به پیمان سیتود رجنوب خاوری آسیا پیوند دهد تا ضمن ایجاد یک "کمر بند صحنی" نوینی بدو رکنشورهای سوسیالیستی و مقصد تدارک تجاوزیر آنها، استقرار سلطه نظامی - سیاسی - اقتصادی امپریالیسم امریکا (و شریک کوچک انگلیسی او) بر "جهان آزاد" در پهنه سه قاره اروپا، افریقا و آسیا ممکن گردد. از اینرو گرچه پس از شکست مفتضح تجاوزات مسلح و بربرمنشا امپریالیسم امریکا در هند و چین، پیمان سیتود رجنوب خاوری آسیا از هم پاشید و الی راست سنتو شکست و برای دومین بار اسم آن بی معاشد (۱)، ولی رسالت آن بعنوان زانده ناتو و آلت اجرای سیاست امپریالیسم به سردمداری امپریالیسم امریکا باقی ماند. به همین دلیل است که در اجلاس وزیران آن هر مسئله ای که از دیدگاه منافع سیطره جویانه و نواستعماری امپریالیسم لازم باشد مطرح و مورد مذاکره قرار میگردد.

در مذاکراتی که در این بیست و پنجمین اجلاس وزیران سنتو انجام گرفت، برخلاف دو دیگر اعضای آسیائی که نسبت باین مسئله نظر مستقلی مطرح ساختند، رژیم ایران در تمام مسائل در کنار سازندگان سنتو - امریکا و انگلیس قرار گرفت.

۱ - بلوک نظامی سنتو با کوشش انگلستان ابتدا بانام "پیمان بغداد" بر مبنای قراردادی بین ترکیه و عراق در فوریه ۱۹۵۵ (۲۰ اسفند ۱۳۳۳) پایه گذاری شد. در اوایل مارس همان سال (فروردین ۱۳۳۴) انگلستان خود بدان پیوست. در سپتامبر (شهریور) پاکستان بدان ملحق شد و در نوامبر (۱۹ مهر ۱۳۳۴) دولت علاء الحاق ایران کودتا زده را به پیمان بغداد اعلام داشت. این نحوه تشکیل بلوک بدلیل آن بود که کوششهای قبلی برای تشکیل یک پیمان دستجمعی که نظیر ناتو یکجابه امضاء تعدادی از کشورها (واقع در شمال افریقا و اورنزدیک و میانه) برسد پانگرفته بود. سنگ زیربنای "پیمان بغداد" بدینسان از همان ابتدای کار گذارده شد. به همین دلیل ایالات متحده امریکا که خود در پشت پرده سازنده اصلی پیمان بود ترجیح داد بعنوان "ناظر" پیمان را زیر کنترل خود بگیرد و از عضویت رسمی در آن خودداری کند تا دستش برای مانور شرکت یاعدم شرکت در حوادث ممکن الوقوع باز باشد.

در ۱۴ تموز (ژوئیه) ۱۹۵۸ در عراق انقلاب ضد امپریالیستی وضد رژیم دست نشانده ی سلطنتی به پیروزی رسید. در ۲۴ مارس ۱۹۵۹ جمهوری عراق رسماً از پیمان خارج شد. نام "پیمان بغداد" بی معاشد، آشکار شد که پیمان برخلاف رسالتش قادر به حفظ "ثبات" رژیمهای ارتجاعی عضو نیست. در این زمان است که ایالات متحده فرصت را غنیمت شمرد و از یکسو بعنوان حافظ "ثبات" رژیمهای ایران و پاکستان و ترکیه و از سوی دیگر بعنوان "پدر بزرگ" پیمان شکست برداشته بغداد با هر سه قرارداد های دو جانبه نظامی منعقد ساخت. نام پیمان بغداد نیز به سنتو (پیمان مرکزی)، بعنوان حلقه مرکزی بین ناتو در اروپا و سیتود رجنوب خاوری آسیا بدل شد. ولی این حلقه واسطه نیز در سامبر ۱۹۷۱ با جداشتن بنگلادش از پاکستان (که عضو سیتونیز بود) و با خروج پاکستان از سیتو شکست و نام "پیمان مرکزی" (سنتو) برای بار دوم بی معاشد.

پیمان سیتو متشکل از امریکا، انگلیس، ژلاندنو، استرالیا، فیلیپین، تایلند از هم پاشید و روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۵ (مهر ۱۳۵۴) انحلال آن اعلام گردید.

باز کردند نمونه عمق سیاست تبعی رژیم شاه را میتوان نشان داد: در مورد اوضاع شاخ
 افریقا خلعتبری باوقاحتی که فقط از عهدہ سخنگوی رژیم مطلقه ومطلقاد سنتشاندہ ای ساخته
 است از جمله گفت: "ایران در برابر حمله نیروهای اتیوپی به مرزهای شناخته شده سومالی ساکت
 نخواهد نشست". این حرفی است که شاه قبلاً نیز بارها گفته بود. رژیم شاه سومالی متجاوز را
 که به تحریک غرب امپریالیستی "مرزهای شناخته شده" اتیوپی را شکست و بداخل خاک اتیوپی
 لشکر کشید، کشوری قلمداد میکند که گویا در معرض خطر تجاوز اتیوپی است. خلعتبری نمایندہ رژیمی
 که در تجاوز سومالی بر اتیوپی مستقیماً دست داشته و پس از سفر شاه به واشنگتن برای ارسال اسلحه
 به سومالی "پل هوایی" بین تهران وموگادیشو (از راه عربستان سعودی) برقرار کرد ونیز با
 ۱۴ کشتی اسلحه ومهمات (همه بحساب پول مردم ایران) به رژیم زیاد باره تحویل داد، از
 خطر موهومی که گویا تمامیت ارضی سومالی را تهدید میکند ابراز نگرانی کرد و اظهار داشت که "بسا
 توجه به حضور شوروی و کوبا در شاخ افریقا، ایران بخصوص نگران دسترسی به دریای سرخ (۱۱) در
 رأیندہ است" (اطلاعات شماره ۳۱ فروردین).

در مورد مسئله تجاوز اسرائیل به سرزمین های عربی و پایمال کردن حقوق فلسطینی ها،
 خلعتبری باز به پیروی از سیاست امپریالیسم امریکا موضعی اتخاذ کرد که شاه آنرا طی مصاحبه
 مطبوعاتی ۲۴ اردیبهشت (۱۳ ماهه) در تهران توضیح داد. شاه در این مصاحبه گفت که از
 "سیاست صلح انورالسادات" حمایت میکند و امیدوار است به نتیجه برسد. درباره اراضی اشغال
 شده او (شاه) "اظہار عقیدہ میکند" که اسرائیل طبق قطعنامه شماره ۲۴۲ شورای امنیت
 سازمان ملل متحد باید این اراضی را تخلیه کند و در این مورد اوجز اظہار نظر "چاره ای ندارد". سپس
 بگفته شاه زمانی که ساحل غربی رود اردن پس داده شد، آنگاه "خود اعراب" (بخوان: ملک
 حسین وانورالسادات) مسئله فلسطینی ها را حل خواهند کرد. شاه در این مصاحبه تردیدی باقی
 نداشت که با تشکیل دولت فلسطین مخالف است و در مورد حل بحران خاور نزدیک بسا از امپریالیسم
 امریکا میرقصد.

نمونه دیگری که رژیم شاه را بعنوان آلت فعل سازندگان سنت و پیورگی امپریالیسم معرفی
 میکند موضعگیری و عمل او است نسبت به اوضاع جنوب افریقا (جنین استقلال طلبانہ کثورتنامی بسی
 که تحت اشغال جمهوری افریقای جنوبی است) ونیز نسبت به کشور آنگولا که کشوری است مستقل،
 دارای حق حاکمیت، دارای "مرزهای شناخته شده" که میبایستی مصون از تعرض وتوطئه باشد.
 خبرزیرنہ فقط موضعگیری رژیم شاه را نسبت باین منطقه نیز فاش میسازد، بلکه نمایشگر دست دراز شاه
 در شرکت در هرگونه توطئه بخاطر اجرای نقش ژاندارم امپریالیسم است.

هفتهنامه "زاروژوم" چاپ مسکود رشماره چهارم خود (۳۱ مارس تا ۶ آوریل ۱۹۷۸)
 خبری بمنقل از آژانس مطبوعاتی آنگولا ونیز از مجله انگلیسی "آبزرور" انتشار داد مبنی بر اینکسه
 فرانسه، ایران، عربستان سعودی، کویت و یک کشور دیگر عربی که نام آن فاش نشده با اطلاع وتوافق
 قبلی واشنگتن، متحدان و رسریت ضدوق با مبلغ اولیہ ای برابر با ۱۰ میلیون پوند استرلینسنگ
 برای کمک به گروههای مسلح "اونیتا" در جنگهای تخریبی علیه آنگولا و به قصد برهم زدن ثبات
 رژیم این کشور تشکیل داده اند ("اونیتا" چنانکه میدانیم نام مجموعه دستجات مسلحی است که
 مستقیماً تحت نظارت وحمایت رژیم فاشیستی جمهوری افریقای جنوبی قرار دارند و بعد رژیم پرتوریا
 برضد دولت آنگولا به علیتاً تخریبکارانه دست میزنند).

برای برجسته تر ساختن تبعیت بی چون وچرای رژیم شاه از امپریالیست های سازندہ سنت و
 بجاست بازگو کنیم که هم در مورد مسئله بحران خاور نزدیک ومسئله فلسطین یعنی حق فلسطینی ها

به تشکیل به داشتن کشور و ولتی مستقل وهم در مورد مسائل جنوب افریقا، موضعگیری پاکستان و ویژه موضعگیری ترکیه متفایر و متضاد با آمریکا، انگلستان و ایران بود.

بی جهت نیست که در اجلاس سنتو " سایروس ونس " وزیر خارجه آمریکا و " دیوید اوئن " وزیر خارجه انگلستان فقط از (رژیم) ایران بعنوان عامل مهم " ثبات " (سلطه و استعماری) در خلیج فارس و در منطقه خاورمیانه و همچنین از نقش روزافزون ایران در صحنه بین المللی ستایش کردند (اطلاعات ، ٣١ فروردین) .

وزیر خارجه حکومت شاه در اجلاس شورای وزیران سنتو درخواست کرد که این پیمان نظامی امپریالیستی به " هدفهای اولیه خود " بازگرد .

توضیح این " هدفهای اولیه " را بد نیست با یادآوری این نکته آغاز کنیم که هر زمان شاه رژیم خود را در " تنگنا " می بیند به یاد " هدفهای اولیه " سنتو می افتد .

زمانی که بین دولت های ایران و عراق بحال ١٩٦٩ مناقشه در گرفت و نیز بهنگامی که رژیم نظامی پاکستان از عهد ه جنبش استقلال طلبانه بنگلادش بر نیامد و این کشور از پاکستان جدا شد و استقلال خود را اعلام داشت (١٩٧١) شاه بد فعات سنتو را مورد نکوهش قرار داد و آنرا " پیمان روی کاغذ " و " پیمان یکطرفه " نامید .

ولی این انتقاد شاهانه نه برای گرفتن این نتیجه منطقی بود که پیمان " روی کاغذ " را باید بد ورافکنند و نه برای گرفتن این نتیجه استقلال طلبانه که پیمان یکطرفه " را باید فسخ نمود و از آن خارج شد . منظور شاه این بود که پیمان سنتو نباید روی کاغذ باقی بماند بلکه باید فعال باشد و وارد میدان عمل گردد و پیمان نباید فقط باراد یکطرفه (طرف غرب) عمل کند بلکه باید وقتی شاهنشاه نیز اراده فرمودند پیمان از روی کاغذ به میدان فعالیت وارد شود و سپاهیان امریکا و انگلیس به جانبداری ازهم پیمان آسیائی وارد عمل گردند .

ولی این آرزوی بیش نیست زیرا هرگز بشموری میدانند که سنتو ویا قرار داد و جانبیه نظامی با امریکا برای این ساخته نشده اند که به اراده فلان شاه ویا فلان رئیس دولت آسیائی عضو عمل کنند .

اینکه در پروتکل سری سنتو تصریح شده که در " مواقع معین " کشورهای عضو میبایستی خاک و فرودگاههای خود را بدراختیار دیگر هم پیمانان قرار دهند مسلما باین معنایست که فرضا انگلستان خاک خود را در اختیار ارتش شاهنشاهی بگذارد بلکه معنای آن اینست که انگلستان " در مواقع معین " یعنی در شرایطی که اولاً نفعش اقتضا کند و ثانیاً قادر باشد حق داشته باشد ارتش با ایران گسیل دارد .

قرار داد و جانبیه نظامی با امریکا که بعنوان جبران ضعف سنتو ویا برای تثبیت سلطه امپریالیسم امریکا از جانب واشنگتن بدست شاه برکشور ما تحمیل شد (١٩٥٩) نه باین خاطر امضا شده که دولت امریکا بدخواه شاه ایران وارد جنگ شود بلکه بخاطر اینکه این دولت " حق " داشته باشد زیر عنوان مقابله با " تجاوز مستقیم و غیر مستقیم (جنبش آزاد بپخش ملی) " ایران را اگر نتواند اشغال نظامی کند .

بنابراین این هر دو پیمان امپریالیستی بالذات یکطرفه هستند . آنها مانند دیگر پیمان های نظامی امپریالیستی و دیگر قرار داد های نظامی و جانبیه امریکا ، در دوران دکترین های بازداشتن " و " واپس زدن " ترومن - ایزنهاور - دالس تشکیل و انعقاد یافته اند و هدفشان " پرتاب کمونیسم

به عقب " و استقرار و تثبیت سیاد تنو استعماری امپریالیسم و دراس آن امپریالیسم امریکابر " جهان سوم " از طریق سرکوب جنبشهای استقلال طلبانه خلقها بود .

ولی این هردو هدف ، چه سلطه بر جهان سوم و چه بطریق اولی عقب زدن کمونیسم ، اهدافی غیرقابل دسترسى بودند ، زیرا راه رسیدن به آنها درست در جهت عکس روند قانونمند رشد جامعه بشری است . روند تغییر متناسب قوا بسود سوسیالیسم و بزبان امپریالیسم که از اواخر سالهای ۵۰ و اوایل سالهای ۶۰ کشور نو استقلال در ظرف مدتی کمتر از ۱ سال ، تغییر متوالی دکتربین های نظامی - سیاسی امپریالیسم امریکا هر بار برای یافتن راهی - ولی بی نتیجه - جهت حفظ مواضع موجود و باز پس گرفتن مواضع از دست رفته ، و سرانجام غلبه اصل همزیستی مسالمت آمیز بر دکتربین های جنگ سرد (در هلستینکی) که اعترافی است به شکست تمام دکتربینهای تجاویز امپریالیسم و نشان بارزی است بر ادامه وقفناپذیر تغییر متناسب قوا بسود صلح و سوسیالیسم و بزبان جنگ و امپریالیسم - چنین است روند حرکت تاریخ که در این روزها تمام جناح ارتجاع افراطی امپریالیستی (مجتمع صنعتی - نظامی - سیاسی) و عمال آنها را (نظیر شاه و چاکرانش) به زوزه و فغان واداشته است .

از اینجاست که وزیر خارجه حکومت شاه در اجلاس شورای وزیران ستود رلندن درخواست میکند که پیمان به " هدفهای اولیه خود " بازگرد یعنی نه فقط وسیله رسوخ و حکمروائی استعمار نوین در تمام مرصه های اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی کشورهای آسیای عضو باشد (امری که عواقب وخیم آن در هر سه کشور آسیای عضو ر تمام شئون زندگی مشهود است) ، نه فقط تکیه گاه رژیمهای ارتجاعی همپیمانان باشد (امری که تحقق آن در چارتزلزل گردیده) ، نه فقط جنبشهای آزاد بیخشم ملی را سرکوب کند (امری که توانائی اجرای آنها در اکثر موارد نداشته است) ، بلکه باشدت بیشتری متوجه اتحاد جماهیر شوروی گردد .

مقصود از بازگشت به " هدفهای اولیه " یعنی بازگشت به تدارک تهاجم بر ضد شوروی و این درخواست را که شاه در هماهنگی با افراطی ترین محافل ارتجاع امپریالیستی در دهان خلعتبری گذارده ، قبل از هر چیز برای تازاندن با زهم بیشتری بر پرواترنا میگری در ایران ، تشدید تبلیغات ضد شوروی و ضد کمونیستی ، ایجاد تشنج در منطقه ، جلوگیری از پیشرفت همزیستی مسالمت آمیز ، بازگشت به جنگ سرد و از آنجا بسوی جنگ گرم است .

سنتواعضا آسیای خود را موظف میدارد که در عملیات جنگی محتمل در مناطق دریای سیاه ، دریای خزر ، دریای مرمه ، دریای اژه ، در آبراه بسفروتننگه در ارنال و در صحنه عملیات نظامی در شبه جزیره بالکان و قفقاز شوروی عمل کنند . بنابراین ستود واقع شعبه ای است از ناتو در خا و میان ، گروه استراتژیک جناح راست ناتو ، پیرو دکتربین های نظامی ناتو ، عملاً زیر فرماندهی ناتو یعنی در واقع زیر فرماندهی پنتاگون (۲) .

خلعتبری که نقش طوطی " دل سوختگان " جنگ شکست خورده سرد را بر عهده گرفته ، بنام رژیم شاه با عنوان بازگشت به " هدفهای اولیه " ستود تقویت این جنبه از ماوریت ستورائیز خواستار شده است .

۲ - مراجعه شود به کتاب گ . ف . ورونسوف . " اتحادیه های نظامی و جنگهای متحده " بنگاه نشریات نظامی وزارت دفاع اتحاد جماهیر شوروی ، مسکو ، ۱۹۷۶ ، صفحات ۲۱۲ تا ۲۱۵ .

ولی هم شاه و هم البهاگران ما و را اقیانوس قاعد تا میدانند و باید بدانند که هر کس بخواهد دستخوار نیروی اباحتا د شوروی و یاد یگر کشورهای سوسیالیستی متحد شوروی دراز کند ، دستش هنوز فرود نیامده قطع خواهد شد . اتحا د شوروی با پیگیری و فعالیت خستگی ناپذیر همواره در راه پیشبرد سیاست همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای دارای نظامهای اقتصادی - اجتماعی گوناگون یگانه راه بی بدل حفظ صلح جهانی و نجات بشریت از فاجعه یک جنگ جهانی بزرگتر - هسته ای کوشا است و اگر در این راه با موفقیت پیش می رود اولاً دلیل آنستکه این راه همان راه حرکت قانونمند جامعه انسانی است و ثانیاً دلیل آنکه قدرت اقتصادی - سیاسی - اجتماعی - ایدئولوژیک و نیز نظامی کشورشورها قدرتی است که تجاوز بر آن برای امپریالیسم در حکم انتحار است .

تاریخچه سنتونشان میدهد که این پیمان امپریالیستی به انجام دو مین هدف اساسی خود نیز (جلوگیری از گسترش و پیروزی جنبشهای آزاد بیخش چه در کشورهای عضو چه در منطقه) قادر نبوده است : پیروزی انقلاب ضد امپریالیستی و ضد رژیم دستشاند سلطنتی در سال ۱۹۵۸ در عراق ، جنبش استقلال طلبانه بنگلادش و پیروزی آن بسال ۱۹۷۱ ، پیروزی جنبش و تشکیک دولت مستقل جمهوری دموکراتیک یمن و پیروزی انقلاب دموکراتیک در افغانستان .

بنابراین از پیشنهاد بازگشت به " هدفهای اولیه " سنتود روایق یک جینزاتی میماند و آن عبارت است از تشدید سیاست هارنظامیگری شاه و یاد قیق تر یگوئیم نظامیگری امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی در ایران با پول ایران و حساب هستی کشور ما .

این نظامیگری که انرا سنتود و قرارداد دوجانبه نظامی با امریکایی افکندند و از سال ۱۹۷۲ (باین سوم ، پس از قرارداد سری شام - نیکسون در باره برنامه دراز مدت تسلیحات ارتش ایران شتاب گرفته هم اکنون به چنان مقیاسی رسیده که حتی بلع درآمد های هنگت نفت پاسخوی اشتباهی سیری ناپذیر آن نیست . از آن سال باینسود ولت ایران هر ساله بین ۴ تا ۶ میلیارد دلار اسلحه بطور عمده از امریکا و انگلستان (سهم انگلستان تقریباً همیشه یک پنجم امریکابوده) خریداری نموده و اکنون نیز مبلغ سفارشهای تسلیحاتی ایران به نوشته روزنامه پراود اهنقل از خبرگزاری آسوشتید پرس بالغ بر ۲۰ میلیارد دلار است !

ولی خرید اسلحه فقط بخشی در حدود یک سوم هزینههای نظامی را تشکیل میدهد . بود رسما اعلام شده نظامی ایران در سال جاری رقمی است نجومی برابر با ۴۰۰ میلیارد ریال یعنی بیش از ۱۰ میلیارد دلار . بسال ۱۳۳۴ آنگاه که ایران به اراه پیمان سنتوزنجیر شد ، رقم بود جه وزارت جنگ کمی بیش از ۴ میلیارد ریال بود . بعبارت دیگر در و ان پس از الحاق به سنتوز بود چمنظامی ایران ۱۷۵ برابر افزایش یافته است .

ا مارقم بود چه رسما اعلام شده با رقم واقعی هزینههای نظامی یکی نیست . برای دریافت مبلغ تقریبی هزینههای نظامی دست کم باید مبلغی برابر با یک سوم به مبلغ بود چه افزود . ایسن مبلغ که در د یگرفصول بود چه " گم " شده به مصرف ساختمان فرودگاهها ، پایگاههای نظامی دریائی جاده و راه آهن های دارای اهمیت استراتژیک ، سربازخانهها ، ایستگاههای الکترونیکی استراق سمع مخابرات تلفونی و تلگرافی ، شبکه مخابراتی ، سکوها ی زیر زمینی و روی زمینی پرتاب موشک نوسازی و بازسازی بنادر منظور نظامی ، تعمیرگاههای اسلحه ، کارخانههای مونتاژ و بازرسی اسلحه کارخانههای اسلحه و مهمات سازی و غیره میرسد . بدینسان هزینههای واقعی نظامی ایران در سال جاری مبلغی حدود ۱۵ میلیارد دلار است که تازه بر آن میبایست هزینههای اندامری (۴ میلیارد ریال) و نیز هزینههای " فوق العاده " رانیز (نظیر مخارج ارتش اعزامی مقیم عمان) افزود .

اگر ه ملیارد دلا رازمجموع این مبلغ را برای پرداخت پول خرید اسلحه و تجهیزات و غیره کسرکنیم (این مبلغ از درآمد نفت مستقیم در خارج از ایران بوسیله بانکها بحساب انحصارهای اسلحه سازی و ریزمیشود) باقی میماند حد و ۱۱ ملیارد دلا ریا ۷۷۰ ملیارد ریال که هزینه های غیرتولیدی تورمی است که در داخل کشور به جریان می افتد و همراه با سایر عوامل نرخ تورم سالانه را در ایران به رقم بحران خیز ۳۰ درصد و بیشتر رسانده است . سیاست نظا میگیری رژیم در حکم شمشیر دو دم است از یکسو افزاری است که سلطه امپریالیسم را بوسیله رژیم پلیسی - نظامی شاه در کشور ما تحکیم می بخشد ، از سوی دیگر پایه های اقتصادی ، مالی ، سیاسی ، اجتماعی واید فلولویک همین رژیم شاه را میگوید ، آنرا از بنیان سست و لرزان و قابل فروریختن میکند . شاهد بارزان نابسامانی ها و آشفتگی های اقتصادی کنونی و جنبش جوشان ضد رژیم شاه بمشابه واکنشی در برابر آنست که در تمام پهنه کشور را فرا میگیرد و با شکستن هرگونه سد رعب از دامنشی ساواک راه رشد و اعتلا* می پیماید و با وجود فراز و نشیب ها طومار این رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک را در هم خواهد پیچید .

بهنگام او جگیری جنبش میان سرپازان و افسران جزء* و حتی افسران ارشد شرافتمند و میهن دوست از سوئی و مردم رزمند ه از سوی دیگر هیچ دیوار چینی برپا شدنی نیست . این افسران و سرپازان از میان همین مردم برخاسته اند و هیچ تبلیغات ضد خلقی در ارتش نخواهد توانست مانع از نفوذ اندیشه و روحیه مردم به داخل سرپازانه ها باشد . دیده ایم که سرپازان در مواردی از تیراندازی بروی مردم امتناع کرده اند و با از مردم با خواهش فراوان خواسته اند که از این یا آن کوچه و خیابان نروند ، زیرا دستورتیراندازی با آنها داده شده است . ناراضی در بین سرپازان و افسران میهن پرست تا آنجایی است که راد پوی بی بی سی نیز قزاق ربه کتمان آن نیست . این راد پور روز ۱۸ ماه مه سال جاری از مصاحبه ی بایک سروان و یک ستوان یکم ایرانی که از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۴ در ارتش خدمت میکرده اند خبری فقط در یک جمله بازگو کرد در اثر اینکه " سرپازان و افسران عادی " از رژیم شاه ناراضی اند . ولی فقط همین یک جمله که از راد پوی لندن پخش میشود نیک نشان میدهد که مقیاس ناراضی درون ارتش عمیق به مراتب بیشتر از نمای سطحی آن دارد .

در این اوضاع احوال خلعتبری - نماینده رژیم محمد رضا شاه - در اجلاس وزیران بلوک امپریالیستی سنتوزگشت به " هدفهای اولیه " سنتوز مطرح میکند که نشان میدهد شاه ، یاران و حامیانش " بسیار آزموده ولی هیچ نیاموخته اند " در واقع پیشنهاد خلعتبری این واقعیت را برجسته تر بنمایش میگذارد که رژیم شاه علیرغم ادعای مجهزه بودن به " دیالکتیک دورنگر " یک دستگاه ارتجاعی کور ، واپس نگراست و این خود گویای واقعیت دیگری است ، گویای این واقعیت که رژیم شاه قابلیت حیات خود را از دست داده است .



— تذکر و پژوهش —

در ویژه نامه " دنیا " (شماره اول سال ۱۳۵۷)

بعلمت اشتباهی که در صفحه بندی رخ داده ضمن

پهوش از خوانندگان عزیز ، تقاضا داریم پس از

صفحه ۲۲ ابتدا صفحه ۲۶ را قرائت فرمایند .

کودتای امپریالیستی و ارتجاعی ۲۸ مرداد -

کودتائی بود علیه استقلال و آزادی

(بمناسبت گذشت ۲۵ سال از این کودتا)

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ۲۵ سال تمام میگذرد. ارتجاع درباری و امپریالیسم حامی آن کودتا را بدست فراموشی سپرده و از آن بنام "رستاخیز" یا "قیام ملی" یاد میکنند. ولی واقعیت اینست، که کودتای امپریالیستی - ارتجاعی ۲۸ مرداد بعنوان کودتائی علیه استقلال و آزادی در ایران فراموش شدن نیست.

طی مدت طولانی ۲۵ سال گذشته برای حفظ رژیم زاده کودتای ۲۸ مرداد و پذیرش آن از جانب جامعه ایران تلاشهای فراوانی بعمل آمده. این تلاش‌های یکی دو تا نیستند. در اینجا ما شاهد همه گونه فعالیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی ایدئولوژیک، که در یک جا "انقلاب سفید" و "انقلاب شاه و ملت"، در جای دیگر "سیاست مستقل ملی" و "ناسیونالیسم مثبت" نامیده شده و اکنون بعنوان "نظام رستاخیزی شاهنشاهی" تبلیغ و تحمیل میشود، بمنظور قبولاندن رژیم کودتا به مردم ایران بوده و هستیم. لیکن تا همین امروز مردم ایران رژیم کودتا را نپذیرفته اند، آنرا پدیده ای غیرقابل پذیرش برای جامعه خود میدانند و برای دفع و طرد آن مبارزه میکنند.

برای مجریان داخلی و توطئه‌گران امپریالیستی کودتای ۲۸ مرداد، مقاومت مستعمرو مبارزه پیگیر مردم ایران علیه رژیم کودتا البته باعث شگفتی است. چراکه اینان بزعم خود از هر اقدامی که بنظرشان میآمده، از باصطلاح "مدرنیزه کردن" ایران تا "نزدیک کردن" آن بدروازه های "تمدن بزرگ"، "اژتبدیل" ایران از کشور عقب مانده ای، که گویا در زمان مصدق استقلالش بر باد میرفت، به کشور "پیشرفته ای" که گویا مرزهایش اکنون به آن طرف اقیانوسها کشانده شده، و همه "خدمات" دیگری که شاهمنّت انجام آن را بگردن مردم ایران میگذارد، کوتاهی نکرده اند. باین وجود مردم "ناسپاس" و "حق شناس" ایران همچنان از رژیم کودتا بیزارند و درست هنگامیکه امپریالیستها و محافل حاکمه وابسته به آنها تثبیت موقعیت خود را میطلبند، مردم ایران بجد برای طرد این رژیم دامن هم‌تپه‌گزیده اند.

چرا چنین است؟ کوشش ما در این نوشته پاسخی کوتاه بهمین سؤال است.

۱ - کودتاهاى امپریالیستی - ارتجاعی ابزار عمده مقابله با جنبش انقلابی مردم ایران در شرایط

نویسنده تاریخی

مردم ایران از زمان انقلاب مشروطیت راه خود را بسوی کسب استقلال ملی و نیل به دموکراسی

بدرستی تشخیص دادند . رهائی از تسلط استعمار و امپریالیسم و پایان دادن به نظام فرتوت استبداد سلطنتی و رژیم ارباب - رعیتی از مذهب قبل از انقلاب مشروطیت ایران ، که خود آن حلقه عده ای از انقلابات دموکراتیک آسیا در اوایل قرن بیستم میروند ، مطرح گردیده و در دوران انقلاب مشروطیت این اندیشه در کشور ما همه گیر شد .

مانورنیروهای استبدادی و فتووالی مانع پیروزی انقلاب مشروطیت ایران شد . در واقع تسلط مطلق امپریالیسم بر جهان در آن دوران از جهت سیاسی ، اقتصادی و نظامی و دخالت مسلحانه خارجی مانع اساسی در راه بشمر رسیدن انقلابی بود ، که طرد تسلط استعمار و امپریالیسم و محو سلطنت استبدادی را به همراه درگرونیهای انقلابی هدف خود قرار داده بود . مجموع اوضاع و احوال آن زمان به شکست و ناکامی انقلاب مشروطیت ایران انجامید ، لیکن هدفهایی که در برابر آن انقلاب قرار گرفته بود از دستور خارج نشد ، یعنی احیاء استقلال ملی و کسب دموکراسی در دستور مبارزه مردم ایران باقی ماند .

پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر به تسلط مطلق امپریالیسم بر جهان پایان داد و عصر نوی را در تاریخ بشریت ، منجمله مبارزه ملل زیرستم استعمار و ارتجاع قرون وسطائی آغاز نهاد . در این شرایط وطنی سالهای پس از انقلاب اکبر ، با الهام از رویدادهای تاریخی و جهانشمول در کشور همسایه اتحاد شوروی ، مردم ایران بار دیگر مبارزه انقلابی وسیعی را برای تحقق هدفهای انقلاب ملی و دموکراتیک آغاز نمودند . صفحات درخشان این مبارزه ثبت تاریخ است و احتیاج به تکرار ندارد .

با پیدایش يك دولت نیرومند سوسیالیستی در همسایگی ایران ، سرکوب مبارزه انقلابی مردم ایران با توسل به دخالت مسلحانه خارجی غیر ممکن شد . ضامن این امر توان روزافزون دولت همسایه شمالی و قرارداد تاریخی ۱۹۲۱ ایران و اتحاد شوروی است ، که سند معتبر تائید امنیت ایران در برابر تهاجم مسلحانه خارجی شناخته شده و تا امروز بقوت خود باقیست . طبیعی است در این شرایط امپریالیسم و ارتجاع ایران ناگزیر بودند شیوه دیگری برای حفظ تسلط خود بر ایران و بازداشتن جامعه آن از نیل به تحولات انقلابی برگزینند . این شیوه در مورد کشور ما ایران بصورت کودتاهای امپریالیستی - ارتجاعی تجلی کرده است .

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ اولین کاربرد شیوه کودتائی امپریالیسم و ارتجاع در برخورد با خواستههای انقلابی مردم ایران بود . چنانکه میدانیم با توسل به آن کودتای ورو کار آوردن رضا خان ، امپریالیستها و ارتجاع ایران جنبش انقلابی و دموکراتیک مردم ایران را سرکوب کردند و به ابقاء ایران در اسارت امپریالیستی و عقب ماندگی اجتماعی در دوره دیکتاتوری ۲۰ ساله نائل شدند . کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کاربرد دیگری از همان شیوه بمنظور سترسی به هدفهای امپریالیستی ، نو استعماری و ارتجاعی بود ، که در شرایط تاریخی دیگری صورت گرفت .

۲ - جنبش ملی شدن نفت

مردم ایران با طرد دیکتاتوری ۲۰ ساله زاد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ آزمایش ایجاد جامعه ای مبتنی بر خواستههای ملی و دموکراتیک را از سر گرفتند و طی مبارزات وسیع خود در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ که در آن حزب توده ایران نقش بسیار برجسته ای را ایفاء مینمود ، به پیروزیهای مهمی نائل آمدند . جنبش ملی شدن نفت سرآمد این پیروزیها بود . این جنبش تحقق یکی از خواسته های اساسی کلیه جنبشهای انقلابی مردم ایران از انقلاب مشروطیت به اینطرف را به همراه آورد . در جریان جنبش ملی شدن نفت مردم ایران عهد نترین پایگاه تسلط استعمار و امپریالیسم - شرکت

غاصب سابق نفت را از کشور خود برچیدند، به طرد و بی‌پایگامی‌های امپریالیسم انگلیس موفق شدند و در راه تأمین استقلال ملی گام‌های بزرگی ببلور داشتند.

پیدا بود که پیروزی بدست آمده در زمینه استقلال ملی در صورتی میتوانست استحکام یافته و خلل‌ناپذیر گردد، که با تحولات دموکراتیک درون جامعه، که اساس آنرا سلب اختیارات از دربار، اصلاحات ارضی دموکراتیک و محوریت ارباب - رعیتی تشکیل میداد، همراه باشد. بعلاوه ضرورت داشت که آزادبهای دموکراتیک از حد و دشواری که منافع تنگ نظرانه بورژوازی خواستار آن نبود خارج گردد و خواست فعالیت آزادانه صنفی و طبقاتی کارگران و دیگر محنتکشان و سازمان‌های سیاسی آنان، که در شرایط نوین تاریخی مبشر استقلال، آزادی و پیشرفت جامعه ایرانند، ارضاء گردد. طبیعی است همه اینها از مسائل حاد جامعه آنروز ایران بود و بر سر شیوه، نوع و تسریع در حل آنها بین نیروهای مبارز مدتها و اختلاف نظر وجود داشت و بالا اقل نظر واحدی در بین نبود. و خود این عدم تفاهم‌ها و اختلاف نظر هائیکه تا اندازه قابل ملاحظه جنبش ملی شدن نفت بود، که جا دارد در سطح خود ارزیابی و از آن نتیجه‌گیری شود. متأسف در اینست که گاه دانسته و بی‌اندانسته از برخی نقاط ضعف فرعی جنبش ملی شدن نفت بعنوان علل اصلی و اساسی شکست آن ارزیابی میشود و گناه آنرا نیز بگردن این یا آن سازمان مبارز می‌افکنند. بد تر از همه آنکه از این ارزیابیها ناقص در جهت تفرقه نیروهای ملی و مترقی نتیجه‌گیری میشود. چنین قضایاتی نادرست است. قضاوت صحیح آنست، که بدون آنکه ما تاثیر عدم تفاهم‌ها و اختلاف نظرها و شیوه‌ها را در جریان جنبش ملی شدن نفت دست کم گیریم، بویژه توجه کنیم که مسئولیت اصلی و اساسی و تاریخی در هم کوبیدن جنبش با امپریالیسم، شاه، محافل حاکمه و امپاشان کودتاگراست. این نیز البته درست است که در جریان جنبش ملی شدن نفت در کشور ما بر سر حل مسائل اساسی و آتی اتفاق نظر نبود، نیروهای ملی و مترقی در مورد اهمیت وظایفی که در برابر جنبش قرار داشت توافق جنبش ملی نفت را به یک جنبش ملی و دموکراتیک ضروری میساخت، یکسان نمی‌اندیشیدند و انجام وظایف عمده با تامل و تاخیر صورت می‌گرفت. امپریالیسم و ارتجاع که راهزنان در کمین بودند، از این نقاط ضعف جنبش سود بردند و با تدارک کودتا بوسیله عوامل خارجی و داخلی، خود به این جنبش راهزنانه شمشیر زدند. بدینسان در تحلیل تحول منفی اوضاع بررسی روشها و شیوه‌های نیروهای مبارز علیه امپریالیسم نیز باید مورد توجه جدی قرار گیرد.

۳ - شبخون امپریالیستی - ارتجاعی ۲۸ مرداد

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شبخون راهزنانه امپریالیسم و ارتجاع درباری علیه استقلال ایران و تحقق خواستهای ملی و دموکراتیک جامعه آن بود. با کودتا امکان حل مسائل جنبش و نیل به تفاهم و وحدت نظر بر سر شیوه‌هایی که استقلال ملی و دموکراسی را در ایران تأمین میکرد از مردم ایران و نیروهای مبارز ملی و مترقی سلب گردید. هدف کودتا تحمیل استبداد درباری و تثبیت اقتدار مرتجع و وابسته جامعه ایران در حاکمیت بمنظور عقیم ساختن پیروزیهای بدست آمده در جنبش ملی شدن نفت، بازگرداندن ایران به قالب تسلط امپریالیسم، نواستعمار، کنترل نفت و بیمانهای نظا بود. تنها در چنین قالبی از منافات ثروتهای طبیعی ایران و رواس آنها نفت، تحمیل سیاست تسلیحاتی و نظامیگری به ایران، استعمار شدید تر مردم و بازداشتن جامعه از ترقی و پیشرفت میسر بود. نیل به استقلال ملی یکی از خواستهای اساسی مردم ایران از انقلاب مشروطیت با اینطرف بشمار می‌رود. این خواست با پیروزی مبارزات ملی شدن نفت تحقق می‌یافت. با حفظ این پیروزی مردم ایران و نیروهای مبارز ملی و مترقی آن مسلمانان را به خود خواست اساسی دیگر جامعه ایران، یعنی تحولات

دامنه دارد موکراتیک را از قوه بفعل در آورند . البته اینکار احتیاج بزمان داشت و آیند آهسته تها هم و همکاری بین نیروهای اصیل ملی و مشرقی بود . اما پیوسته همین امر خوش آیند محافــــل امپریالیستی و دستنشانندگان ایرانی آنها نبود . بهمین جهت بود که آنها با کودتای ۲۸ مرداد به جنبش ملی مردم ایران شبیخون زدند و قبل از همه بسرکوب نیروهای مبارز ، حزب توده ایران و جبهه ملی پرداختند . بدینسان کودتا با تحمیل رژیم دست نشانده بر مردم ایران نتمنها ارتحق تحولات در موکراتیک جلوگیری گرفت ، بلکه پیروزی استقلال ملی را پایمال ساخت .

تحقق خواستههای استقلال طلبانه و در موکراتیک جامعه ایران در گرو استقرار حاکمیت طبقات و اقشار در موکراتیک ملی است . این ضرورت تاریخی از انقلاب مشروطیت به اینطرف طرح و در دستور مبارزه قرار گرفته . ولی در انقلاب مشروطیت نتمنها تلاش توده های خلق برای کسب حاکمیت با خشونت تمام سرکوب گردید ، بلکه بورژوازی ایران نیز بجز قشر تجاری — کهراد و رآن ، از حاکمیت با بدور ماند . تنهاد در دوره ملی شدن نفت بود ، که اقشار ملی بورژوازی ایران ، علاقمندان به حفظ استقلال بازاری و تولید داخلی توانستند در سیمای دولت ملی صدق به حاکمیت راه یابند . کودتای ۲۸ مرداد ، ضمن آنکه خشونت بارتترین روش را بمنظور نفی هرگونه استقرار حاکمیت خلق در ایران بکاربرد ، همچنین مانع از تثبیت موقعیت اقشار ملی بورژوازی در حاکمیت گردید ، تا خاطر بد فراع از بازاری و تولید داخلی رادفع و راه را برای تهاجم کلا و سرمایه از کشورهای امپریالیستی باز نگاهدارد . کودتای ۲۸ مرداد خلاف منافع وسیعترین توده های مردم ایران و اکثریت مطلق جامعه ایران بود . کودتا تنها بسود امپریالیسم ، نواستعمار ، کارتل نفت ، استبداد درباری و سیاه ترین و مرتجعترین اقشار استعمارگرو طفیلی مسلط بر جامعه ایران بود . کودتا متضمن حفظ منافع مرتجعین فئودال — ملاک و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم و عوامل و عناصری بود که زندگی شان به طفیل استبداد درباری ، احتکار ، اختلاس و ریخت و پاش معدود خادمان امپریالیسم و خائنان به منافع خلق و کشور تاهمین میشود .

کودتای ۲۸ مرداد از خارج به حمایت همه دول امپریالیستی و در رأس آنها توطئه آشکار و ولتهای امریکا و انگلیس و سازمانهای جاسوسی " سیا " و " انتلیجنت سرویس " تکیه داشت . لیکن در داخل پایه طبقاتی و اجتماعی کودتا بسیار محدود بود . بازیگران اصلی کودتا را افراد خانوادہ سلطنتی و شخص شاه ، زاهدی فاشیست و پسرش در اداره اصل ۴ ، رجاله ها و فواخش بنام نظییر شعبان بی مخ ها و ملکه اعتضادی هاتشکیل میدادند . بدینسان کودتای ۲۸ مرداد نه یــــک رستاخیز و قیام ملی ، چنانکه شاه ادعا میکند ، بلکه محصرایک توطئه و شبیخون امپریالیستی — ارتجاعی بود .

۴ — مقایسه زیانهای حاصله از کودتا

کودتای ۲۸ مرداد در مقایسه با کودتای ۱۲۹۹ حمایت اقشار مراتب معدود و ترو محدود و تری از نیروهای ارتجاعی سنتی داخلی را پشت سر داشت . این کودتا با دخالت علنی ترو رسوا تــــر امپریالیسم صورت گرفت . رضا خان خود از قزوین به تهران آمد . محمد رضا شاه را ازوم به تهران بازگرداندند . کودتای ۲۸ مرداد بمراتب استقلال شکنانه تر ، استبدادی تر ، مرتجعانه تر ، ضد ملی و ضد خلقی تر از سلف سوم اسفند ۱۲۹۹ خود بود . زیان این کودتا در ربع قرن گذشته به کشور و جامعه ایران بمراتب از زیان دیکتاتوری ۲۰ ساله فزونتر ، مخرب تر و مهلکتر بود و هست .

کودتای ۱۲۹۹ زیانهای عظیمی متوجه ایران و جامعه آن نمود . لیکن کودتای ۲۸ مرداد در ربع قرن گذشته زیانهای بمراتب بیش و بیشتر و به کشور و جامعه ما وارد ساخته است . مقایسه

میزان نفتی که از ذخایر نفت ایران در این دوره بغارت برده شده ، مقایسه مبالغه‌عظیمی که در این دوره از بودجه‌های درآمد نفت صرف تسلیحات و هزینه‌های سنگین نظامی شده ، مقایسه‌زبانی که تسلط کالا و سرمایه‌های انحصاری امپریالیستی در ربع قرن اخیر به اقتصاد ملی ایران وارد آورده ، با آنچه در همین زمینه‌ها در دهه پس از کودتای ۱۲۹۹ صورت گرفته و در آنها و صد ها مورد دیگر تفاوت فاحش این دوران در روشن میکند ، تفاوتی که خود ناشی از تشدید مبارزه طبقاتی در عرصه جهانی و تشدید جهت‌ارتجاعی سرمایه داری در مقیاس جهانی است .

در این نوشته فرصت انجام این مقایسه‌ها با زبان اعداد و ارقام نیست . با اینحال جا دارد تنها در ورق ، یکی در مورد تاراج ذخایر نفت و دیگری در مورد تحمیل هزینه‌های تسلیحاتی به ایران طی سالهای پس از کودتای سوم اسفند و کودتای ۲۸ مرداد بعنوان مثال ذکر نمود . در دوره پس از کودتای ۱۲۹۹ غارتگران امپریالیستی ببرکت دیکتاتوری رضاشاه قریب یک میلیارد بشکله از ذخایر نفت ایران را غارت کردند . در ربع قرن پس از کودتای ۲۸ مرداد دول امپریالیستی و در رأس آنها آمریکا و انگلیس به غارت بیش از ۲۰ میلیارد بشکله از ذخایر نفت ایران نائل آمده اند . در آن دوره مبلغ پولی که بابت تحمیل اسلحه و نظامیگری از درآمد نفت و بودجه فقیر ایران غارت شد به نسیب میلیارد دلار رسید . غارت دول امپریالیستی از بابت تحمیل سلاحهای مرگ آور و سیاست نظامیگری تجار و کارخانه در دوران اخیر فزون از پنجاه میلیارد دلار است .

هر دو کودتا استقلال شکنانه ، ضد ملی ، ارتجاعی و ضد خلقی بود . لیکن مقایسه بالا نشان میدهد که کودتای ۲۸ مرداد ورژیم ناشی از آن از نظر بازگذاشتن دست امپریالیسم و نواستعمار در غارت ثروت و تسلط بر ایران چه زیان عظیم و جبران ناپذیری بکشور ما وارد کرده و میکند . مردم ایران این واقعیت را روزانه لمس میکنند و همین جهت بدون خستگی و علیرغم طولانی تر شدن عمر رژیم کودتا ، بیش از پیش برای طرد آن به مبارزه برخاسته اند .

میتوانیم نتایج در کودتا را از جهت سرکوب آزادی و موکراسی در داخل کشور ، پایمال ساختن حقوق ملل اقلیت و ایجاد فساد اداری و اجتماعی و دیگر نتایجی که بر شبیخون های امپریالیستی ارتجاعی مترتب است مقایسه کنیم . در این موارد نیز دوران ربع قرن پس از کودتای ۲۸ مرداد با صفحات سیاهتری از دستبرد بآزاد پهای مردم ، نقض فاحش و ظنی تر قوانین اساسی ، سرکوب خونین تر مبارزات ملل اقلیت و اعمال تضحیقات بیرحمانه تر ملی ، محرومیت های بیشتر توده های زحمتکش و قتل و کشتارهای بیشتر تر آزادیخواهان ، مهین پرستان و تعقیب و ترور پلیسی شدید تر نسبت به احزاب و سازمانهای مترقی و ملی نوشته شده است .

در دوران سلطنت رضاشاه نیز دستمختلسین و محترکین ، سفته بازا و دلالان خارجی ، بوروکراتهای دولتی و فرماندهان ارتشی در حیف و میل اموال عمومی ، بودجه درآمد نفت ، غارت و دزدی آشکار با زبود . کودتای ۲۸ مرداد در همه این زمینهها هرج و مرج و آشفتگی هائی بمراتب مخرب تر ایجاد نمود و حوامعه ایران را گرفتار فساد بیسابقه مالی ، اداری ، اجتماعی و فرهنگی ساخته است .

اینکه کودتائی استقلال شکنانه و ارتجاعی با زار فساد و تباهی را در جامعه رواج داده و میدهد امری تصادفی نیست . رواج فساد و تباهی نتیجه الزام آوری اینگونه شبیخون‌ها به حقوق ملل است . رژیم که برای بازگذاشتن دست امپریالیسم در غارت ثروت نفت ایران و استثمارش بد توده های زحمتکش روی کار آورده شده ، بدون آنکه دست شیادان خارجی و داخلی از هر قماش را در غارت اموال عمومی و اشاعه فساد بازنگذارد نمیتواند بحیات خود ادامه دهد . ایجاد فساد اداری ، اقتصادی

اجتماعی و گسترش سرطان و آران لازمه ادامه چنین رژیمهایی است . ما دام که چنین رژیمی برپاست فساد ناشی از وجود آن اصلاح شدنی و از بین رفتنی نیست .

ه - کودتای ۲۸ مرداد و تحولات ربع قرن گذشته

در ربع قرن گذشته برابر مبارزه مردم ایران و تحول اوضاع جهانی برخی تحولات ناگزیر، نظیر اصلاحات ارضی از بالا، اقداماتی برای صنعتی شدن و غیره صورت گرفته است . لیکن حرف بر سر اینست ، که اولاً ، چنین تغییراتی در جامعه ایران علیرغم تمایل رژیم کودتای سران آن صورت گرفته ، و بدلیل مخالفت آنان با اقدامات بنیانی و استفاده از همه امکانات در این زمینه ها ، جامعه ایران از تغییر و تحولی که اقدامات اصیل در این زمینه‌ها طی ربع قرن میتوانست به بار آورد محروم مانده . ثانیاً و مهمتر آنکه چون پایه همان کوششهای سطحی و محدود نیز ، تکیه بر تحکیم استقلال ملی و احترام به آزادی و دموکراسی نبوده ، بلکه هدف آن تثبیت ایران در مواضع وابستگی به امپریالیسم و تقویت بنیان دیکتاتوری بوده از مجموعه اقدامات در همه زمینهها نتایجی بزبان توده مردم موافع ملی کشور بدست آمده .

مثلاً اصلاحات ارضی بجای آنکه مقلع و قمع فئودالها و ملاکین عمده و بیانجامد و رونق کشاورزی و بهبود زندگی میلیونها زمیندار روستا را به همراه بیاورد ، بر زمینه حفظ منافع زمینداران بزرگ و تحمیل شیوه جدید استثمار رنجای شیوه کهنه به اجراء آمد و در نتیجه بحران کشاورزی ، ورشکستگی تولید کنندگان روستا ، مهاجرت‌های پریشانی آور و تشدید فقر و استثمار را به همراه آورد . صنعتی کردن بجای آنکه متوجه بی‌نیاز ساختن ایران از واردات کالای خارجی و پایه گذاری وسیع صنایع اساسی باشد بطور عمده بصورت رشد سرطان زای صنایع مونتاژی به واردات کالای سرمایه‌های انحصاری لوکس و منجیل ساخت و اقتصاد ملی ایران را در وضع وابسته‌تری به واردات کالای سرمایه‌های انحصاری قرار داد . ایران قبل از کودتای ۲۸ مرداد از لحاظ تولید مواد غذایی خود کفای خود را برکنده مواد خام کشاورزی بود . ایران ربع قرن پس از کودتای برای خوار بار روزنامه‌نجات واردات گندم از آمریکا و گوشت از استرالیا است . ایران قبل از کودتای در زمینه مصرف کالاهای صنعتی در درجه معینی از بی‌نیازی از خارج قرار داشت . ایران کنونی باید در وسوم پارچه مصرفی ، نیچی از قند و شکر و همه نیاهای روزانه خود را از طریق واردات مستقیم و یا مونتاژ تامین کند .

مسلماً تحولاتی نظیر اصلاحات ارضی ، صنعتی شدن و نظایر آن بر پایه وجود استقلال و آزادی بهترین ثمرات را برای رونق اقتصاد ملی و کار و معیشت عمومی به بار می‌آورد و ایران را بکاروان کشورهایی که از ترقی و پیشرفت‌های اقتصادی - اجتماعی برخوردارند نزدیک میساخت . با برخورداری از استقلال و آزادی مردم ایران میتوانند از فرصت افزایش درآمد نفت ، که بر پایه تغییر متناسب نیروها در عرصه جهانی بزبان امپریالیسم و انحصارات نفتی نصیب کشورهای نفتخیز در حال رشد گردید ، به منابع مالی عظیمی دست یافته از آن بسود تسریع در پیشرفت همه جانبه اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی استفاده کنند . لیکن بر پایه محرومیت از استقلال و آزادی ، نتایجی که از افزایش درآمد نفت ایران ، از کمترین یک میلیارد دلار به بیش از ۲۰ میلیارد دلار بدست آمده ، غارت بیسابقه تسریع در آمد از جانب انحصارهای امپریالیستی ، سنگین تر شدن هزینه‌های تسلیحاتی ، هرج و مرج بیسابقه مالی و اقتصادی ، و زدبهای آشکار تر و سخت تر شدن معیشت عمومی است .

۶ - رژیم کودتای و گوهرا استقلال ملی و آزادیهای دموکراتیک

شاه در این اواخر بطور مدوام از " حق ناشناسی " مردم ایران شکوه میکند . او از این بابت

ابرازندم رضایت میکنند که چرا با وجود اینکه مبرعم خود طرفدار ترقی و پیشرفت جامعه ایران است و مثلاً بخاطر "اصلاحات ارضی" بافقود الهاد رافتا ده ، برای "آزادی" زنان با عوامل ارتجاعی مبارزه میکند و جز "مدرنیزه کردن" ایران آرزوی ندارد ، با این وجود چرا مردم ایران او را درک نمیکنند ؟ صرفنظر از میان تهی بودن دعاوی شاه درباره "انقلاب" مرحقیتی ایشان ، علت این "عدم درک" ونه فقط عدم درک ، بلکه تنفر عمومی مردم روشنتر از آنست ، که شاه نتواند آنها را بفهمد . شاه گوهر استقلال ایران را تسلیم امپریالیسم کرده و آزادی را بخاطر منافع آنان و دیکتاتوری خود به بند کشیده . چنین کسی نمیتواند مورد قبول مردم ایران باشد . زیرا مردم ایران مسلم میدانند که شرط مقدم و پایه اساسی هر ترقی و پیشرفتی برخورداری از استقلال ملی ، آزادی و حاکمیت خلق است . مردم ایران از انقلاب مشروطیت به اینطرف نیل به استقلال و دموکراسی را در راه خواست های خود قرار داده و تا امروز برای تحقق انقلاب ملی و دموکراتیک مبارزه میکنند . این یک مبارزه انترعاشی و تجریدی نیست . این امر از حیات واقعی و درونی جامعه ایران ناشی میشود و بر درک صحیح و عمیق توده مردم استوار است ، که بدرستی دریافته اند بدون استقلال و آزادی پیشرفت واقعی میسر نیست . در شرایط وابستگی و محرومیت از دموکراسی تغییراتی که تحت عنوان "مدرنیزه کردن" صورت میگیرد ، مآلاً به تشدید بغارت کشور ، استثمار شدید تر و رجزدن در عقب ماندگی می انجامد .

مردم ایران عمیقاً طالب ترقی و پیشرفت هستند . درست بهمین دلیل است که کسب استقلال و دموکراسی را مقدم بر جاده شوسه آسفالت و بندرگاه مدرن میدانند و برآنند که یک کشور مستقل و آزاد بناچار کلیه شرایط ترقی و تحول اجتماعی خود را به بهترین نحوی فراهم میکند . در این خواست حکمتی بزرگ نهفته است که ما ملین کود تا نمیتوانند و نمی خواهند بفهمند . بدون وجود استقلال ، جاده شوسه آسفالت و وسیله بیرون کشیدن ثروتهای ملی است و بندرگاه مدرن وسیله تشدید بغارت قرار میگیرد . بعنوان مثال : تاجزیره خارک بصورت جزیره ای غیرمسکون باقی بود غارت سالیانه ذخایر نفت به کمتر از ۱۰۰ میلیون محدود بود . از آن زمان که جزیره خارک بصورت مجهزترین بندرگاه صد و نرفت در جهان ایجا شد بود آن وسایل آخرین سیستم برای پهلو گرفتن کشتی های پانصد هزار تنی و بارگیری نفت کار گذاشته شده ، غارت ذخایر نفت ایران سالیانه به ۳۰۰ میلیون تن رسیده و همچنان روبه افزایش است . معنی و مفهوم ترقی و پیشرفتی که شاه مدعی است در ۲۵ سال گذشته نصیب ایران شده چنین است . مردم ایران خواهان پیشرفتی هستند که از منافع اساسی آنها ناشی شود و با این منافع اساسی خدمت کند . بین استقلال ، آزادی و پیشرفت اجتماعی تلازم منطقی است و اگر د و شرط اول نباشد ، پیشرفت ، پیشرفت نیست .

برای شاه و یگرماده اران رژیم کودتا این مسائل قابل درک نیست و یاد قیقت گرفته شود ، آنها بنا بر موریته که دارند نمیخواهند این مسائل را بفهمند . اما مردم ایران این مسائل را عمیقاً و با تجربه دریافته اند . آنها میدانند که ترقی و پیشرفت واقعی تنها در سایه استقلال و آزادی میسر است و کسب استقلال ملی و آزادیهای دموکراتیک مقدم بر هر چیزی است . رژیم کودتا پامال کننده استقلال و آزادی است . رژیم کودتا مانع ترقی و پیشرفت است . مردم ایران طرفدار این رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک را ، که در استبداد سلطنتی تجسم و تمرکز یافته ، میخواهند . مبارزات وسیع ضد دیکتاتوری در مرحله کنونی بیانگر نیل به چنین خواستی است .

شناسنامه کار

تدابیری با هدف های آشکارا ضد کارگری

در نخستین روزهای اردیبهشت ماه فروش اصطلاح شناسنامه کار به کارفرمایان کارخانه ها و کارگاه های بزرگ صنعتی وصفی در سراسر کشور آغاز شد . در این شناسنامه مشخصات کارگر و موسسه ای که در آن کار میکند ثبت میشود و علاوه بر این یک برگ " خاتمه خدمت " ضمیمه اش شده که حاوی نام کارخانه یا کارگاه و ملت ترک کار از جانب کارگراست .

در واقع این مهمترین قسمت شناسنامه از نظر وزارت کار و کارفرمایان میباشد و آنچه که منظور اصلی آنان از انتشار شناسنامه بوده ، یعنی سد کردن راه کارگران برای جستجوی کار یا دستمزدها بیشتر و شرایط بهتر در همین یک برگ خلاصه میشود .

بسیار سووم فروردین ماه روزنامه کیهان مستقیماً نوشت : " با انتشار شناسنامه کار نقل و انتقال کارگران کشور ممنوع شد " . و از آن پس هم هر کس و در هر جا راجع به شناسنامه کار اظهار نظر کرده ، تکیه خود را درست روی همین جنبه آن گذاشته است . بطوریکه با قاطعیت میتوان گفت دولت و کارفرمایان با اجرای طرح شناسنامه کار تنها و تنهایی یک هدف معین ضد کارگری داشته اند و دارند و در این — " شناسنامه " هیچ چیز مثبتی برای کارگران پیش بینی نشده است .

در حالیکه در فترجه کار با شناسنامه کار باید بنحوی معمول شود که منافع دارندگانش را بطور همه جانبه حفظ کند .

برای اینکه تضاد میان این نوع بکارگرفتن شناسنامه کار با منافع واقعی کارگران آشکارتر شود مسئله را با ذکر جزئیات بیشتری مورد بررسی قرار خواهیم داد .

شناسنامه کار بصورت کنونی چه هدفی را دنبال میکند ؟

از یکسال پیش مسئله ای بنام " کارگر بای" در زبان کارفرمایان ، گردانندگان رژیم و مطبوعات گوش بفرمان آنها شده بود . طی این مدت کوششهای گوناگونی برای جلوگیری از نقل و انتقال کارگران از موسسه ای به موسسه دیگر و منجمد کردن سطح دستمزدها انجام گرفت . اینسک حاصل " تجربیات " ضد کارگری یکسال گذشته را بصورت طرح شناسنامه کار در آورده اند و تصویب میکنند که خواهند توانست با اینگونه تحمیلات به هدفهای ضد کارگری خود دست یابند .

هنوز در ۲۵ مهرماه سال گذشته وزیر کار ضمن گزارشی به " کمیسیون شاهنشاهی " گفت : " در مورد جابجایی کارگران با اجرای طرح شناسنامه کارگری امید است به نسبت قابل ملاحظه ای جابجایی تقلیل یابد " . روزنامه کیهان در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ طرح شناسنامه کار را بترتیب زیر توضیح داد : " در آینده کلیه کارگران باید هنگام استخدام در واحد های صنعتی ، شناسنامه کار

خود را ارائه دهند. در صورتیکه کارگرمایه دلیل موجه کار قبلی خود را ترک گفته باشد، در واحد صنعتی جدید استخدام میشود. " و افزود: " صد ویراین شناسنامهها توافقی که بین مدیران واحد های صنعتی و وزارت کار صورت گرفته است مانع از آن خواهد شد که کارگران ماهربا پرداخت مزد و مزایای بیشتر در واحد صنعتی دیگری مشغول کار شوند."

بررشنی دید میشود که مدیران صنایع و وزارت کار با یکدیگر علییه کارگران " توافقی" کرده اند که نام واقعیش توطئه است. بخصوص که در مورد موجه یا ناموجه محسوب شدن علل ترک کار، تمام اختیارات دست کارفرماست و او است که نظر قاطع دارد.

در آبانماه سال ۵۶ سند یکی صاحبان صنایع ریخته گری اعلام کرد که " هیچیک از کارخانه های عضو سند یکا حق ندارند کارگران اخراجی یا کارگرانی را که به طرق مختلف از کارخانه هاترک کسار میکنند استخدام کنند". در دیماه سال گذشته رئیس " اتاق اصناف پایتخت" توضیحات آشکار تری در مورد جهات ضد کارگری طرح شناسنامه کار برای واحدهای صنعتی داد. او گفت: " این اقدام بدان جهت صورت میگیرد که در ادامه فعالیت کارگران در واحدهای صنعتی ضوابط مشخص و معینی بوجود آید و هر کارگر قادر نباشد هر زمان که دلش خواست محل را که در آن کار میکند ترک کند و برای استفاده بیشتر به کارگاه دیگری برود."

رئیس اتاق اصناف که البته خود یکی از بزرگترین سرمایه داران ایرانست و با ساواک و دربار هم ارتباط بسیار نزدیکی دارد توضیحات خود را اینگونه تکمیل کرد: " در نتیجه اجرای این طرح در مرحله اول سطح دستمزدهای کارگران بی جهت و بی حساب بالا نمیروند و در مرحله بعد (کارگر) به اعتبار شناسنامه ای که در اختیار دارد در واحدهای صنعتی کارگری استخدام میشود. در این شناسنامه علت اخراج کارگر، نظریه صاحب کار و زهمه مترضایت صاحب کار از رزسولوک کار نوشته میشود که نمایانگروضع کار و روحیه کارگر خواهد بود."

این اعترافات رئیس اتاق اصناف پایتخت درینجای تردیدی باقی نمیگذارد که اولاً صحبت بر سر وابسته کردن اجباری همه کارگران ام از صنعتی و صنعتی به محل های معین کار و ثانیاً نازل نگاه داشتن فزاینده سطح دستمزدهای شان است بطوریکه هیچ مفری برای فروشندگان نیروی کار باقی نماند.

در این میان روزنامه اطلاعات در شماره ۲۱ دیماه سال گذشته بصورت زیر اقدامات ضد کارگری دولت را توجیه کرد: " اینکه یک موسسه صنعتی یا صنعتی زحمت بکشد و با صرف پول و با صرف وقت کارگری را تربیت کند، روزگاری با ویاموزد و بعد ناگهان موسسه دیگری او را بآورد و دستمزدهای حقوق بیشتر و موسسه کند و از دستش برآید شرط انصاف نیست و اعتماد و تفاهم را بین کارگر و کارفرما متزلزل میکند."

از این توجیه اطلاعات ضمناً معلوم میشود که در اصل دعوایین خود کارفرمایان بوده که بخاطر سود بیشتر چوب لای چرخ یکدیگر میگذاشتند ولی سپس کاسه کوزه هارا بر سر کارگران شکسته اند و با یکدیگر عهد " جنتلمنی" بسته اند که نگذارند سطح دستمزدها بالا برود و اگر کارگری درصد دستمزدی کارمبتر و مناسب تر برآمد و یا کارگر آگاهی برای مبارزه برای حقوق برادران خود اخراج شد دیگر هیچکس او را بکار نیندازد. آنوقت شاه دیکتاتور ایران با وجود این همه اقدامات تخشونت آمیز ضد کارگری، با زهم مدعی است که نمتها " دموکراسی سیاسی" بلکه " دموکراسی اقتصادی" راهم در فضای باز رستاخیزی " تامین کرد و کارگران را از چنان مواهبی برخوردار ساخته که دیگر رژیم مشکل کارگری ندارد. ظاهراً این همه اعتصابات کارگری در چند سال اخیر هنوز نظر شاه را جلب نکرده است.

از طرف دیگر معلوم میشود که یکی از مظاهر مکرر اساسی اقتصادی مطلق کردن اختیارات کارفرمایان در مورد سرنویشت کارگران، بردن کردن کارگران، تحمیل دستمزدهای بخور و نمیر مصنوعی و حمل مسائل کارگری بزور شلاق شکنجه‌گران ساواک است.

د فترجه کاریا شناسنامه کارچه نقشی باید داشته باشد ؟

ل
خواست ایجاد نظم و ضابطه در مناسبات میان فروشندگان نیروی کار و کارفرمایان بصورت معمولی کردن در فترجه کاریا شناسنامه کارها را در هر سال پیش مورد نظر زحمتکشان ایران بوده است. سالهای سال است که در همین مابین قول و قرار شفاهی میان خریدار و فروشنده نیروی کار بطوریکه تعهد دستویا کیرویه ای برای کارفرما ایجاد نشود شکل مسلط انعقاد قرارداد کار است. و با سوءاستفاده از همین وضع است که کارفرمایان انواع حیلها را بکار میگیرند تا بتوانند حقوق قانونی کارگران خود را پایمال کنند. مثلا میتوان به استخدام سه ماهه بسمه ماه کارگر و اخراج مجازی او در پایان هر دوره اشاره کرد که بمنظور نقض حقوق کارگر از نظر بیمه اجتماعی انجام میگیرد. حتی خود دولت هم برای فرار از مسئولیت، کارگران و کارمندان خود را بصورت پیمانی و روزمزد، سالهای سال بطور موقت بکار و امیدارد تا بتواند مزایای کمتری بآنان بدهد.

ده سال پیش، هنگام تشکیل باصطلاح سازمان کارگران ایران وابسته بحزب فرمایشی آنروزی "ایران نوین" باز هم صحبت از شناسنامه کارگری بمیان آمد و سپس در کنفرانس های سالانه کار نیز اینجا و آنجا این موضوع مطرح شد. اما آنچه که اکنون وزارت کار بکمک صاحبان صنایع بزرگ و "کمیسون شاهنشاهی" تهیه کرده است ربطی بآن خواست دائمی کارگران ندارد. این دفترچه باعتبار تهیه کنندگانش برای "تنظیم" تغییر شغل کارگران تهیه شده و کارفرما را که از قبل استشاری و زحمتکشان هر روز خرید و فروش می شود قاضی کل در مورد رفتار کارگر کرد و اند بطوریکه رضایت غرض آلود او برای کارگر سرنویشت ساز باشد. در حالیکه کارفرما تنها یک خریدار نیروی کار است، آنهم خریداری که فکرون کرش بر دین سود بیشتر و پروداخت دستمزد کمتر است و بنابراین در بهترین حالت یک طرف دعوا است و نمیتواند قاضی بیطرف بحساب آید.

کارگران و زحمتکشان میخواهند در فترجه کاریک سند رسمی باشد که در آن تمام مشاغل یک کارگر (یا کارمند) طول مدت کار در هر موسسه معین و میزان حقوق و مزاد و برای مشاغل که داشته منعکس شود. بطوریکه در هر لحظه بتوان دید یک کارگری کارمند از چه مراحل ترفیعی گذشته، چند سال و چند ماه و چند روز رکد امومسات سابقه خدمت دارد و برای هر طبقه شغلی چه حقوقی دریافت کرد و میبکند.

د فترجه یا شناسنامه کاریک سند دائمی است که کارگری کارمند را باید مادام العمر همراهی کند.

هنگام صدور فترجه کارمیزان تحصیلات عمومی و حرفه ای دارند و آن باید ثبت شود و سپس تمام آموزشهای حرفه ای و دوره های تخصصی در صفحات ویژه در آن منعکس گردد.
کارگری کارمند در هر موسسه ای که استخدام میشود باید شغل او، میزان حقوق ثابت، تاریخ آغاز خدمت و تاریخ قطع خدمت با مضای رئیس موسسه برسد.
هر بار که کارگری کارمند ترفیع بگیرد، از شغل و میزان حقوق او باید ثبت شود. به هنگام تفرک کار باید تعداد سالها، ماهها و روزهای خدمت با مهر موسسه و مضای رئیس آن زیر صفحه ثبت گردد.
بدین ترتیب، موقع فرارسیدن دوران بازنشستگی هر کارگری بسرعت میتواند حساب کند که

مجموعاً چند سال سابقه خدمت دارد و حقوق بازنشستگی او چند برابر باشد . همچنین تمام دوران های بیکاری کارگروکمکهای که موافق قانون بیمه بیکاری برای آن دریافت کرده باید در دفتر چهارگانه ثبت شود .

کارگران و زحمتکشان ایران خواهان دفترچه یا شناسنامه کارمندی که برشمرده هستند تا مانعی جدی بر سر راه قانون شکنی ها و نپسند های وزارت کار یا کارفرمایان علیه آنان بوجود آید . اما آنچه که اکنون دولت برایشان سرهپندی کرده و تنها وسیله ایست در دست کارفرمایان برای اینکه حقوق قانونیشان را خود سرانه زیر پا گذارند و آنان را بصورت بردگان مورد بهره کشی قرار دهند .

چرا کارگر بد نبال دستمزدها بیشتر و شرایط بهتر کار می رود ؟

تفهیم کنندگان شناسنامه کار، جستجوی دستمزدها بیشتر و شرایط کار بهتر را دلیل ناموجه و نامعقول بحساب آورده اند و تهدید کرده اند اگر کارگری بآن دلائل تقاضای قطع قرارداد کار را بکند او و خانواده اش را به گرسنگی محکوم خواهند کرد . استدلال کارفرمایان چه از نظر قوانین کار در ایران و چه از نظر آن " اصولی " که گردانندگان رژیم سنگسار به سینه میزنند باطل است . در جامعه ای که اصول سرمایه داری در آن حاکم است، نیروی کار هم کالا است مانند کالاهاست که بهای آن در بازار تعیین میشود . یک سرمایه دار که تنها با خاطر سود سرمایه گذاری میکند هیچگاه حاضر نیست بکارگران خود دستمزدی بدهد که از سطح متوسط بهای نیروی کار در جامعه بیشتر باشد . بنابراین اگر حاضر به " کارگری " میشود دستمزدها بیشتر را پیشنهاد مینماید تنها این نکته را ثابت میکند که کارفرمای قبلی دستمزدی بمراتب کمتر از سطح متوسط دستمزدها بکارگران خود میداد اخته است . اگر سرمایه دار حق دارد کالای تحت اختیار خود را به بهای مناسب بفروشد و آن خریداری عرضه کند که بهای بیشتری پیشنهاد مینماید چرا کارگر که نیروی کارش تنها کالا و یگانه سرچشمه گذران زندگی او و خانواده اش است ، حق چنین کاری را ندارد ؟

در شرایط کنونی که حداقل " قانونی " دستمزدها در ایران حدود ۲۱ تومان است ، هر کارگر ایرانی میداند که این دستمزدها برابر هزینه زندگی بگلی ناکافی است و هیچ خواستی عادلانه تر از خواست افزایش دستمزدها وجود ندارد . اما سرمایه داران بزرگ ایران که خانواده پهلوی از عمدترینشان است میخواهند به ترتیب که شده اجازه ندهند دستمزدها از این حداقل زیاد فاصله بگیرد . اگر در یک کارخانه یا کارگاه برای افزایش دستمزدها مبارزه درگیر شود چماق ساواک و پلیس و ژاندارمری و بالاخره ارتش را بچرخش درمی آورند و اگر کارگری بخواهد بطور ساده و برپایه " دموکراسی اقتصادی شاه " از کارش استعفا کند با چماق شناسنامه کارمندی می افتند .

تردیدی نیست که کارگران و زحمتکشان ایران با مبارزات و مقاومت های شجاعانه خود اقدامات ضد کارگری رژیم و کارفرمایان را عقیم میگردانند و از حقوق خود و از آنجمله از مسئله مشخص تنظیم دستمزدها در کارگری موافق منافع واقعی خویش دفاع خواهند کرد .



دیداری از « الجماهيريه » (۱)

(کشور جماهيريه عربی خلقی و سوسیالیستی لیبی)

سفرنگارنده این سطور سرزمین لیبی برای شرکت در کنفرانس جهانی صلح فرصتی نیز بود برای دیدار از سرزمینی که از عمر استقلال واقعی آن هنوز نه سال نمیگذرد - نه سالی که در زندگی جوامع و ملت‌ها در حکم هیچ است .

در این مدت از لحاظ تاریخی کوتاه چه تحولاتی در این سرزمین رخ داده است ؟ لیبی در آستان انقلاب در چه شرایط ناگواری بسر میبرد است ، انقلاب اول سپتامبر ۱۹۶۹ باین مردم محروم و مستمیده چه مواعبی اعطا کرده است ؟ برای درک اهمیت این تحولات ، سوابق طولانی، پرحادثه ورنجبار آنرا در چند سطر خلاصه میکنیم .

سرزمین لیبی در سال ۹۰۰ پیش از میلاد به قبضه‌ی اقتدار فنیقی‌ها درآمد . در سده‌های بعد یونان بر قسمتی از سواحل شرقی آن دست یافت . از نیمه قرن دوم پیش از میلاد سرولکه رومیان پیدا شد که با زور طول مدت چندین قرن سیطره خود را بر این سرزمین نگه داشتند . آنگاه نوبه سلطه اعراب در صد را سلام فرارسید و در سال ۶۴۲ میلادی سراسر این کشور زیر سیطره‌ی آنها قرار گرفت . از نیمه دوم قرن شانزدهم نوبه به امپراطوری عثمانی رسید که لیبی را ضمیمه خود ساخت و این سلطه با نشیب و فرازها و آن همچنان بر جای بود . در اوائل دهه دوم قرن حاضر نوبه‌ی ترک‌نژادی بایتالیا رسید که با اعلام جنگ به امپراطوری عثمانی شهرهای عمدتاً طبیعی ترابلس ، بنغازی ، میسورته ، درنه و برخی نقاط دیگر را تصرف در آورد . ترک‌ها که در شبه جزیره‌ی بالکان دست‌وپا نشان بند بود ناگزیر شد ند طبق قرارداد ای سلطه‌ی غاصبین جدید را بجای خود در لیبی بپذیرند .

پس از انقلاب کبیرا کثرت و رهم شکستن یکی از عمده‌ترین حلقه‌های امپریالیسم و ارتجاع ، مبارزه خلق لیبی بموازات دیگر کشورهای مستعمره و اسیر برای تحصیل آزادی و استقلال شدت یافت . در سال ۱۹۱۹ نخستین سازمان حزبی بنام "حزب اصلاحات ملی" بوجود آمد . با استقرار نظام فاشیستی ، ایتالیا باشد توحشیانه‌ای بمقابله با هرگونه نهضت استقلال طلبانه برآمد ولی سلطه کامل آن بر لیبی تنها در سال‌های اول دهه سی ام توانست برقرار گردد . در آنزمان هنوز اقتصاد مسلط در لیبی آمیزه‌ای بود از دامداری و کشاورزی مبتنی بر روابط

۱ - " الجماهيريه " عنوانی است که از او ان سال ۱۹۷۷ بنا بر پیشنهاد قدا فی برکشور لیبی اطلاق میشود که مفهوم آن کمابیش حکومت همه‌خلقی است و از تئوری سوم قدا فی که در " کتاب سبز " آمده است و مبتنی بر " دموکراسی مستقیم " است و نه تجسم آن در یک حزب ، یا طبقه و یا مجلس نمایندگان آنها ریشه‌میگیرد . وجه کامل عنوان مزبور چنین است : الجماهيريه العربيه اللیبیه الشعبیه الاشتراکيه .

فقدال - پدرشاهی . بابرقراری سلطه ایتالیا ، این سرزمین میدل بزاید هی زراعتی این قدرت استعمارگرشد . سیصد هزارهکتار از حاصلخیزترین زمینهای ساحلی بتصرف ایتالیا فیما در آمد . بسیاری از اراضی متعلق به امیران وفئودالهاغصب وتصرف شد . شرکتهای کشاورزی ایتالیا امتیازات وسیعی بدست آوردند .

در جریان جنگ دوم جهانی این سرزمین در معرض تاختوتاز مهاجمین تازه قرار گرفت . در ژانویه ۱۹۴۳ نیروهای بریتانیا با کمک موثر جنگجویان بومی که از مظالم فاشیسم بستوه آمد بودند نواستند قوای ایتالیا را از لیبی برانند . ولی سپس معلوم شد مهمانان تازه جانشینان نوع دیگری از استعمارگران هستند . طولی نکشید که سرولکه قوای فرانسه پیدا شد و خود را در ایالت مرکزی فزان مستقر ساخت .

مقاومت مردم علیه اشغالگران نوپافزونی گرفت . " کمیته نجات لیبی " که در شهر قاهره مستقر بود مسئله استقلال لیبی را مطرح ساخت و طی یادداشتی بوزرای خارجهی شوروی ، فرانسه امریکا وبریتانیا خواستار استقلال کشور خود شد . این موضوع از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۴۸ بین وزرای خارجهی چهارگانه مطرح بود ولی قدرتهای استعماری که تخلیه لیبی را مخالف نقشه های خود میدیدند در این زمینه با سرسختی تمام مقاومت میکردند . سرانجام در اثر تاکیدات مکرر اتحاد شوروی موضوع بسازمان ملل ارجاع شد .

این موضوع سبب گسترش بیشتر نهضت استقلال طلبانه خلق لیبی شد . توسعه این جنبش و دفاع قاطع شوروی از خواستههای عادلانه این مردم سرانجام سازمان ملل را وادار کرد که طی قطعنامه ای استقلال آن کشور را رسماً اعلام بدارد . با وجود این قدرتهای امپریالیستی بمناسبت گوناگون مانع عطفی شدن این تصمیم بودند . تا آنکه که در اواخر سال مزبور ولت شوروی طی یادداشت شدیدالحنی خطاب به چهارمین اجلاس سازمان ملل خواستار اجرای این تصمیم و خروج نیروهای بیگانه از لیبی گردید . سرانجام در سال ۱۹۵۲ مجلس موسسانی مرکب از شخص نماینده تشکیل شد و قانون اساسی کشور را بتصویب رسانید .

اما آنگاه هنوز تعداد نیروها بسودارد و گاه امپریالیستی بود . سازمان ملل هنوز برای امپریالیست هادر حکم یک ماشین رای گیری بود که نقشه های جهان خوارانه ای خود را بتوسط آن وینام آن بموقع اجرا میگذاشتند . نفوذ وسلطه آنها در کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره درهم نشکسته بود . نمایندگان که برای تصویب قانون اساسی لیبی برگزیده شدند ازین دستیاران استعمارگران یکجین شده بودند . آنها لیبی را یک کشور سلطنتی موروثی اعلام کردند و ملک ادریس را که از " دوستان " نزدیک بریتانیا بود بسلطنت برگزیدند . بدینسان دولتی که در آن سرزمین بوجود آمد از استقلالی بهره مند بود که تنها جنبه ای صوری داشت و در وجود یک رژیم سلطنتی بکلی جدا از مردم ، یک پادشاه دستنشانده و تسلیمت ایالات امپریالیستها ، بایک پرچم بیروح و بدون محتوی خلاصه میشد . بادستاری اینچنین دولتی بود که امپریالیستها و قبل از همه امریکا وانگلیس توانستند بدون هرگونه برخورد مستقیمی سلطه ای خود را برشئون اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی لیبی مستقرکنند و پایگاههای نظامی خود را بموجب قرارداد های تحمیلی برپا نگه دارند .

از این روی ، نمایان تغییر و تحول صوری و استقلال ظاهری ونه حتی کشف واستخراج منابع نفت وافزایش درآمد آن برای انبوه مردم بیابانگرد و چادر نشین که اکثریت عظیم خلق لیبی را تشکیل میدادند ، هیچ چیز بارمغان نیآورد . عنوان پرطمطراق " کشور مستقل پادشاهی " برای آنها هیچ مفهوم خارجی نیافت . در سرنوشت پردرد ورنج آنها تغییری داده نشد . سهم آنها از زندگی

همچنان فقیربود و گرسنگی و دریدری، درماندگی در برابر سوزش سرمای شبهای زمستان، و شدت گرمای روزهای تابستان.

برخی اصلاحات سطحی و نیم بند که در دوران پادشاهی ادریس بنحو ناگزیری انجام شد برای برخی قشرهای شهرنشین مزایایی در برداشت، اما صحرائشینان را از آنها نصیبی نبود. کشف و استخراج نفت نفتنها باری از دشواری مردم برداشت، بلکه از یک جهت سراری شده بود بر روی بارگران آنها. با از یاد در آمد نفت از یکسو زمینه بسیار مساعدی بوجود آمد بود برای توسعه دامنه ریشه خواری، دزدی، زد و بند های سیاسی بسود تاراجگران خارجی و شرکای داخلی آنها. ازسوی دیگر برای اینکه این وضع ادامه یابد و برجای بماند میبایست دولت نوسنیاد بجای اینکه مظهر استقلال و حاکمیت خلق باشد مبدل بآلت فشار و اختناق شود و هرگونه آثار مقاومت از مردم ربا و وحشیگری هرچقدر مترد رهم شکنند. با اینکه جهت نفت با دست و دل بازی تمام بتاراج داد همیشه و عمدتاً سود آنرا خدایان نفت بحیب میزدند. از آنچه برای دولت پادشاهی باقی میماند قسمتی بین دربار و براریان تقسیم میشد و بساط شکوه و جلال آنها را رونق میبخشید و وسهم عمدتاً ای از آنچه که باقی میماند بمصرف خرید اسلحه و تقویت نیروی نظامی میرسید. بدینسان در حالیکه هیچ پرتو امید ی کلبه ی تنگستان و چادر صحرائشینان را روشن نمیساخت سیل طلای سیاه بسوی مخازن خدایان نفت سرازیر بود. نیروی مسلحی که از محل درآمد نفت سازمان یافته و تقویت میشد، میبایست وظیفه نامیوم و نفرت انگیز نگهبانی منافع دشمنان خارجی و داخلی خلق را ایفا کند و مینشاید آلت سرکوب هرگونه مقاومتی مورد استفاده ی این دشمنان قرار گیرد.

اتحاد افسران آزاد و قیام پیروزمند

جهان و شرایط عمومی سیاسی آن بسرعت تغییر مییافت. جامعه کشورهای سوسیالیستی بمشابه ی مرکز ثقل و نیروی محرکه ی تحولات انقلابی جهانی نضج میگرفت و پیوسته نیرومند تر میشد. تناسب نیروها در عرصه ی بین المللی بسود جامعه کشورهای سوسیالیستی تغییر مییافت و این روند کارگسترش هرچه بیشتر نهضت های نجات بخش را تسهیل میکرد. اوج نهضت در ایران که مسئله نفت در آن حلقه اساسی را تشکیل میداد، ارتجاع را بعقب نشینی وادار کرد و حکومت دکتر مصدق بروی کار آمد، فشار افکار عمومی راهملى شدن نفت راهموار ساخت. این رویداد بر تمامی جریانهای خاورمیانه تاثیر شگرف بخشید. در این منطقه حلقه ای از زنجیر استعمار د رهم شکسته بود و واکنش زنجیری این درهم شکستگی شرایط مناسبی برای پیروزیهای دیگر را بین منطقه فراهم میآورد. انقلاب مصر، سرنگون شدن دستگا هسلطنتی ملک فاروق، بروی کار آمدن جمال عبدالناصر، پشتیبانی بهد ریخ جامعه کشورهای سوسیالیستی از آن، خاصه در دوران تاخت و تاز اتحاد ثلاثه ی اسرائیل، بریتانیا و فرانسه، پیروزی ناصر در ملی کردن کانال سوئز، توسعه ی نهضت در آفریقا، همه اینها نمیتوانست در توسعه و ترویج افکار آزاد بخواند و آنها استقلال طلبانه در محافل مترقی لبهی بی اثر بماندند. در همین این گروهها و محافل باید از دانشجویانی نامهربان که به پشتیبانی از نظام هرات عمومی خلق بعیدان مبارزه روئی آوردند. این تظاهراتی که گاه فطریاً سد و مظلومیت فرمانروا و گاه بخاطر ابراهیم زهد ردی و همبستگی با مصر برپا میشد در معرض تعرضات وحشیانه ی پلیس قرار میگرفت. دانشجویان در مواردی همزمان خود را میدیدند که با گلوله ی نگهبانان جور و فساد بخون خویش در زلثتید مانند. برای مقابله با این وضع رصد چاره جوئی برآمدند و بتدریج در گروه متشکلی گرد هم جمع شدند. از جمله ی افراد برجسته ی آنها که خط مشی آیند هگرو را تعیین میکرد، باید از معرق د افی، فرزند یک خانواد ای صحرائشین و بیابانگرد نامهربان را نام برد. این گروه در جریان مبارزات خود و تجارب حاصله از آن با این نتیجه رسید که با دست خالی نمیتوان بجنگ مسلسل و تانک رفت.

این نظر معمر قذافی مورد تأیید همگان قرار گرفت که قوهی قهریه را فقط باید با قوهی قهریه پاس — گفت، و برای اینکه بتوانند قوهی قهریه اعمال کنند خود را با همان سلاح دشمن مسلح سازند. با این نتیجه‌گیری اعضای گروه موافقت کردند که وارد دانشکده افسری بشوند. هسته‌ی اولیه و مرکزی "اتحاد افسران آزاد" که سرانجام کار انقلاب را با سامان فرخنده‌ی خویش رسانید از این گروه تشکیل میشد.

آنگاه که این گروه خود را در پیچ و خم مقررات نظامی محصور یافت و با انضباط نظامی که اطاعت بی‌چون و چر او کورگورانه را شرط سربازی میدانست سروکار پیدا کرد، از یکسو دشواریهای پیچیده و از سوی اهمیت فوق‌العاده و حیاتی کار را بنحور روشن‌تری در مییافت. وضع درون ارتش نموداری بود از فساد و انحطاط و سرخوردگی و احساس ناتوانی خوش‌نیت‌ترین افسران در برابر ماشینی — نیرومندی که می‌گردید و همه چیز را با خود می‌گردانید. ارتشی که از یک سو آلت قهر و ظلمه و اعمال فشار شکستنده علیه خلق بود و از سوی دیگر بنحوتوهین آمیز و حقارت‌آوری تحت سلطه‌ی "مستشاران نظامی امریکایی، حافظین منافع انحصارات بیگانه، قرارداد داشت.

در ارتش کم نبود تعداد افسران عالی‌رتبه که از هست و نیست مردم سهم شایسته میبردند، بسزای نبود خلق بی‌اعتبار بود و مسائل مربوط به طبیعت، غرور میهنی، شرافت انسانی برای ایشان مضمونی نداشت. برای آنها واضح موجود کمال مطلوب بود. وجود مستشاران یک قدرت امپریالیستی که در واقع منافق شرافت سربازی یک افسر لیبی بود آنها را بدر نمی‌آورد. بلکه آنها در این مستشاران و قدرت پشت سر آنها متحد طبیعی خویش را میدیدند. از این معدود که بگذریم برای انبوه افسران در درجات مختلف آنچنان وضعی بس ناگوار و سخت آور بود. آنها گوا اینکه به جنبه سیاسی موضوع هم توجهی نداشتند، اما غرور میهنی و شرافت سربازی خود را جریحه دار و خویششان را توهین شده و حقارت زده می‌یافتند و راهی به بیرون ازین بستم نمی‌جستند.

اما برای اتحادیه افسران آزاد موضوع بنحود یگری مطرح بود. وظیفه اساسی ارتش که خود جزئی است از مردم ستندیده چیست؟ آنگاه که وظیفه میهنی و انسانی ارتش در نقطه‌ی مقابل انضباط نظامی قرار گیرد تکلیف از چه قرار است؟ آیا اساساً هدف از تشکیل یک ارتش مقابله در برابر تهاجم تاراجگران خارجی است یا سرکوب خلق برای حفظ منافع این تاراجگران و دستیاران داخلی آنها؟ آیا کدام از این دو وجه والا و مقدس است، قیام برای حفظ حقوق انسانی توده‌های اسیر به بهای پشت پا زدن بمقررات خشک و بیجان که خواستار اطاعت کورگورانه است؟ یا در برابر این مقررات سر به اطاعت نهادن و عمل کردن به مثابه آلت سرکوب خلق؟

پاسخ کمیته مرکزی اتحاد افسران آزاد بریاست معمر قذافی باین پرسش روشن بود. والا ترین و شریفترین وظیفه قیام است برای آزادی خلق از قید اسارت مادی و معنوی. قذافی بعد ها ضمن یکی از نطقهای خود در توجیه این قیام میگوید:

"مانا گیرید ویم از حد و انضباط سربازی خود پای بیرون نهمیم و علیه دولت دست با سلاحه ببریم. زیرا حفظ منافع خلق لیبی و ملت عرب در آن لحظات اقتضا میکرد که ما باین کار مبادرت ورزیم. در مسرا سر سالهای شصت تا سال ۱۹۶۵ برای مردم لیبی غیر ممکن بود در دستگاه دولتی حتی کمترین تغییر دموکراتیک بوجود آورد. در نتیجه جز توسل به نیروی اسلحه راهی باقی نماند. ما باین جهت است که ما سربازخانه‌ها و انضباط خشک حرفه‌ای سربازی را پشت سر گذاشتیم تا وظایف والا تری، یعنی نجات مردم لیبی را بعهده بگیریم. ما سربازخانه‌ها را رها کردیم تا گریبان خلق لیبی را از چنگال نظام ارتجاعی سلطنتی، رژیم مملوق امپریالیسم امریکا، انگلیس و فاشیسم ایتالیا بود، رهائی بخشیم."

البته دشواریها کم نبود. این قیام نه تنها ممکن بود با مقاومت برخی واحد های ارتش و خصوصاً گارد شاهی که از نیروهای متعصب و عقب مانده ی عشائری تشکیل میشد مواجه گرد ، بلکه وجود پایگاه های نظامی امریکائی با پنجهزارسرباز پایگاه های انگلیسی با چند هزار سرباز کمدر سالهای ۵۶ و ۶۷ نیروهای انقلابی مصر با استفاده از آنها بیماران میشد ، میتوانست دشواریهای زیادی تولید کند . اما اگر ، در نظر بگیریم که شرایط جهانی سال ۱۹۶۹ نسبت به سال ۱۹۵۲ از بیخ و بن بسود نیروهای سوسیالیسم و دموکراسی و آزادی تغییر یافته و امپریالیسم جهانی نقش مسلط و سرنوشت ساز خود را از دست داده بود و دیگر توانائی در خالت مستقیم در جریان اینگونه حوادث را نداشت ، آنگاه روشن میگردد که چرا بهنگام قیام " اتحاد افسران آزاد " برای نجات لیبی ، این در قدرت امپریالیستی نتوانستند عواقب هرگونه در خالت ما جراحیانه ای را بجان بخرند .

در عین حال شایستگی خود با نیان قیام را باید در نظر داشت . اتحاد افسران آزاد توانسته بود با وقت و احتیاط و هشجاری ، علیرغم تمام دشواریهای داخلی و مراقبت شدید دستگاه پلیسی ، سازمان خود را از آسیب هر ضربه ای مصون نگه دارد و بدون شتابزدگی های زیان آور خود را برای فرود آوردن ضربت آماده کند . چند بار تصمیم بقیام گرفتند و بعلت دشواریهای غیر منتظر تصمیم را با تاخیر افکندند . تارواول سپتامبر سال ۱۹۶۹ که مصادف بود با روز ولادت پیامبر اسلام دست بکار زدند و دستگاه پوسیده سلطنت را از هم فروپاشیدند . صبح آنروز صدای معمر قذافی رهبر قیام از راه یو بگوش مردم لیبی میرسید که خطاب ب مردم میگفت :

" نیروهای مسلح شما رژیم ارتجاعی ، عقب مانده و فاسد را از میان برداشته است . ارتش در لیبی شما با یک ضربت بت هارا درهم شکسته و دریکی از لحظات سرنوشت ساز تاریخ آنها را منهدم کرده است . از این لحظه لیبی کشوری است آزاد و مستقل . یک جمهوری بنام جمهوری عرب لیبی . دیگر مظلوم و فریب خورده و ستعش وجود ندارد . همچنین نظام ونه ارباب . بلکه برادرانی آزاد در سر زمینی که خواست خدا پرچم برادری و برابری را بر خواهد افراشت . . .

ای فرزندان بدوی ، فرزندان صحرا ، فرزندان شهرهای کهن ، فرزندان روستاها ، ساعت کار فرار سیده است : بگذارید به پیش برو . . . "

قیام به پیروزی رسید . " دولت ثنود الهیا و تاراجگران ، دولت حافظ منافع امپریالیست ها " ساقط گردید . مقاومتها نسبتا ناچیز بود و خیلی زود درهم شکست . نیروهای خارجی بخود جرات مد اخله ندادند . انبوه مردم تشنه ی آزادی و استقلال با هلهله و شاد باش از قیام کنندگان بمتابهدی نجات دهندگان خود استقبال کردند . نیروی انقلاب با عنوان " دولت جمهوری عربی لیبی " زمام کار را بدست گرفت .

هنوز هفت ماه از آغاز قیام نگذشته بود که بریتانیای کبیر ناگزیر شد نیروهای خود را از لیبی فرا خواند و پایگاه های نظامی خود را برچیند . دو ماه ونیم پس از آن نوبه با آمریکا رسید و با برچیده شدن پایگاه نظامی آن استقلال سیاسی کشور تحقق یافت . با بیرون راندن غاصبان ایتالیائی زمینهای حاصلخیز وسیعی بعلاوه ی ساختمانها و موسسات بازرگانی بمالکیت دولت انقلابی درآمد .

بزرگترین قدمی که از طرف دولت برای تکمیل استقلال همه جانبه برداشته شد ملی کردن صنایع نفت بود . با این اقدام درآمد نفت بجای اینکه بخواهد عودت به عاید تاراجگران خارجی گردد به خزانه ی دولت راه یافت ، دولتی که از مشخصات برجسته آن صداقت انقلابی و وفاداری نسبت بخلق و علاقه به اعتدالی رفاه عمومی بود . از بزرگترین اقدامات رهبران انقلاب توانستند قدمهای موثری در این راه بردارند و جنگ سه بیماری مزمن اجتماعی یعنی بیسوادی (که نزدیک به نود و پنج درصد مردم

د چارآن بوند ، فقدان وسائل بهداشت عمومی و فقدان مسکن و ماوای شایسته ی مقام انسانی برون و از این عرصه پیروزید رآیند .

طبق تصمیم شورای انقلاب تحصیل عمومی برای تمام افراد اعم از زن و مرد در تمام مراحل تحصیلی و تا عالیترین مدارج مجانی اعلام شده است و تحصیلات ابتدائی برای تمام کودکان اجباری است . علیه بیسواد ی در بین افراد بالا تراز سنین تحصیلی قدمهای موثری برداشته شده و طبق برنامه ی تدوین شده تا پایان سال هشتاد میبایست تمام افراد تا سن چهل سالگی دارای سواد شوند . ولی برای آنها که بالا تراز چهل سال دارند ، اجبار در میان نیست . تمام وسائل برای آنها فراهم است تا هر کس بخواهد بتواند تحصیل بپردازد .

در زمینه ی بهداشت نیز همین قدم برداشته شد و همدا بر ای هر فرد لیبی کاملاً تامین و مطلقاً مجانی است .

بمنظور نجات انبوه چادر نشینان و کیرنشینان و خانواده های که در پناه دیواری و سقفی از حلی روزگار ریزند و عذابی را بنام زندگی میگذرانند ، تدابیر سود بخش وسیعی بعمل آمده ، ساختمان های مدرن با وسائل لازم بطور مجانی در اختیار آنها قرار گرفته است . قسمت اعظم مردم بیخانمان اکنون صاحب خانه و مسکن شده اند و برنامه دولت آنست که تا پایان سال ۱۹۸۰ آخرین بقایای هرگونه چادر نشینی و کیرنشین را در سراسر کشور از بین ببرد .

بدیهی است در تمامی این امور شواریهای زیاد وجود دارد که عمدتین آنها فقدان یک کار کارآموده است . اما رهبران با اهتمام و علاقه ی صادقانه تمام تدابیر ممکن و لازم را برای رفع این نقیصه اتخاذ کرده اند . هم اکنون تعداد زیادی مهندس ، پزشک ، کارشناس ، معماران از کشورهای سوسیالیستی با شرایطی همسنگ کارشناسان بومی در این کشور فعالیت میکنند .

اقدام برجسته ی دیگر دولت انقلابی اعلام تساوی کامل بین زن و مرد در همه ی زمینه های اجتماعی است . زنان لیبی در درون کارگاهها اشتغال دارند ، در برابر کارمندی با مردان ، مزد مساوی دریافت میکنند . رهبری انقلاب بر آنست که زنان باید در تمام رشته های کار و صنعت و خدمات اجتماعی در حدی که متناسب با ساختمان جسمانی آنهاست فعالانه شرکت کنند . بدیهی است در این زمینه نیز شواریها کم نیست . رسوم و عاداتی که ارضیه ی قریبهای گذشته میباشد ، سنتهایی که بخصوص نسل غیر جوان را تحت سلطه خود دارند ، اعتقاداتی که نسل به نسل را سبب ترشده و برافکار نسل غیر جوان کنونی مسلط است ، بیقین تمام تدابیر مانع اجرای تام و تمام قوانین و مقررات و تصمیماتی خواهد بود که برای تساوی حقوق زنان و مردان در محیطه ی خانواده و اجتماع وضع و اتخاذ میشود . اما حسن کار در آنست که رهبری انقلاب با اتکا به نسل جوانی که پشتیبان افکار مرقی و انقلابی است بطور جدی و البته بدون اینکه عکس العمل نامتناسبی ایجاد کند با تمام وسائل علیه این میراث ریشه دار مبارزه میکند ، چنانکه هم اکنون پیشرفتهای چشمگیری در این زمینه نصیب زنان لیبی شده و جامعه لیبی دیگر جامعه ی انحصاری مردان نیست .

ارتقوانی که اینک رهبران لیبی برای کشور خود اختیار کرده اند روشن میگردد که آنها پایه ی تکامل کشور را بر اساس سوسیالیسم قرار داده اند . اما آنها بر آنند که سوسیالیسم آنها آنجنسان نوعی از سوسیالیسم است که میبایست در چهارچوب مقتضیات خاص لیبی که کشوری است عربی و اسلامی را معین خود را ببیند . یعنی این اندیشه پایه ی طبقاتی سوسیالیسم را رد میکند و آنرا بر روی پایه عربیت و اسلام قرار میدهد و از این روی بین این سوسیالیسم و سوسیالیسمی که جمال عبدالناصر خواستار آن بود قرابت بسیار نزدیک وجود دارد ، گماینکه رهبران لیبی ناصر را بواقع مقتدا ی خود میدانند و برای او احترامی درخور یک استاد و پیشرو قائلند و عکس ناصر و قدا فی همه جاد رکنا هم

قرار دارد . امام در عین حال " ناصریسم " را خالی از عیب و نقص نمی شمرند و بر آنند که مسئله‌ی دموکراسی در زمان ناصر حل و فصل نشد . تئوری سوم قدافی که سوسیالیسم ماوراء طبعاتی را عرضه می‌دارد برای رفع این نقیصه حاکمیت و دموکراسی همه‌خلقی را در ماوراء تاثیر طبعاتی مطرح می‌سازد و در نتیجه هرگونه فتنه‌خیز را برهم زنده‌ی دموکراسی میدانند .

در لیستی بالا ترین مقام کنگره عمومی همه‌خلقی است که از نمایندگان کنگره‌های خلقی تشکیل می‌شود و عالیترین مقامات رهبری خلقی را انتخاب میکند . در پایان سال ۱۹۷۶ قدافی طرحی به کنگره عمومی همه‌خلقی تقدیم داشت که بموجب آن میبایست شورای فرماندهی انقلاب منحل گردد و اختیارات خود را به کنگره بدهد . پس از بحث‌های طولانی که حاصل آن تاکید در باقی ماندن قدافی در رهبری انقلاب بود ، سرانجام در جلسه‌ی فوق العاده‌ی ۲۸ فوریه ۱۹۷۷ کنگره‌ی همه‌خلقی اختیارات شورا به کنگره تفویض گردید و کنگره دبیرخانه‌ی ای با عضویت قدافی و چهارتن از رهبران دیگر انتخاب کرد و خود قدافی را بعنوان دبیرکل تعیین نمود که حد و صلاحیت و اختیارات او بسمت دبیر اول عبارتست از ریاست جلسات کنگره ، امضای قوانینی که از تصویب کنگره میگذرد و قبول اعتبارنامه‌های نمایندگان سیاسی .

خوانندگان ما اینک تا حدودی با وسعت پیروزی‌های انقلاب لبیبی که مدتیون درآمد سرشار نفت و تلاش رهبران انقلاب در خدمت مردم و از بین بردن آثار عقب ماندگی قرنهای گذشته است مختصراً آشنا شده اند . در این زمینه البته میتوان مطالب دیگری را مطرح کرد که برای احتراز از طول کلام بفرصت دیگر واهی گذاریم .



در تدوین این مقاله از کتابهای زیر استفاده شده است :

- ۱ - لبیبی بدانسان که من آنرا می بینم : فردریک موسکات
- ۲ - کتاب سبز : اثر تئوریک محمدر قدافی
- ۳ - لبیبی دوران جماهیری به رأفا ز می کند : م . ل . شحات
- ۴ - رئیس جمهوری من : پسر من : فردریک موسکات
- ۵ - نطق قدافی بمناسبت شصت و چهارمین سالگرد جنگ قره بده
- ۶ - استراتژی رشد : عبدالسلام جلود
- ۷ - تاریخ نوین افریقا - از انتشارات آکادمی علوم شوروی



بعدل سو گند که صلح پیروز است

(یادى از آیت الله سید علی اکبر برقمى)

در سالهای اوج جنبش‌رهای بخش‌ملى در کشور ما (۱۳۲۹-۱۳۳۲) حجت الاسلام سید علی اکبر برقمى یکی از روحانیون بنا موفاضل حوزه علمیه قم و پیشنماز مسجد معتبر امام حسن واقع در خیابان دارالشفای این شهر، کسی که مردم قم گزاران نماز عید صفر را در پشت سر او سنت واجب - الرهایه خود میسر دهند، بسوی "جمعیت ایرانی هواداران صلح" روی آورد. و عضو هیئت مدیره این جمعیت شد. روزنامه "مصلحت" ارگان این جمعیت در شماره پنجشنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۳۱ خود درباره برقمى نوشت: "حجت الاسلام برقمى در قم سرشناس و محبوب است. دانش و فضل او همراه با تقوى، او را در نظر همه عزیز و محبوب ساخته است... زندگی او در میان مسجد و مدرسه و منزل محدود است و همه در قیاق آن انباشته است از کار و مطالعه".

برقمى از دیدن يك جنبش جهانی که هدف آن ریشه کن کردن جنگ و برانگیزیدن اشتغال صلح عمومی است، عینا مانند شادروان ملك الشعراء بهار که براس این جمعیت قرار داشت، به هيجان آمد. وی در سخنرانی خود در ۱۳ بهمن ۱۳۲۹ در مسجد شاه چنین گفت: "درست وقت کنيد. آيا در تاریخ گذشتگان مردمی را میتوانيد پيدا کنید که در يك خير عمومی، علیه مرفم اختلافی که در بین مذهب و زبان و مملکت داشته باشند، با هم اتفاق کرده باشند؟ اما امروز مسلمان و مسیحی و یهودی و بودائی و برهمنی و جوقی و شیعه و سنی و کاتولیک و پروتستان و ارتودوکس، اختلاف دین و مذهب و مملکت و زبان را کنار گذاشته اند".

پس از درگذشت شادروان بهار، آیت الله برقمى برجست‌ترین چهره در میان رهبران نهضت صلح خواهی در میهن ما بود. در سال ۱۳۳۱ آیت الله برقمى در "کنفرانس بین‌المللی حمایت

از کودك " در شهروين براس هيئت نمايندگي ايران شركت جست . در بازگشت به وطن ، در شهسركوننگاه خود قم مورد استقبال پيشوا هالي قرار گرفت . بر قعي در نطق خويش در برابر استقبال كنندگان (خرداد ۱۳۳۱) گفت : " خرسندم كه در راه سعادت زندگي ورفاه و آسايش شما مردم ، هرسختي وهر مشقتي را توانستم تحمل كنم . . . تمام بدگوشي ها وهرزه در آيهاي نسا دانان را تحمل كردم . مطمئن باشيد كه راه مابه فيروزي مي پيوند د . بعدل سوگند كه صلح پيروزاست ! "

اين درست در شرايطي بود كه ارتجاع و در پشت سر آن در بار جنايتكار پهلوي و براس آن اميراليمس تارا جگر خود را براي هجوم خونيني عليه جنبش عظيم رهائي بخش مردم ايران آماده ميگردند . در تيرماه ۱۳۳۱ ارانل و اوياش بحتريك ارتجاع به خانقاي آيت الله ريختند و آنرا سوختند و فارت كردند . " كميسيون امنيت قم " آيت الله را بازداشت كرد و او را نخست به شيراز و سپس به يزد تبعيد نمود . در پهن ماه ۱۳۳۱ نماينده قم به نطق شديد اللحن عليه بر قعي در مجلس دست زد . بر قعي در اسفند ۱۳۳۱ در تبعيدگاه خود در يزد چنين گفت : " من در دستي راهي كه پيش گرفته ام وهمچنان آنرا دنبال ميكنم ، هيچگونه ترديدي ندارم . من از اين تبعيدگاه پيوند ناگسستني خود را با هواداران صلح ايران و جهان اعلامي كنم . "

از آن تاريخ ساليان دراز و پيرنجي گذشته است و امروز صلح جهان بيش از هميشه ميتواند به دستاوردهاي خود تكيه كند ، مردم ايران هرگز چهره خادمان صديق راه صلح و آزادي را از خاطرنمي زد ايند و امروز نيز مانند ديروز زبانه آيت الله بر قعي ميگويند :

" بعدل سوگند كه صلح پيروزاست ! "



از رفقا و دوستان زير بنفاسبت كمك مالي صميمانه سپاسگزاريم :

— دوست گرامي ر. آذر ، مبلغ ۶۰۰۰ (شش هزار) فرانك فرانسه

— دوست گرامي بختياري ، مبلغ ۱۲۰۰ مارك آلمان فدرال .

— دوست گرامي غزال ، مبلغ ۱۲۰۰ مارك آلمان فدرال .

— دوست گرامي صادق ، مبلغ ۲۰۰ مارك آلمان فدرال .

— دوست گرامي ۱۱۸ ، مبلغ ۱۰۰ مارك آلمان فدرال .

ايجاد جبهه ضد ديكتاتوري شرط اساسي
بر انداختن رژيم استبدادي شاه است

